

اندیشه نو (پیرامون اختلافات مذهبی)

گردآوری شده توسط:

ابواسامه

۸۸/۲/۱۰

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

فهرست	۲
مقدمه	۷
مبحث اول صحابه کرام ﷺ	۹
دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب	۹
دلایل عدالت صحابه در قرآن کریم	۱۰
دلایل قرآنی:	۱۰
آیه نخست:	۱۰
آیه دوم:	۱۱
آیه سوم:	۱۲
آیه چهارم:	۱۳
دلایل عدالت صحابه در سنت پیامبر ﷺ	۱۳
حدیث اول:	۱۳
حدیث دوم:	۱۴
حدیث سوم:	۱۴
حدیث چهارم:	۱۴
حدیث پنجم:	۱۵
حدیث ششم:	۱۵
خلاصه آنچه که گذشت	۱۵
دشنام دادن صحابه و حکم آن	۱۶

- تعریف سب: ۱۶
- حکم سب ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها ۱۸
- اولاً: ۱۸
- ثانياً: ۱۹
- حکم سب و دشنام دادن به بقیه امهات المؤمنین ۱۹
- دیدگاه تشیع در مورد اصحاب رضی الله عنهم، اهل بیت و اهل سنت ۲۰
- واجب بودن اختلاف با اهل سنت ۲۰
- موافقت با اهل سنت جایز نیست ۲۱
- با عامه (اهل سنت) مشترک نیستیم ۲۲
- دشمنی با صحابه رضی الله عنهم ۲۲
- خلاصه گفتار ۲۵
- مبحث دوم مختصری در مورد تقیه** ۲۷
- دیدگاه تشیع ۲۷
- دیدگاه اهل سنت ۲۸
- اقسام مدارات ۲۸
- خلاصه گفتار ۲۹
- مبحث سوم جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم** ۳۱
- بررسی دیدگاه اهل سنت و تشیع در مورد جانشینی ۳۱
- سه نکته اصلی اختلاف ۳۵
- اسناد این سه اصل ۳۵
۱. آیات قرآنی ۳۵
۲. احادیث ۴۵

- ۴۵ حدیث غدیر.....
- ۴۶ سند حدیث غدیر.....
- ۴۷ زمان و مکان خطبه غدیر.....
- ۴۹ محرک و عوامل ایراد خطبه.....
- ۵۴ حدیث ثقلین:.....
- ۵۷ اهل بیت چه کسانی هستند؟.....
- ۶۱ حدیث الموالات.....
- ۶۳ پاسخ به یک اشکال از اقوال اهل بیت.....
- ۶۶ استدلال اهل تشیع.....
- ۶۶ کتب لغت.....
- ۶۸ تسلسل کلام نبوی.....
- ۶۹ استدلال شیعه و اهل بیت.....
- ۷۰ خلاصه گفتار.....
- ۷۳ **مبحث چهارم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام**.....
- ۷۳ جریان فدک.....
- ۷۴ فیء چیست؟.....
- ۷۴ فدک پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۷۶ فدک به کسی داده نشده بود؟.....
- ۷۷ اشکال اول: محروم کردن از ارث پدری.....
- ۷۷ جواب اهل سنت در این مورد.....
- ۸۱ اشکال دوم: عدم قبول شهادت علی رضی الله عنه و.....
- ۸۲ جواب اهل سنت در این اشکال.....
- ۸۲ جوابی دیگر.....

- اشکال سوم: پیامبر ﷺ وصیت کرده بودند که فدک را به فاطمه بدهند؟ ۸۵
- جواب ۸۵
- ازدواج خلیفه دوم _ عمر بن خطاب رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها ۸۷
- منابع این ازدواج در کتب اهل سنت ۸۷
- منابع این ازدواج در آثار اهل تشیع ۹۰
- شهادت یا وفات حضرت ۹۴
- افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها ^(۱) ۹۶
- اشکالات این موضوع ۱۰۲
- خلاصه گفتار ۱۰۳
- مبحث پنجم ازدواج موقت** ۱۰۵
- شرط ایمان ۱۰۵
- ثواب صیغه ۱۰۶
- ارتقای درجه ۱۰۶
- سنّ صیغه ۱۰۷
- فتوای امام خمینی در مورد سن صیغه - ۱۰۷
- تحریم صیغه ۱۰۸
- بدعت گذار کیست؟ ۱۰۹
- یک پارادوکس ۱۱۰
- بعضی از مفاسد صیغه ۱۱۰
- صیغه از دیدگاه قرآن ۱۱۱
- آیه اول ۱۱۱
- آیه دوم: ۱۱۲
- رأی امام صادق علیه السلام ۱۱۳

- ۱۱۳ رأی امام رضا علیه السلام
- ۱۱۴ رأی امام باقر علیه السلام
- ۱۱۴ افتراء به ائمه علیهم السلام
- ۱۱۴ مشروعیت لواط
- ۱۱۵ مخالفت با نص قرآن
- ۱۱۶ خلاصه گفتار
- مبحث ششم توسل** ۱۱۷
- ۱۱۷ تعریف اولیه
- ۱۲۰ تعظیم قبور صالحان
- ۱۲۴ قربانی و نذر و طواف و اعتکاف، عبادت است
- ۱۲۶ غلو در افراد صالح
- ۱۲۸ توسل و واسطه قرار دادن بندگان صالح
- ۱۳۰ واسطه‌ها، خود دنبال وسیله هستند
- ۱۳۲ دعا و استغاثه
- ۱۳۳ خواندن غیر خدا، چیزی جز پیروی از وهم و گمان نیست
- ۱۳۵ هرگز ما را نخوانده‌اید
- ۱۳۸ سرانجام پشیمانی است
- ۱۴۰ خداوند، نزدیک و شنواست و به واسطه نیاز ندارد
- ۱۴۲ خلاصه گفتار
- مبحث هفتم مسح یا غسل وضو؟** ۱۴۵
- ۱۴۵ ترجمه اهل سنت:
- ۱۴۵ ترجمه اهل تشیع:

-
- ۱۴۶ دلایل اهل سنت
- ۱۴۷ خلاصه گفتار
- ۱۴۸ منابع استفاده شده در این رساله

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له، ومن يضل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ﷺ وعلى آله وصحبه أجمعين.

اما بعد: شکر و سپاس ایزد منان را که به اینجانب توفیق داد تا در موضوع تفکرات مذهب تشیع و حوادث مهم اختلافی بعد از وفات پیامبر ﷺ به کنکاش و جستجو پردازم.

روزگاری سخت بر مسلمانان گذشت، روزگاری که همراه بود با سختی های جنگ، اسارت، تحریم و... اما یاران پیامبر ﷺ تمام این سختی ها را به جان خریده و مانند تشنگانی که در بیابان به دنبال جرعه آبی میگردد، عطش خود را با مصاحبت سید المرسلین سیراب کردند. اما زمانه وفا نکرد، مرگ، پیامبر ﷺ را به جایگاه ابدی اش رساند و مسلمانان را در میان بغض و اندوه فرو برد، در این برهه از زمان بود که یاران و اصحاب او ﷺ از به هم پاشیدگی امت اسلامی جلوگیری کردند و راه او را ادامه دادند. اما عده ای شروع به دریده گویی نسبت به این پهلوانان ورشید مردان نمودند. آنان ایشان را منافق خوانده و از دین برگشته اعلام نمودند. کسانی که جان خود را در طبق اخلاص گذاشته تا کلمه توحید را به اقصی نقاط این جهان برسانند. آری حقانیت خلفای راشدین سوالی است که امروزه ذهن تمام اقشار جامعه را خصوصاً قشر جوان را به خود مشغول نموده است. برخود که یکی از اقشار جوان جامعه هستم لازم دانستم که در میان این هجوم ها و توهین ها به اصحاب پاک رسول الله ﷺ، رساله ای تهیه کنم که حتی بطور اجمالی هم که شده به بررسی موضوعات اختلافی پردازد. امید است خداوند متعال رهرو حقیقت را برایمان نشان داده و محبت خود، رسول پاکش و اصحاب و اهل بیت آن را در دل های ما جاری

بگرداند. در پایان از دوستانی که خالصانه مرا در این راه یاری نمودند، خصوصا علمای کرام کمال تشکر را دارم.

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

«پروردگارا [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی.»

ابواسامه

۸۸/۷/۱۰

مبحث اول

صحابه کرام رضی الله عنهم

دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب

همانا دیدگاه اهل سنت درباره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در درجه اول اهمیت قرار دارد که برای مطالعه تاریخ اصحاب رضی الله عنهم لازم و ضروری می باشد، در غیر این صورت، اگر مسأله اصحاب در عقیده کنار گذاشته شود، انحراف و تشویش ایجاد می شود. و بخاطر اهمیت همین مسأله در همه کتابهای عقیدتی اهل سنت این موضوع را بگونه ای آشکار می بینیم، یعنی امکان ندارد که کتابی از اهل سنت را پیدا کنید که به همه جوانب عقیده پرداخته باشد ولی به این موضوع پرداخته باشد، مانند: کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة» نویسنده: لالکائی، کتاب: «السنة» نویسنده: ابن ابی عاصم، و کتاب: «السنة» نویسنده: عبدالله احمد ابن حنبل، و کتاب: «الإبانه» نویسنده: ابن بطه، و کتاب: «عقیده السلف أصحاب الحدیث» نویسنده: صابونی و ... بلکه هر امامی از امامان اهل سنت وقتی عقیده خویش را بیان می کند اگرچه در یک ورقه و یا کمتر هم باشد حتماً به موضوع اصحاب اشاره می کند، و آن هم یا از جهت فضیلت آنها است، و یا فضیلت خلفای راشدین، و یا عدالت آنها بحث خواهند نمود، و سب و دشنام دادن آنها را نهی کرده اند، و از اختلافات و اختلاف نظر آنها زبان فروبسته اند^(۱).

(۱) برای نمونه به کتاب شرح اصول اعتقاد اهل سنت، لالکائی (ت ۴۱۸ هـ) مراجعه نمائید، که نویسنده در آن به عقیده ده نفر از بزرگان اهل سنت اشاره نموده و آنچه من اشاره نمودم ذکر کرده (۱۵۱/۱۰ - ۱۸۶)، دکتر احمد سعد حمدان الغامدی بر این کتاب تحقیق نموده است.

دلایل عدالت صحابه در قرآن کریم

عدالت صحابه رضی الله عنهم نزد اهل سنت از مسایل قطعی عقیده می‌باشد و یا می‌توان گفت این موضوع در دین بطور ضروری معلوم و مشخص است و برای این ادعا از قرآن و سنت دلیل آورده می‌شود و دلایل بسیاری از این دو منبع وجود دارند که آنرا ثابت می‌کند.

دلایل قرآنی:

آیه نخست:

خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ (الفتح: ۱۸)

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را پاداششان کرد». جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم^(۱). این آیه بطور آشکار و روشن دلالت می‌کند بر اینکه خداوند آنان را تزکیه نموده است، تزکیه‌ای که بجز خداوند کسی نمی‌تواند بر آن آگاه باشد، زیرا این تزکیه، تزکیه باطن و درون، و آنچه در دلهایشان نهفته است می‌باشد، و بهمین خاطر از آنان راضی شد؛ و کسی که خداوند از او راضی شود غیر ممکن است که بر کفر بمیرد، چون در این جا ملائک رضایت خدا بر وفات است، زیرا رضایت خدا در رابطه با کسانی است که می‌داند مسلمان خواهند مرد^(۲). آنچه که این دیدگاه را ثابت می‌کند: روایتی است که مسلم در صحیح خود آورده که پیامبر فرموده‌اند: «لا يدخل النار إن شاء الله من أصحاب الشجرة أحد»؛

(۱) (صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، حدیث [۴۱۵۴]، فتح الباری: ۵۰۷/۷ - چاپ ریان).

(۲) (الصواعق المحرقة: ص ۳۱۶).

الذین بايعوا تحتها»^(۱). هیچ فردی از اصحاب شجره که با رسول الله ﷺ بیعت کردند به دوزخ داخل نخواهد شد. ابن تیمیه گفته است، رضا از صفات قدیمی خداوند می باشد و تنها از بندگانی اعلام رضایت می کند که می داند موجبات رضای خدا را فراهم می کنند و خداوند از هر کسی راضی شود، هیچ وقت بر او خشمگین نمی گردد، و خداوند رضایت خود را از هر کس اعلام کرده باشد؛ بطور یقین آنشخص بهشتی است؛ و اگر اعلام رضایت خدا بعد از ایمان شخص باشد، این بخاطر ذکر مدح و ستایش او است، و اگر خداوند بداند که بعد از کارهای نیک، فرد دچار کارهای ناشایست می شود جزو آنان بحساب نمی آید^(۲).
ابن حزم: می گوید: آنجا که خداوند فرموده: آنچه در دلهاشان هست می داند و از آنان راضی گشته است و آرامش خویش را بر آنان وارد فرموده است، برای هیچ کس درست نیست که درباره ی آن توقف نماید و یا شکمی به دل راه دهد^(۳).

آیه دوم:

خداوند متعال می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَعٍ أُخْرَجَ شَطْرَهُمْ فَفَارَزُوهُ فَأَسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْفِهِ يَعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح ۲۹) «محمد فرستاده خداست؛ و

(۱) صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة: حدیث (۲۴۹۶) صحیح مسلم:

۱۹۴۲/۴.

(۲) (الصارم المسلول: ۵۷۲ - ۵۷۳؛ ناشر: دارالکتب العلمیة تعلیق: محمد محیی الدین عبدالحمید).

(۳) (الفصل فی الملل والنحل: ۱۴۸/۴).

کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. امام مالک می‌گوید است: شنیدم که نصاری به هنگام فتح شام وقتی که اصحاب رضی الله عنهم را دیدند، گفته‌اند: به خدا قسم اینها از حواریون مسیح بهتراند.

آیه سوم:

خداوند می‌فرماید: ﴿لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾﴾
 (الحشر: ۸) «همچنین غنایم از آن فقرا و مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.» تا آیه ۱۰ سوره حشر که خدا می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾ (الحشر/۱۰)
 «کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلها ایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی...».

آیه چهارم:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبه: ۱۰۰) «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت، و آنها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!»

ابن تیمیه می‌گوید: خداوند بدون هرگونه شرطی از سابقین راضی گشته ولی برای تابعین شرط احسان را در نظر گرفته، و از جمله تبعیت با احسان این است که از آنان اظهار رضایت نموده و برای‌شان طلب مغفرت نمود^(۱). آیات زیادی در کلام پاک الهی در مورد اصحاب رسول آمده است که در اینجا به همین آیات بسنده میکنیم.

دلایل عدالت صحابه در سنت پیامبر ﷺ

حدیث اول: ابوسعید روایت کرده می‌گوید: میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما دعوایی ایجاد شده بود، خالد او را دشنام داد، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی شنید فرمود: «لا تسبوا أحداً من أصحابي؛ فإنَّ أحدكم لو أنفق مثل أحدٍ ذهباً ما أدرك مدَّ أحدهم ولا نصيفه»^(۲) هیچ کدام از اصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی‌رسد!! ابن تیمیه در کتاب «الصارم المسلول» می‌گوید، و همچنین امام احمد و غیره هم گفتند: هر کس با

(۱) الصارم المسلول: ۵۷۲.

(۲) البخاری: کتاب: فضائل أصحاب النبي صلی الله علیه و آله، باب قول النبي صلی الله علیه و آله لو كنت متخذاً خلیلاً، حدیث ۳۶۷۳.

ومسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب تحريم سب الصحابة، حدیث: ۲۵۴۱ صحیح مسلم ۴/۱۹۶۷.

پیامبر ﷺ یک سال و یا یک ماه یا یک روز مصاحبت نموده باشد و یا حتی در حالی که ایمان آورده او را دیده باشد جزو اصحاب پیامبر ﷺ به حساب می آید، و به همان اندازه که با ایشان بوده درجه‌ی مصاحبت خواهد داشت.

حدیث دوم: پیامبر ﷺ به عمر رضی الله عنه فرمود: «وما يدريك لعل الله اطلع على أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم»^(۱). چه می دانی: شاید خداوند به اهل بدر اطلاع داده که بر دل‌هایشان آگاه است و فروده: هر چه می خواهید انجام دهید زیرا از گناهانتان در گذشتم.

حدیث سوم: عمران بن حصین رضی الله عنه گفته است که پیامبر فرمود: «خير أمتي قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم» قال عمران: «فلا أدري، أذكر بعد قرنه قرنين أو ثلاثاً»^(۲) بهترین مسلمانان امت من، کسانی هستند که در این قرن با من زندگی می کنند سپس آنانی که بعد از این قرن می آیند، عمران می گوید: نمی دانم آیا پیامبر بعد از قرن خویش دو قرن را گفت یا سه قرن.

حدیث چهارم: ابوموسی اشعری رضی الله عنه از پیامبر روایت کرده که فرمود: «النجوم أمانةٌ للسماء فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يوعدون، وأنا أمانة لأصحابي، فإذا ذهب أنا أتى أصحابي ما يوعدون، وأصحابي أمانة لأمتي، فإذا ذهب أصحابي أتى أمتي ما يوعدون»^(۳). ستارگان برای آسمان امین و سپر هستند و قتیکه ستاره‌ها بروند آنچه به اهل آسمان وعده داده شده بر سرشان می آید و آنهم قیامت است، و من امین امتم هستم و قتیکه بروم آنچه برای آنان وعده داده شده خواهد آمد و آنهم فتنه می باشد، «و از فتنه مرتد شدن بسیاری از مسلمانان بعد از وفات رسول الله ﷺ بود ولی خداوند ابوبکر رضی الله عنه را مسخر نمود تا

(۱) صحیح البخاری: فتح الباری ح: ۳۹۸۳ و مسلم ح: ۲۴۹۴.

(۲) بخاری، ح: (۳۶۵۰) و مسلم، ح: (۲۵۳۵) و این لفظ بخاری است.

(۳) صحیح مسلم، ح: (۲۵۳۱).

در مقابل آنها بایستد و مانع شود»، و اصحاب من برای اتمن امین هستند وقتیکه بروند آنچه برایشان وعده داده شده بر سرشان خواهد آمد و آنهم فتنه و ظلم و جور و باطل است.

حدیث پنجم: عمر بن خطاب رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أكرموا أصحابي، فإنهم خياركم»^(۱).

حدیث ششم: واثله بطور مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «لا تزالون بخير مادام فيكم من رأبي وصحبي، والله لا تزالون بخير مادام فيكم من رأى من رأبي وصاحبي»^(۲) مدام بر خیر و نیکی خواهید ماند، مادام که در میان شما کسی باشد که من را دیده باشد و با من مصاحبت نموده باشد، بخدا سوگند مدام بر خیر خواهید بود بشرطیکه میان شما رأی و نظر کسی که من را دیده باشد و با من همنشین بوده باشد وجود داشته باشد.

خلاصه آنچه که گذشت

از آیات و احادیثی که ذکر کردیم در مورد مناقب صحابه رضی الله عنهم نتیجه می گیریم که: اولاً: خداوند جل جلاله ظاهر و باطن آنان را تزکیه نموده، و بعنوان مثال برای تزکیه ظاهرشان می توان گفت که خداوند آنان را به بزرگترین اخلاق پسندیده توصیف کرده است اما در مورد باطن و درون آنان، این چیزی است که تنها مخصوص خداوند است و تنها او است که بر دلها و درون آنها آگاه می باشد، و خداوند از صداقت و درستی باطن اصحاب خبر داده

(۱) امام احمد، نسائی و حاکم با سند صحیح ونگا: مشکاه المصابیح: ۱۶۹۵/۳. ونگا: مسند امام احمد، تحقیق احمد شاکر: ۱۱۲/۱.

(۲) ابن ابی شیبیه: ۱۷۸/۱۲ و ابن ابی عاصم: ۶۳۰/۲ در «السنة» روایت کرده اند و طبرانی در الکبیر ۸۵/۲۲، و أبونعیم در معرفة الصحابة ۱۳۳/۱، و حافظ ابن حجر در الفتح: ۵/۷ سند آن را حسن دانسته، وهیثمی در مجمع الزوائد ۲۰/۱۰، و طبرانی با طرق بسیاری روایت کرده که یکی از طریقها رجال آن صحیح است.

است. ثانیاً: بسبب توفیقات الهی به بزرگترین امور خیر چه ظاهری و چه باطنی، خداوند خبر می‌دهد که از آنان راضی گشته و توبه و انابه آنان را پذیرفته و به همه آنان وعدهٔ حُسنی را داده است. ثالثاً: بعد از همه اینها طبیعی است که عصر آنان بهترین و خیرالقرون باشد و امین این امت باشند و به همین دلیل اقتدای امت به آنان واجب است بلکه تنها راه رسیدن به بهشت همین طریقه می‌باشد: «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي»^(۱). بر شما واجب است که پیرو سنت و روش من و روش خلفای راشدین هدایتگر بعد از من باشید.

دشنام دادن صحابه و حکم آن

سب و دشنام دادن صحابه به چند نوع تقسیم می‌شود و هر نوع حکم خویش را دارد. تعریف سب: عبارت است از تنقیص شخصیت و بی‌ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعثت اختلاف عقیده‌ای که دارند ایجاد می‌شود، مانند لعن و تقبیح و غیره^(۲) و سب و دشنام صحابه انواعی دارد که بعضی از آنها بدتر و شرشان بیشتر است، مانند اینکه برخی بوسیله کفر و فسق دشنام می‌دهند و بعضی هم بوسیله امور دنیوی مانند بخل و ضعف رأی سب و دشنام می‌دهند. این سب و دشنامها یا به همه آنها داده می‌شود، و یا به بعضی از آنها، و یا به یک نفر از آنان نسبت داده می‌شود، و این فرد هم یا نصوص متواتر بر اثبات فضل او وجود دارد، و یا کمتر از آن می‌باشد. حالا تفصیل آن و بیان احکام آن را بطور مفصل خواهیم گفت: کسی که کفر و یا فسق را به برخی یا به تمام اصحاب نسبت دهد، هیچ گونه شکی نیست که چنین فردی کافر می‌شود، و برای این

(۱) «امام احمد: ۱۲۶/۴ - ۱۲۷ واصحاب سنن ودارمی این حدیث را روایت کرده‌اند، و جماعتی از محدثین این حدیث را صحیح دانسته‌اند. نگاه: جامع العلوم والحکم: ابن رجب حدیث: (۳۸) ص: ۳۸۷، دارالفرقان، طبع اول ۱۴۱۱ هـ و نگاه: الإرواء حدیث (۲۵۴۴)، ۱۰۷/۸.

(۲) الصارم المسلول ۵۶۱.

حکم دلایلی وجود دارد که اهم آنرا ذکر می‌کنیم. مضمون این گفتار این است که ناقلان قرآن و سنت کافر و یا فاسق بوده‌اند، و بدین صورت در قرآن و سنت شک و شبهه ایجاد می‌شود، زیرا طعن زدن در ناقل در واقع طعن زدن در منقول است. همچنین در این گفتار تکذیب نص قرآن می‌شود که بطور روشن از آنان اظهار رضایت نموده و آنان را مورد ستایش قرار داده است، و نصوص قرآنی و احادیث که دال بر افضلیت اصحاب رضی الله عنهم می‌باشند بطور قطعی چنین علمی را حاصل می‌کند^(۱).

و کسی که علم قطعی حاصل از قرآن و سنت را رد نماید کافر است. در این سب و دشنام اذیت و آزار پیامبر وجود دارد، چون اینان اصحاب و یاران نزدیک و مخصوص او بودند، دشنام دادن به نزدیکان و افراد مخصوص انسان بدون شک اذیت آور است، و می‌دانیم که اذیت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله کفر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در تبیین این حکم می‌گوید: و اگر کسی از این تجاوز کند و گمان ببرد که اصحاب رضی الله عنهم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد گشته‌اند، بجز تعدادی که به بیست نفر نمی‌رسند. و یا اینکه بگوید همه اصحاب رضی الله عنهم فاسق بوده‌اند، این بدون شک کافر است، چون تکذیب نص قرآن را کرده که در چندین موضع اصحاب رضی الله عنهم را ستوده و از آنان اظهار رضایت نموده است، بلکه هر کس از کافر شدن اینها به خود شک راه دهد او نیز کافر می‌شود. و این را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: کفر اینها بطور اضطرار از دین اسلام معلوم می‌شود^(۲). پس می‌توان نتیجه گرفت، از آنجایی که این دو خلیفه راشد یعنی عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه افراد را به تهمت افتراء حد می‌زنند تنها بخاطر اینکه آنان را بر ابوبکر و یا ابوبکر و عمر تفضیل داده‌اند. در حالی که تفضیل دادن کسی بر دیگری نه سب است و نه دشنام!! از این حکم باید دانسته شود حکم سب و دشنام آنان چگونه خواهد بود؟!^(۳).

(۱) الرد علی الرافضة: ص ۱۹.

(۲) الصارم المسلول ۵۸۶ - ۵۸۷.

(۳) (الصارم المسلول ص ۵۸۶).

حکم سب ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها

اما کسی که ام‌المؤمنین عایشه را به چیزی سب نماید که خداوند در قرآن او را تبرئه و پاکی او را اعلام نموده است، بدون خلاف کافر می‌شود. و بر این حکم ائمه بطور اجماع حکم نموده‌اند بدون هر گونه اختلاف نظری! از امام مالک روایت شده که فرمود: هر کس ابوبکر رضی الله عنه را دشنام دهد حد زده می‌شود و هر کس عایشه را سب نماید کشته خواهد شد، پرسیدند چرا؟ فرمود: هر کس او را متهم نماید با قرآن مخالفت ورزیده ^(۱) دلایلی که بر کفر بودن سب ام‌المؤمنین وجود دارند، صریح و ظاهر هستند از جمله:

اولاً: آنچه که امام مالک به آن استدلال می‌کند که می‌فرماید: این تکذیب قرآن است که بطور صریح و روشن براءت عایشه را اعلام کرده و تکذیب قرآن کفر است. ابن کثیر می‌گوید: تمام علماء متفق القول هستند که هر کس عایشه را به چیزی که در قرآن براءتتش آمده متهم نماید کافر است، چون چنین کسی مخالف قرآن است ^(۲).

ابن حزم در توضیح و تعلیق بر قول امام مالک می‌نویسد: فرموده امام مالک صحیح است چون این دشنامها سب مرتد گشتن او می‌شود، چون خداوند را تکذیب نموده است ^(۳).

ثانیاً: این اتهام باعث تنقیص شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود که قرآن در چند مورد به آن اشاره فرموده، از جمله: «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌سازند». ابن عباس رضی الله عنه به هنگام تفسیر این آیه می‌گوید: این در شأن عایشه رضی الله عنها و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد و این مبهم و قابل توبه نیست، ولی هر کس یک زن مؤمن را قذف نماید خداوند راه توبه را به او می‌دهد ... در ادامه می‌گوید که مردی در جلسه

(۱) (الصارم المسلول ص ۵۶۶، ۵۶۶. نگا: المحلی ۴۱۴/۱۱، ۴۱۵).

(۲) (تفسیر ابن کثیر: ۲۷۶/۳) نزد آیه ۲۳ سوره النور. و در البداية والنهاية ۹۵/۸، دار الکتب العلمیة اجماع علما بر آن است.

(۳) (المحلی ۴۱۵/۱۱).

خواست بلند شود و برای تفسیر زیباییش صورت ابن عباس رضی الله عنه را بیوسد^(۱). ابن عباس رضی الله عنه توضیح داده که این آیه در مورد کسانی نازل شده که عایشه رضی الله عنها و همسران پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قذف نمودند، چون قذف آنان طعن و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، و هر کس زن کسی را متهم کند در واقع همسرش را مورد اذیت و آزار قرار داده است، همانگونه که باعث عار و ننگ است برای پسرش، چون نسبت ناپاکی را به همبسترش داده که این بزرگترین آزاری است که می توان به یک مرد رساند، حتی چنین تهمتی اگر به خودش نسبت داده می شد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب: می گوید هر کس اتهام ناپاکی را به ام المؤمنین عایشه مطهره رضی الله عنها نسبت دهد، او از زمره عبدالله بن ابی سلول سردسته منافقین می باشد. «آنها که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است».

حکم سب و دشنام دادن به بقیه امهات المؤمنین

علماء نسبت به قذف بقیه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف نظر دارند ولی قول راجحی که اکثر علماء پذیرفته اند این است که گوینده آن کافر است، چون کسی که قذف شده است همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و بخاطر او است که خشمگین شده، زیرا عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و با بقیه همسرانش برابر است^(۲). چون در بقیه ازواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم تنقیص شخصیت او در کار می باشد^(۳). این احکام را در مبحث حکم قذف عایشه رضی الله عنها بیان نمودیم، ولی حکم سب و دشنام بقیه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دشنامی غیر از آنچه ذکر شد حکم قذف و سب بقیه اصحاب رضی الله عنهم است با تفصیلی که گذشت.

(۱) نگا: ابن جریر: ۸۳ / ۱۸ و ابن کثیر: ۲۷۷ / ۳.

(۲) البدایة و النهایة ۹۵ / ۸.

(۳) (الشفاء ۲ / ۱۱۱۳) و نگا: الصواعق المحرقة ص ۳۸۷. والمحلی: ۴۱۵ / ۱۱.

دیدگاه تشیع در مورد اصحاب رضی الله عنهم، اهل بیت و اهل سنت

هنگامی که ما کتب معتبر شیعیان را میخوانیم و به اقوال فقهاء و مجتهدین ایشان برمیخوریم و میبینیم که یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند، لذا اسماء و القاب زیادی برای آنان گذاشته، گاهی عامه گاهی نواصب و گاهی با نامهای دیگری به آنها اشاره می کنند، هنوز بعضی شیعیان معتقدند که اهل سنت دم دارند، و اگر کسی خواسته باشد یکی را دشنام دهد، و خشم خودش را بر او فرونشاند، میگوید: «استخوان سنی در گور پدرت باد»، «یا عمر» و از این قبیل حرفها! علت این امر آنست که این گروه سنی را بقدری نجس و پلید می دانند که اگر هزار بار هم شست و شو داده شود نجاستش از بین نیرود و پاک نمی شود. و این اعتقاد بیشتر شیعیان است، لذا فقهای تشیع، سنی را در ردیف کافر و مشرک و حتی خنزیر شمرده و آنرا جزو چیزهای نجس معرفی کرده اند! به همین دلیل است که هر کاری آنان می کنند واجب است که عکس آنان عمل کرده شود.

واجب بودن اختلاف با اهل سنت

شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت میکند که گفت به امام رضا رضی الله عنه گفتم: گاهی مسئله ای پیش می آید که فهمیدن آن لازم است، و در شهری که من هستم کسی از شیعیان شما نیست که از او فتوی بگیرم، امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه، هرچه جواب داد بر عکس آن عمل کن که حق در همین است. (عیون أخبار الرضا ۱/۲۷۵ چاپ تهران). از حسن بن خالد روایت شده که گفت: از امام رضا رضی الله عنه نقل گردیده که فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که حرف ما را می پذیرند، و بادشمنان ما مخالفت میکنند، کسی که چنین نباشد از مانیت. (الفصول المهمة ۲۲۵ چاپ قم) مفضل بن عمر از امام صادق رضی الله عنه روایت کرده که فرمودند: دروغ میگوید کسی که مدعی است از شیعیان ماست، در حالی که به ریسمان غیر ما چنگ زده است. (الفصول المهمة ص ۲۲۵)

موافقت با اهل سنت جایز نیست

این عنوان بایی است که حرعاملی در کتاب خودش وسائل الشیعة بسته است، میفرماید: احادیث در این باره متواتر است از جمله قول امام صادق علیه السلام در باره دو حدیث متعارض که فرمودند: آنها را با روایات عامه (مراد اهل سنت است) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان موافق بود، ترکش کنید و آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید. همچنین فرمودند: هرگاه دو حدیث متعارض به شما رسید، به آنچه مخالف آنهاست عمل کنید. نیز فرمودند: به آنچه خلاف عامه است عمل کن، و فرمود: آنچه مخالف عامه باشد سعادت در آن است همچنین فرمودند: بخدا سوگند هرگز خداوند در پیروی از غیر ما برای کسی هیچ خیری نگذاشته است، کسیکه موافق ما عمل کند مخالف دشمن ماست، و کسیکه در گفتار یا کرداری موافق دشمن ما باشد نه او از ماست و نه ما از او هستیم. امام رضا علیه السلام فرمودند: هرگاه دو حدیث را متعارض یافتید، ببینید کدام یک با عامه مخالف است به آن عمل کنید، و آنچه با روایات آنان موافق بود آنرا بگذارید. همچنین از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که: بخدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها چیزی از حق نمانده است. (الفصول المهمة ص ۳۲۵-۳۲۶) حرعاملی در باره اینگونه روایات میفرماید: از حد تواتر گذشته است، تعجب است که بعضی متأخرین خیال کرده اند که دلیل ما در اینجا خبر واحد است. همچنین میفرماید: آنچه از این احادیث متواتره ثابت میشود این است که اکثر قواعد اصولی ای که در کتب عامه وجود دارد باطل است. (الفصول المهمة ۳۲۶)

با عامه (اهل سنت) مشترک نیستیم

نعمت الله جزائری میگوید: ما با آنان در هیچ اصلی مشترک نیستیم. نه در إله، نه در پیامبر و نه در امام، زیرا آنها معتقدند پروردگارشان ذاتی است که پیامبرش محمد و خلیفه اش ابوبکر است، در حالی که ما چنین خدایی را قبول نداریم و نه چنین پیامبری را (لا نقول بهذا الرب ولا بذلك النبي) پروردگاری که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای مانیست و آن پیامبر هم پیامبر ما نیست (إن الرب الذي خلیفة نبیه ابوبکر لیس ربنا ولا

ذلك النبي نبينا) (الأنوار النعمانية ۲/۲۷۸ باب نور في حقيقة دين الإمامية والعلة التي من أجلها يجب الأخذ بخلاف ما تقوله العامة). شيخ صدوق از ابواسحاق ارجانی روایت میکند که گفت: امام صادق عليه السلام فرمودند: آیا میدانی چرا به شما دستور داده شده برخلاف اهل سنت عمل کنید؟ گفتم نمیدانم فرمود: زیرا که علی عليه السلام هیچ کاری نبوده که انجام دهد مگر اینکه امت با او مخالفت میکرد، تا اینکه امر او را باطل کنند، از آنچه نمیدانستند از امیرالمؤمنین عليه السلام میپرسیدند، اما هرچه ایشان فتوا میداد آنها از پیش خودشان برای آن ضدی میتراشیدند، تا اینکه حق را برای مردم وارونه جلوه دهند: (أتدري لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقوله العامة فقلت: لا ندري، فقال: إن عليا لم يكن يدين بدين إلا خالف عليه الأمة! إلى غيره إرادة لإبطال أمره وكانوا يسألون أمير المؤمنين عليه السلام عن الشيء الذي لا يعلمونه فإذا أفتاهم جعلوا له ضدا من عندهم ليلبسوا علي الناس). (علل الشرائع ص ۵۳۱ چاپ ایران)

اینجا سؤالی مطرح می‌شود، فرض کنیم که در مسئله ای حق با عامه است آیا با این وجود واجب است که برخلاف قول آنان عمل کنیم؟

دشمنی با صحابه رضی الله عنهم

دشمنی با اهل سنت امر تازه ای نیست بلکه ریشه بسیار طولانی دارد حتی به قرن اول میرسد، یعنی با خود صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که شیعه معتقد است همه آنان از دایره اسلام خارجند! بجزسه نفر که ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی خود آنها را استثناء کرده است چنانکه میفرماید: همه مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شدند بجزسه نفر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی و ابوذر غفاری. (روضه الکافی ۸/۲۴۶). حال این چه معمایی است، بنا به قول شهید مولانا محمد عمر سربازی آیا این قابل حل میباشد که امروزه در دانشگاهها و حوزه های اسلامی ضریب قبولی حدود ۷۰ تا ۹۰ درصد میباشد، آنگاه مکتب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقط ۳ شاگرد را بعد از ۲۳ سال نبوت به جامعه تحویل داده است!!!؟! یعنی دستاورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام

بیست و سه سال زندگی رسالت و دعوت فقط همین سه نفر بوده است؟ چرا پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله با چنین مشکلی مواجه شدند؟! اگر از یهود پرسند که در دین شما بهترین افراد پس از پیامبر شما چه کسانی هستند خواهند گفت: یاران حضرت موسی علیه السلام، نصاری خواهند گفت: حواریون حضرت عیسی علیه السلام، ولی اگر از شیعیان پرسند که بدترین افراد در دین شما پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ خواهند گفت: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله براستی من از این معما سردر نمیآورم، بزرگترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در واقع دین را پس از رحلت ایشان نه تنها حفاظت که از آن دفاع کردند و آنرا تا اقصی نقاط جهان رساندند، مورد بدترین حمله ها قرار گرفته اند. حتی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل بیت درجه اول ایشان هستند و طبق فرمان الهی مادران **﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾** (الاحزاب/۶) از توهین و ناسزا محفوظ نمانده اند، لذا در دعای معروف تشیع که بنام «دعای صنمی قریش» شهرت دارد و در کتب معتبرایشان از قبیل بحار الانوار و مفتاح کفعمی و غیره درج گردیده چنین آمده است **(اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما و طاغوتیهما و ابنتیهما)** که منظور از دو صنم قریش و دو جبت و دو طاغوت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پدر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و منظور از ابنتیهما عائشه و حفصه - سلام الله علیهم اجمعین - همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. از حمزه بن محمد طیار نقل شده که فرمود: در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که صحبت از محمد پسر ابوبکر بمیان آمد فرمودند: «خدایش رحمت کند»، روزی خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «دستان را بدهید که با شما بیعت کنم»، پرسیدند: مگر بیعت نکرده ای؟ فرمود: چرا بیعت کرده ام ولی برای امر دیگری میخوام بیعت کنم، امیر المؤمنین دستشان را دراز کردند، محمد دست حضرت امیر را گرفت و فرمود: **(أشهد انک امام مفترض طاعته و أن أبی فی النار)** گواهی میدهم که شما امام واجب الطاعت هستی و پدرم در دوزخ است. (رجال کشی ص/۶۱). از شعیب نقل گردیده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ خانواده ای نیست مگر اینکه در آنها شخص نجیبی از خودشان وجود دارد، و نجیب ترین شخص از بدترین

خانواد، محمد بن ابوبکر است. (رجال کشی ص/ ۶۱). علاوه بر آن این واقعیت را حد اقل ما ایرانیان میدانیم که در شهرکاشان زیارتی است که به نام بابا شجاع شهرت دارد و بسیاری از مردم از دور و نزدیک برای دیدن این زیارت می‌آیند، تقریباً چیزی شبیه قبر سرباز گمنامی است که در بعضی کشورهای غربی وجود دارد این قبر خیالی گویا قبر ابولؤلؤ مجوسی قاتل عمر بن خطاب رضی الله عنه است، بر درو دیوار این زیارت کلماتی از قبیل مرگ بر ابوبکر مرگ بر عمر مرگ بر عثمان را می‌توانید مشاهده کنید.

کلینی از امام باقر رضی الله عنه روایت میکند که فرمودند: شیخین - ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - در حالی از دنیا رفتند که آنچه با امیرالمؤمنین کرده بودند بیاد نیاوردند و از آن توبه نمودند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد. (روضه الکافی ۸/ ۲۴۶). و اما عثمان بن عفان که دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به همسری گرفته بود، از علی بن یونس بیاضی روایت است که: عثمان نامرد بود که با او بازی می شد. (الصراط المستقیم ۲/ ۳۰). اما عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که چند آیه از سوره نور در اثبات پاکدامنی ایشان نازل شد، ابن رجب البرسی میگوید: "عائشه چهل دینار از خیانت جمع کرده بود. (مشارف انوار الیقین ص/ ۸۶) سؤال اینجاست که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند، پس چرا امیرالمؤمنین رضی الله عنه با آنان بیعت کرد، و چرا در تمام مدت خلافت آنان به عنوان یک وزیر مشاور با آنان همکاری کرد، آیا از آنان میترسید. آیا این عمل او مخالف دستور الهی نیست؟ ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۗ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (المائدة/ ۲) «و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید».

آیا این کار حضرت تعاون با اثم و عدوان نیست؟ و چرا دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه داد در حالی که عمر رضی الله عنه چنین بیماری ای داشت، یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر رضی الله عنه اطلاع نداشت اما نعمت الله جزائری اطلاع پیدا کرد؟! فقط اندکی فکر و تأمل لازم است، مسأله بسیاری روشن است بشرطیکه کسی بخواهد از عقل کار بگیرد.

کلینی حدیث نقل میکند که: جز شیعیان ما همه مردم نطفه زنا هستند. (روضه الکافی ۱۳۵/۸). به همین علت است که علمای تشیع خون و مال سنی ها را مباح دانسته اند. از داود ابن فرقد روایت است که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که نظر شما در باره کشتن ناصبی چیست؟ فرمودند: حلال الدم است، ولی میترسم به تضرری برسانند، اگر بتوانی او را زیر دیوار کنی یا در آب غرق کنی که بر علیه تو گواهی ندهد این کار را بکن. (وسائل الشیعة ۴۶۳/۱۸، بحار الأنوار ۲۳۱/۲۷).

خلاصه این بخش را با مطلبی جامع و مهم از نعمت الله جزائری درباره حکم نواصب پایان میبرم، که میگوید: آنها به اجماع علمای شیعه امامی کافر و نجس هستند و از یهود و نصاری بدترند، از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد. (الأنوار النعمانية ص ۲۰۶ و ۲۰۷)

خلاصه گفتار

پس اعتقاد ما به عدالت صحابه رضی الله عنهم مستلزم عصمت نیست، بلکه عدالت یعنی استقامت سیره و دین می باشد. و ماحصل آن به گروهی راسخ در نفس بر می گردد که متحمل تقوی و پرهیزگاری هستند تا اینکه ثقه و اعتبار به صداقت آنها ایجاد می شود؛ تازه شرط نیست که انسان از همه گناهان معصوم باشد^(۱).

با وجود همه اینها واجب است از ذکر معایب آنان زبان فرو بندیم و اگر ضرورتاً نیاز بود آن را باز گو کنیم باید در مقابل آن منزلت و مقام آن صحابی، توبه، جهاد و سوابق ایمانی او را هم در کنارش بیاوریم، مثلاً این ظلم خواهد بود اشتباه حاطب بن بلتعنه رضی الله عنه را بیاوریم ولی ذکری از توبه ای که او کرده است نیاوریم^(۲).

(۱) المستصفی: الغزالی ۱۵۷/۱، و برای توضیح بیشتر نگاه: منهج النقد عند المحدثین: الأعظمی ۲۳ - ۲۹.

(۲) الإمامة، أبو نعیم ۳۴۰، ۳۴۱. ومنهاج السنة ۲۰۷/۶.

انسان بخاطر اشتباه کوچکی که مرتکب شده و در طول زندگی خویش از آن توبه کرده باشد سرزنش نمی‌شود، بلکه در اینجا به انتهای زندگی نگاه کرده می‌شود و اوایل زندگی از بین نمی‌رود، تازه اگر حسنات و مناقب بزرگی هم داشته باشد و کسی او را تزکیه نماید، پس چگونه اگر پروردگارش او را مورد تزکیه قرار داده باشد که از دلش آگاه است؟!

آری، کسانی که در تمامی میدانهای دعوت و جهاد در کنار پیامبر ایستاده بودند! و پیامبر ﷺ را در طول ۲۳ سال نبوت یاری کردند اینگونه مورد توهین و سب قرار می‌گیرند. «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!». وما علینا إلا البلاغ....

مبحث دوم

مختصری در مورد تقیه

در اینجا لازم میدانم مطالبی هر چند کوتاه در مورد بحث تقیه خدمت شما دوستان عزیز عارض شوم. این مبحث در قرآن از آیه ۲۸ سوره آل عمران ثابت میشود. خداوند عظیم الشان میفرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^ط وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ «مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند؛ و هر کس چنین کند در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست مگر آنکه از ایشان پرهیز کند، پرهیز کردنی و خدا شما را از [عذاب] خود بر حذر می دارد، و بازگشت [همه] به سوی خداست»

دیدگاه تشیع

در تفسیر نمونه (ج ۲/۳۷۲) در ذیل این آیه چنین می آید: در این جمله قرآن استثنائی موجود می باشد و آن اینست که در مورد تقیه مانعی موجود ندارد که مسلمانان با افراد بی ایمان بخاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند و پس در آخر این آیه با دسپیگر با دو جمله ﴿وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ و ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ حکم فوق را تایید میکند، نخست اینکه خداوند شما را از مجازات و خشم خود بر حذر میدارد و دیگر اینکه بازگشت همه بسوی خداست و چنانچه طرح دوستی با دشمنان حق، بریزد بزودی نتیجه عمل خود را خواهید یافت. درست است گاهی انسان بخاطر هدفهای عالیتیر، حفظ شرافت و کوبیدن باطل و بیان حق حاضر است از جان عزیز خود بگذرد، اما هیچ انسانی حاضر

نیست بخاطر هدفهای اندک جان خود را بخطر بیاندازد. نکته ای که کاملاً باید به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جا یک حکم ندارد، بلکه گاهی واجب و گاهی حرام می باشد. وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده ای جان انسان بخطر بیفتد، اما در صورتی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد، حرام و ممنوع می باشد.

دیدگاه اهل سنت

در تفسیر تبیین الفرقان از علامه شهید مولانا محمد عمر سربازی (رحمه الله) اینگونه بیان شده است که: لفظ تقیه به معنای نجات دادن است، بر وزن قضا که قاعده آن در صرف مثل قضات است. در کل تقیه به معنای ترسیدن، نجات دادن و پرهیز کردن است. در باره تقیه و مراتب آن علماء سه گروه می باشند.

۱- این گروه منکر تقیه بوده آن را بطور قطع رد میکنند، حال به هر نوع می خواهد باشد. (مذهب خوارج)

۲- این گروه بر عکس گروه اول به آن خیلی اهمیت قائل میشوند و آن را جزء عقاید مهم مذهبی خود میدانند. (اهل تشیع)

۳- گروه سوم اهل سنت می باشند که قائل اند تقیه همچون مدارات به سه صورت جائز و یک صورت ممنوع می باشد.

اقسام مدارات

مدارات به چهار قسمت تقسیم میشود:

- ۱- بخش اول یعنی مدارات کردن بخاطر دفع ضرر و زیان، ظاهر سازی
- ۲- بخش دوم بنابر مصلحت دینی می باشد که شاید به وسیله آن امیدی برای اسلام آوردن یکی از آنها باشد (منظور یهود و نصاری)
- ۳- بخش سوم اکرام یک کافر می باشد که طبق دستور رسول خدا جائز می باشد.

۴- بخش چهارم مدارات کردن جهت کسب منفعت دینی و عزت دنیوی است که بطور قطع نا جائز می باشد.

خلاصه گفتار

برای درک راحتتر این مسئله نکاتی را یاد آور میشوم:

اگر تمام معادلات اهل تشیع در مورد تقیه درست می باشد، میتوان گفت تقیه در جائی که موجب ترویج بطلان باشد ناجائز است. حال اگر حضرت علی علیه السلام به خاطر جلوگیری از به پاشیدگی امت اسلام بیست و شش سال سکوت کرد، چرا امت اسلامی امروزه بخاطر جلوگیری از به هم پاشیدگی امت اسلام تقیه نمیکنند؟ آیا اینها مصلحت امت اسلام را بهتر از حضرت علی علیه السلام درک میکنند؟ چرا در کتب تشیع بیشتر اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله حمل بر تقیه شده؟ اینها سوالاتی است که هیچ جوابی نمیتوان برای آن یافت مگر با تقیه!!!! وما علینا الا البلاغ.....

مبحث سوم

جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

این مبحث سررشته اکثر اختلافات بین دو مذهب می باشد که به اجمال در مورد آن صحبت میشود.

بررسی دیدگاه اهل سنت و تشیع در مورد جانشینی

۱. نزد اهل سنت و جماعت بر عهده عامه مسلمین است که از میان خود شخصی را که اهلیت و صلاحیت داشته باشد به عنوان امام تعیین کنند. نزد شیعه تعیین امام، بر خدا واجب است. جزوی از همین عقیده است که اهل سنت قائل بر «لا یجب علی الله شیء» است یعنی هیچ چیز بر الله تعالی واجب نیست در حالی که شیعه قائل بر وجوب علی الله می باشد. (در کتب علم کلام به تفصیل در این مورد، بحث می شود).

۲. نزد اهل سنت، امام «منصوص من الله» نیست. به نظر شیعه، امام منصوص من الله است. یعنی امام از طرف الله تعالی تعیین می شود.

۳. به نظر اهل سنت، اهلیت و صلاحیت برای امام ضروری است؛ ولی عصمت لازم نمی باشد. به نظر شیعه، امام همیشه معصوم است.

۴. از دیدگاه اهل سنت، امام باید در جامعه، خود را ظاهر کند تا مردم بتوانند برای رفع مشکلات خود به او مراجعه نمایند. شیعه معتقد است که امام می تواند خود را از دید دیگران مخفی نگه دارد؛ حتی اگر سالهای سال طول بکشد.

۵. اهل سنت بر این باور است که بر امام لازم است که صاحب اقتدار و اختیار باشد و گر نه چگونه می تواند به مسائل مردم رسیدگی کند؟ در حالیکه نزد شیعه برای امام جائز است که بی قدرت و بی اختیار باشد.

۶. از نظر اهل سنت، از پیامبر ﷺ گرفته تا قیامت، تعداد امامان مشخص نیست. و با توجه به موقعیت زمانی و مکانی، مسلمانان امامی برای خود تعیین می کنند و او وظایف امامت را انجام می دهد. از نظر شیعه، الله تعالی از زمان رسول الله ﷺ تا قیامت، دوازده امام تعیین کرده است که غیر از اینها کسی دیگر حق امامت ندارد. (بنا بر همین نظریه به شیعه، امامیه و اثنا عشریه نیز گفته می شود).

۷. اهل سنت طبق تصریح و اشاره پیامبر اکرم ﷺ از طرف امت اسلامی چهار امام بر حق را به این ترتیب معرفی می کند:

امام اول: سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه امام دوم: سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه

امام سوم: سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه امام چهارم: سیدنا علی مرتضی رضی الله عنه

پس از اینها نیز سلسله امامت جریان داشت و تا قیامت ادامه خواهد داشت. هیچکدام از اینها معصوم نیستند. البته برخی عادل هستند و بعضی ظالم خواهند بود.

نزد شیعه تعداد امامان تا آمدن قیامت دوازده نفر می باشد که اسامی آنها پس از رسول اکرم ﷺ بدین قرار است:

۱_ حضرت علی مرتضی رضی الله عنه ۲_ حضرت حسن رضی الله عنه

۳_ حضرت حسین رضی الله عنه ۴_ حضرت علی زین العابدین رضی الله عنه

۵_ حضرت محمد باقر رضی الله عنه ۶_ حضرت جعفر صادق رضی الله عنه

۷_ حضرت موسی کاظم رضی الله عنه ۸_ حضرت علی رضا رضی الله عنه

۹_ حضرت محمد تقی رضی الله عنه ۱۰_ حضرت علی نقی رضی الله عنه

۱۱_ حضرت حسن عسکری رضی الله عنه ۱۲_ حضرت محمد

مهدی رضی الله عنه ۱

۱- تحفة العوام طبع نو لکشور ص ۵ و ۶، علاوه بر دوازده امام، شیعه جناب رسول الله ﷺ و حضرت فاطمه الزهرا رضی الله عنها را هم معصوم می دانند. به این چهارده نفر «چهارده معصوم» گفته می شود. شیعیان،

و از دیدگاه شیعه امام دوازدهم به خاطر ظلم ظالمان و ستم ستمگران به امر خداوندی در غیبت بسر می برد، و در قید حیات است، و هر وقت خدا مصلحت بداند ظهور خواهد کرد.^۱ اما یازده امام دیگر، رحلت کرده اند.

۸. اهل سنت اگر چه از دل و جان معترف به اهلیت، صلاحیت و فضایل حضرت علی علیه السلام هستند ولی ایشان را به عنوان خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله قبول ندارند؛ بلکه امامت ایشان را طبق ترتیب خلافت می دانند. و ایشان را رابع خلفاء الراشدین (یعنی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین) قرار می دهند. اما شیعه قائل به امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام است. یعنی آنان بر این اعتقاد هستند که حضرت علی علیه السلام پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، خلیفه بلافصل می باشد.

۹. از نظر اهل سنت، خلافت سیدنا علی علیه السلام در رتبه خودش قرار گرفته است. لذا صحابه و تابعینی که (به اجماع امت) با سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه و سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه بیعت کرده بودند را مقصّر و گناهکار نمی دانند. اما شیعه، خلافت و امامت

تا امام ششم از این دوازده امام اتفاق دارند. در تعیین ائمه پس از او در میان شیعه اختلاف شدیدی وجود دارد و به سبب تعیین آنان، فرقه های بی شماری در شیعه، پدیدار شد. الملل و النحل للشهرستانی ۳۶۱/۱، تحفه اثنا عشریه و غیره.

- ۱- ابوالحسن سیدنا علی بن ابیطالب المرتضی (.. ۴۰ هـ) ابو محمد الحسن بن علی الزکی (۳ - ۵۰ هـ) ابو عبدالله الحسین بن علی الشهید (۴ - ۶۱ هـ) ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین (۳۸ - ۹۵ هـ) ابو جعفر محند بن علی الباقر (۵۷ - ۱۱۴ هـ) ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸ هـ) ابو ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم (۱۲۸ - ۱۸۳ هـ) ابوالحسن علی موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۲ هـ) ابوجعفر محمد بن علی الجواد التقی (۱۹۵ - ۲۲۰ هـ) ابوالحسن علی ابن محمد الهادی التقی (۲۱۲ - ۲۵۳ هـ) ابو محمد الحسن ابن علی العسکری (۲۳۲ - ۲۶۰ هـ) ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی (۲۵۶ - ۲۶۰ هـ) [الإمامة عند الجمهور والفرق المختلفة للدكتور علی احمد السالوس ص ۲۵]. (اما محمد بن حسن عسکری مهدی مزعوم، وجود خارجی ندارد، چون حسن عسکری پسری نداشت).

بلافضل را حق حضرت علی علیه السلام می دانند و بیشتر صحابه رضی الله عنهم و تابعین این حق را به ایشان واگذار نکردند. بنابراین، آنان یا کافر هستند یا فاسق. ^(۱) (نعوذ بالله من ذلك)

۱۰. نزد اهل سنت، بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفای ثلاثه پیش از خلافت خویش، و بیعت حضرت حسن علیه السلام علاوه بر خلفای ثلاثه با حضرت معاویه رضی الله عنه، و بیعت نه امام دیگر با خلفای زمان خود، بدور از مدهانت، نفاق، بزدلی، کذب و تقیه بود. اهل سنت عقیده دارند که بیعت این حضرات که با آگاهی تمام صورت گرفته بود، کاملاً مطابق با احکام شریعت و موافق با مصلحت امت بود. قطعاً بر هیچ یک از آن بزرگان، هیچ اتهامی وارد نمی آید. اما نزد شیعه بیعت یازده امام با خلفای زمان خویش از صمیم قلب نبوده، بلکه آنان تقیه (حفاظت در پیش) کار گرفته بودند. بنابر همین، شیعه «تقیه» را به عنوان مهمترین جزو دین خود می شناسد. چرا که بدون اثبات تقیه، تهمت زدائی از شأن آن بزرگان ممکن نیست.

۱۱. همانطور که گفته شد از دیدگاه اهل سنت، تعیین ائمه بر الله تعالی واجب نیست و نه تعداد آنان را تا ظهور قیامت مشخص کرده است. اما شیعه بر این اعتقاد است که الله تعالی تا آمدن قیامت، دوازده امام مقرر کرده است که یازده امام به رحمت حق پیوسته اند و امام دوازدهم محمد مهدی، امام منتظر می باشد و معتقدند که ایشان پس از تولد، فعلاً غایب هستند - در وقتی معین ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و انصاف خواهد نمود.

۱ - حق الیقین عربی لعبدالله بن شبر، المبحث الخامس فی ذکر المتنازع (علی الصحابه) و فصل فی جواب من اعترض علی الامامیه بتعرضهم للصحابه من ص ۱۷۷ الی ۱۹۵ والمبحث السابع فی بیان الفتن الواقعه بعد النبی و فی حقیقه امر الخلافه و فی سبب ارتداد اکثر هذه الامه بعد نبیها ص ۲۱۳ طبع دارالکتاب الاسلامی - و حق الیقین فارسی از محمد باقر مجلسی از ص ۱۵۵ تا ۲۷۸ طبع انتشارات کتابفروشی اسلامیة تهران و کشف اسرار فارسی از خمینی، مخالفتهای ابوبکر با نص قرآن از ص ۱۴۴ و مخالفت عمر با قرآن خدا از ص ۱۴۷ و نتیجه سخن ص ۱۵۰ طبع ایران.

شیعه بنا بر همین عقیده خود که ائمه دوازده نفر هستند مجبور گشت که به زنده بودن امام دوازدهم قائل شود. (در سال ۲۵۶ هـ تولد؛ و در سال ۲۶۰ هـ در چهار سالگی در غاری واقع در شهر «سر من رأی» غایب شد.) و تاکنون زنده است، و از ظلم ظالمان پنهان شده است. گویا عمرشان بطور غیر طبیعی طولانی شده است. (عمر طولانی ای که ما برای آن نظیر و همانندی نداریم.)

سه نکته اصلی اختلاف

اگر اختلافاتی که در بالا از مسئله امامت منشعب می شد، با دقت تمام مورد بررسی قرار گیرند واضح خواهد شد که بنیاد این همه اختلافات که به تفصیل بیان شدند فقط سه نکته اساسی می باشد. اصل و اساس اختلافات، همین سه نکته هستند. به نظر ما سه نکته اساسی مذهب شیعه از این قرار است:

۱. «امامت» نیز مانند توحید، نبوت، معاد و غیره یکی از عقاید مهم اسلامی می باشد.
 ۲. تعداد ائمه تا قیامت دوازده نفر می باشد که همگی از طرف الله تعالی تعیین شده هستند.

۳. حضرت علی علیه السلام، امام بلا فصل بودند.

اسناد این سه اصل

۱. آیات قرآنی

آیاتی که از آنها نویسندگان شیعه مثلاً عالم مشهورشان محمد باقر مجلسی در تألیف فارسی خود «حق الیقین فی اصول الدین»، السید الاکبر عبدالله شبر در کتاب عربی خود «حق الیقین فی معرفة اصول الدین» و خمینی در نوشته فارسی خود «کشف الاسرار»، بر امامت بلا فصل علی علیه السلام استدلال کرده اند، سه آیه زیر می باشد. نویسندگان شیعه، بیشتر توانایی خود را بر این سه آیه صرف می کنند. بدین دلیل ما هم درباره این سه آیه، مطالب واضحی را یادآوری می کنیم:

آیه اول: ﴿يَتَّيِبُنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء: ۵۹) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! فرمانبرداری کنید خدا را و فرمانبرداری کنید پیغمبر را و فرمان روایان را از جنس خویش، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است»

خمینی در کشف الاسرار صفحه ۱۳۷ می نویسد: اینک به ذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده می پردازیم و از خرد که فرستاده نزدیک خداست داوری می‌خواهیم. ایشان پس از نقل بخش ابتدایی آیه، با استفاده از قیاسهای عقلی و دلایل ذهنی کوشیده است تا ثابت کند که در این آیه مراد از «اولی الامر» دوازده امام است. سؤال این است که آیا عقیده مذهبی را می توان با قیاسهای عقلی به اثبات رسانید در حالی که در تمام قرآن کریم، ذکری از آن به میان نیامده باشد؟ بالخصوص وقتی که بخش دوم آیه که خمینی آن را ذکر نکرده چنین می فرماید که: «پس هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر ﷺ خدا بازگردانید». از آن معلوم می شود که اگر بین حکام و مردم، اختلاف واقع شود، فیصله خدا و رسول خدا ﷺ در این اختلاف، «حرف آخر» تلقی خواهد شد نه حرف اولی الامر. اگر مراد از اولی الامر، ائمه معصومین باشند پس مراجعه به قرآن و سنت با ترک رأی معصومین چطور؟ در حالیکه نزد شیعه، رأی معصومین هم مثل خودشان، همیشه معصوم می باشد. آنان نمی توانند چیزی غیر از قرآن و سنت بگویند. بنابراین، اثبات عقیده امامت، از این آیه بدون تردید بی اندازه غلط و نادرست است.^(۱) بلکه تحت همین آیه، علامه سیوطی (رحمه الله) در تفسیر خود «الدر المنثور» قولی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که با توجه به آن اعتقاد به «ائمه معصومین» نفی می شود بلکه از آن، مسلک اهل

۱- تفسیر قرطبی، تفسیر مظهري و غيره.

سنت و جماعت در مسئله امامت، بطور کلی تأیید می گردد. (اخرج البيهقي عن علي بن ابيطالب قال: لا يصلح الناس الا امير برا و فاجر قالوا: هذا البر فكيف بالفاجر، قال: ان الفاجر يؤمن الله به السبل ويجاهد به العدو، ويجي به الفئ ويقام به الحدود، ويجح به البيت ويعبد الله فيه آمنة حتى يأتيه أجله)^(۱).

بيهقی روایت می کند که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: اصلاح مردم جز با امیر امکان پذیر نیست؛ گفتند اما امیر فاسق چگونه ممکن است مردم را اصلاح کند؟ (چه سودی برای مردم دارد؟) حضرت علی علیه السلام فرمود: الله تعالی به وسیله حاکم بد نیز، راهها را پر امن می گرداند، تحت قیادت و فرماندهی او، جهاد با دشمنان کافر ادامه می یابد، مال غنیمت بدست می آید، حدود به اجرا در می آیند، حج بیت الله برقرار می ماند، و در قلمرو او، مسلمانان تا واپسین لحظات زندگی با احساس امنیت، به عبادت الله تعالی مشغول می شوند.^(۲) طبق گفته ها و احادیث روایی در این بخش از آن ثابت شد که مراد از «اولی الامر» دوازده امام معصومی هستند که شیعه قائل بر امامتشان تا قیام قیامت می باشد.

آیه دوم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

(المائدة: ۳)

«امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار کردم».

در این آیه هم ذکری از امامت بلافصل علی علیه السلام نیست در ضمن این آیه، روایتی که مصنفین و مؤلفین شیعه نقل کرده اند در هیچ کتاب معتبری ذکر نشده است. علاوه بر این، ادعای نویسنده شیعه درباره این آیه مبنی بر اینکه در هنگام بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام غدیر خم روز هجدهم ذی الحجه پس از ایراد خطبه نازل شد

۱- الدر المنثور للسيوطی ۱۷۸/۲

۲- نهج البلاغه ص ۱۰۷ طبع دارالکتب العربیة، مصر با اندکی تغییر.

کاملاً نادرست و بی اساس است و وقوع چنین ادعاهایی از نویسندگان شیعه، انسان را حیرت زده می گرداند. چون که جمهور مفسرین بر این مطلب اتفاق رأی دارند که این آیه کریمه در حجه الوداع در میدان عرفات روز عرفه نهم ذی الحجه شامگاه روز جمعه نازل شد.^۱

علی علیه السلام خود نیز می فرماید که این آیه روز عرفه به وقت شام (یعنی نهم ذی الحجه) نازل شده بود.^۲ علامه آلوسی (رحمه الله) در تفسیر خود روح المعانی می نویسد: «شیعه از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه این روایت را نقل کرده که آیه مذکور: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در غدیر خم هنگامی نازل شد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» پس از نزول این آیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (الله اكبر علي اكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالي و ولایت علي كرم الله وجهه بعدی؟) یعنی: الله اكبر بر كامل شدن دين، بر اتمام نعمت، بر رضایت پروردگار از رسالتم و بر ولایت علی کرم الله وجهه، ...» علامه آلوسی (رحمه الله) پس از نقل این

^۱ - در اینجا نقل آن روایت مشهور که تقریباً در تمام کتابهای سیرت، حدیث و تفسیر آمده بیجا نیست که یهودی به سیدنا حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: ای امیر المومنین در کتاب الله شما چنان آیه ای است که اگر به ما یهودیان نازل می شد روز نزول آن را عید می گرفتیم. سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه پرسید: کدام آیه است؟ آن یهودی این آیه را خواند ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (المائدة: ۳) سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: من می دانم که این آیه چه روزی و چه جایی نازل شد. روز عرفه روز جمعه در عرفه نازل شد هنگامی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میدان عرفات وقوف کرده بودند. (یعنی نزولش در حجه الوداع جمعه بود. روز عرفه بود، میدان عرفات بود. عیدی بزرگتر از این چه می تواند باشد؟) (تفسیر قرطبی ۶/۶۱ به حواله مسلم شریف، نسائی و دیگر کتب حدیث - نیز مسلم شریف مترجم طبع قرآن محل کراچی ۳/۹۷۶)

^۲ - تفسیر ابن کثیر ۲/۱۳

روایت می فرماید: این روایت، نمونه ای از افتراهای شیعه است و الفاظ رکیک این روایت (علاوه بر سند) خود شاهی بر این افتراء می باشد.^۱ مفسر نامور علامه ابن کثیر هم در تفسیر مستند و معتبر خود - ابن کثیر - پس از نقل دو روایت شیعه می فرماید: «نه این روایت صحیح است و نه آن روایت، سخن حق که در آن گنجایش کمترین شک و تردیدی وجود ندارد همان است که این آیه در روز عرفه (نهم ذی الحجه) روز جمعه نازل گشت. چنانچه از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه و از سمره بن جندب رضی الله عنه مروی است. نیز قول شعبی، قتاده، شهر بن حوشب و دیگر ائمه و علماء همین است.^۲

همین علامه ابن کثیر در کتاب معروف و مشهور خود «البدایة و النهایة» پس از نقل این روایت که درباره آن گفته شد که در غدیر خم نازل شده می نویسد: «این حدیث نه تنها منکر در حد اعلی است بلکه کذب است. چون که مخالف با حدیث مستند صحیحین می باشد که در آن از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه ثابت شده که این آیه روز جمعه در عرفه نازل شده بود»^۳ امام فخر الدین رازی (رحمه الله) در تفسیر با عظمت خود - تفسیر کبیر - از همین آیه بر بطلان استدلال مذهب شیعه در این مورد استفاده کرده است. امام رازی می نگارد: «علمای ما فرمودند که این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ بر بطلان قول تشیع دلالت می کند. برای اینکه الله تعالی در ابتدای این آیه فرموده است: ﴿الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ﴾ (المائدة: ۳) «امروز ناامید شدند کافران از دین شما، پس نترسید از ایشان و بترسید از من».

به وضوح پیداست که کافران از بروز تغییر و تبدیل در دین ناامید شده اند و نیز فرمود که اینک از آنان نترسید و از من بترسید. اگر امامت حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از طرف

^۱ - روح المعانی ۶: ۶۱، نصیحه الشیعه از مولانا احتشام الحسن کاندهلوی ص ۵۴۷ تا ۵۹۸.

^۲ - تفسیر ابن کثیر ۲: ۱۴

^۳ - البدایة و النهایة ۵: ۲۱۴

الله تعالی و رسولش ﷺ منصوص می بود یعنی نص (واجب الطاعة) می بود طبق این آیه کسی که آن را پنهان می کرد و در آن تبدیل و تغییر ایجاد می کرد باید ناامید شود. یعنی یک نفر از صحابه نه می توانست این نص را انکار نماید و نه در آن تغییر بوجود آورد و نه آن را مخفی نگه دارد. و وقتی که هیچکدام از اینها نشد بلکه نه ذکری از نص امامت شد و نه خبر آن ظاهر شد و نه روایتی در این باره نقل شد دانستیم که ادعای این نص، کذب محض است و دانستیم که حضرت علی بن ابیطالب یقیناً منصوص بالامامت نبود.^۱ اگر بر این عبارت امام المتکلمین امام رازی (رحمه الله) با خونسردی تمام غور شود، خواننده محترم بدون تردید به این نتیجه خواهد رسید که این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ نه تنها به نفع شیعه نیست بلکه دلیلی روشن و آشکار برای جمهور اهل سنت و جماعت می باشد. والله الموفق.

آیه سوم: ﴿يَتَأْتِيَهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ (المائدة: ٦٧)

آیه سوم که نویسندگان شیعه خیلی از آن استدلال می کنند به این معناست که: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! و اگر چنین نکردی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می دارد، هر آینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند». شیعه می گوید این آیه کمی پیش از خطبه غدیر خم (۱۸ ذی الحجه سال دهم هجرت) نازل شد. پیش از این، حکم امامت علی بر حضرت رسول اکرم ﷺ نازل شده بود ولی ایشان بنا به دلایلی، از رسانیدن آن حکم می ترسیدند تا اینکه این آیه نازل شد و به حضرت رسول اکرم ﷺ دستور داده شد که حکم امامت علی را در بین مردم اعلام نماید ما شما را حفاظت خواهیم کرد. حضرت رسول اکرم ﷺ مطابق با این آیه در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی بنام غدیر

خام امامت حضرت علی علیه السلام را اعلام کردند و از مردمان حاضر در آنجا به دست حضرت علی علیه السلام بیعت گرفتند. نویسندگان دیگر شیعه هم همین موقف را دارند.^۱

ما بجای تفسیر و تشریح کامل آیه، توجه شما را به چند نکته جلب می کنیم که از آن ماهیت و حقیقت استدلال شیعه ان شاء الله واضح خواهد شد:

۱. در این آیه کریمه مطلبی که قبل از هر چیز، قابل توجه می باشد این است که شیعه در صدد اثبات عقیده امامت بلافضل علی علیه السلام از این آیه است، در حالی که در این آیه، نه ذکری از علی علیه السلام است و نه حرفی از امامت؛ بلکه به طور عام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم داده شده که شما در تبلیغ احکام خداوندی از هیچ کوششی دریغ نورزید. الله تعالی شما را حفاظت خواهد کرد. کافران بپذیرند یا نپذیرند شأن تبلیغ شما از آن متأثر نمی گردد. چرا که هدایت کافران در دست الله است نه به دست شما.

این خلاصه و مطلب این آیه. از الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق این آیه، با احتمالات بسیار بعید هم، نه عقیده امامت ثابت می شود و نه امامت بلافضل علی علیه السلام. بنابراین اثبات عقیده امامت از این آیه، آیا افترای محض بر قرآن نیست؟ (اما درباره روایات غدیر خم، ان شاء الله در صفحات بعد، بحث و گفتگو خواهیم کرد).

۲. طبق رأی علامه ابن تیمیه و جمهور مفسرین، این آیه، عقیده امامت شیعه را رد می کند. چرا که در این آیه، به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده شده تمام احکام دین را برساند. پس اگر عقیده امامت حکمی از احکام دین می بود چگونه ممکن است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن حکم را در ملاء عام، واضح و روشن به امت بیان نکرده باشند. به همین خاطر، حضرت عائشه رضی الله عنها می فرماید: شخصی که گمان برد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از وحی را مخفی نگهداشته دروغگوست. چرا که الله تعالی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد، تمام دین را به امت ابلاغ کند. و همچنین اگر حکم عقیده امامت یا

^۱ - کشف اسرار خمینی ص ۱۶۴ تا ۱۶۵، حق الیقین فارسی از محمد باقر مجلسی بحث اثبات امامت علی

و حق الیقین عربی از عبدالله شبر ص ۱۳۹ و غیره.

امامت بلافصل سیدنا علی علیه السلام را رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امت رسانیده باشند چگونه ممکن است که امت بر آن حکم، عمل نکنند یا حداقل به هنگام اختلاف، از آن حکم استدلال نشود. در حالی که پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله صحابه کرام هم از مهاجرین و انصار وقتی که در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند دلائل مختلفی پیش کردند اما هیچ یک از ایشان این نص (عقیده امامت) را پیش نکرد. سپس خلافت عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان غنی رضی الله عنه و واقعات شوری روی داد اما کسی از صحابه که علی رضی الله عنه نیز یکی از آنها می باشد چنین نصی پیش نکرد. حتی در دوره خلافت علی رضی الله عنه اختلافاتی بروز کرد ولی در آن هنگام نیز، کسی از اصحاب (بشمول اهل بیت) نص عقیده امامت را اظهار نکرد. آیا این همه دلیل روشنی بر عدم وجود چنین نصی نیست؟ این ادعا، ادعایی است که از صحابه رضی الله عنهم و اهل بیت، نه کسی قائل به آن بود و نه ناقل آن!

۳. شیعه مدعی است که این آیه، پس از حجه الوداع و پیش از خطبه غدیر خم نازل گشت، و پس از نزول همین آیه، ایشان در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم امامت علی رضی الله عنه را اعلام کردند. کسانی که خطبه رسول الله در حجه الوداع را که در میدان عرفات در تاریخ ۹ ذی الحجه در برابر هزاران صحابه رضی الله عنهم ایراد نمودند خوانده اند بخوبی می دانند که در این خطبه تاریخی حجه الوداع وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضار را از مسائل بنیادی و مهم دین اسلام آگاه می کردند در آخر رو به اصحاب فرمودند: (وقد ترکت فیکم ما لم تضلوا بعده، إن اعصمتم به کتاب الله وأنتم تسئلون عنی فما أنتم قائلون؟ قالوا: ونشهد أنك قد بلغت وأدیت ونصحت. فقال بأصبعه السبابة یرفعها إلى السماء وینکتها إلى الناس ویقول: اللهم اشهد، اللهم اشهد، اللهم اشهد. ثلاث مرات). و به تحقیق من در میان شما چیزی از خود بجا می گذارم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب الله است و درباره من از شما پرسیده خواهد شد، آنگاه چه جواب خواهید داد؟ حاضرین عرض کردند: ما گواهی می دهیم که شما به طور کامل ابلاغ کردید، و حق آن را ادا نمودید و خیر خواه ما بودید. پس از آن

حضرت رسول اکرم ﷺ در حالی که انگشت سبابه اش را به طرف آسمان بلند می کردند و رو به مردم کردند و فرمودند: پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش. ^۱ حالا این چگونه ممکن است که در نهم ذی الحجّه حضرت رسول اکرم ﷺ با گواه ساختن الله تعالی، از صحابه کرام اقرار و اعتراف بگیرند که من تمام عقائد و احکام دینی را به شما ابلاغ نمودم و در تاریخ ۱۸ ذی الحجّه در محلی به نام غدیر خم عقیده ای را که به قول شیعه مخفی نگه داشته بود اظهار کنند. آیا این مطلب، برای خواننده ای که انصاف داشته باشد قابل درک و فهم می باشد؟

۴. تمام روایات مستندی که در شأن نزول این آیه کریمه: ﴿يَتَأْتِيَكَ الْرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ وارد شده، همگی ادعای نویسندگان شیعه مبنی بر نزول این آیه در حجّه الوداع را نفی می کند. از روایاتی که علامه ابن جریر طبری، امام ثعالبی، امام فخر الدین رازی، علامه قرطبی، علامه آلوسی و جمهور مفسرین از عبدالله بن شفیق، عائشه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ذکر کرده اند، معلوم می شود که این آیه خیلی قبل از حجّه الوداع نازل شده بود. از بعضی از روایات چنین برمی آید که این آیه مکی است. ولی بیشتر مفسرین، این آیه را مدنی می دانند. علامه قرطبی (رحمه الله) می نویسد: دلیل مدنی بودن این آیه روایتی است که امام مسلم در صحیح خویش از حضرت رضی الله عنهما نقل کرده است. حضرت عایشه رضی الله عنها می فرماید: پس از آمدن به مدینه، شبی رسول الله ﷺ بیدار بودند و فرمودند: کاش یکی از اصحابم، از من نگهبانی می کرد. حضرت عایشه (رضی الله عنها) می فرماید: در این هنگام صدای تصادم شمشیرها به گوش رسید. حضرت رسول اکرم ﷺ پرسیدند: کیستی؟ گفت: سعد بن ابی وقاص هستم. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: برای چه آمدی؟ گفت: احساس کردم خطری متوجه شماست. برای حفاظت و نگاهبانی از شما آمده ام. حضرت رسول اکرم ﷺ در حق وی دعا کردند و خوابیدند. علاوه بر صحیح مسلم در روایات دیگری

می آید که در این هنگام، آواز شمشیرها را شنیدیم. حضرت رسول اکرم ﷺ پرسیدند: کیستی؟ پاسخ دادند: ما سعد و حذیفه هستیم. برای نگاهبانی از شما آمده ایم. رسول الله ﷺ به خواب رفتند حتی که ما آواز خواب ایشان را شنیدیم و این آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ يَلْغَمَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ نازل شد. حضرت رسول اکرم ﷺ سر از خیمه پستی بیرون آورده فرمودند: ای مردم برگردید؛ چرا که الله تعالی مرا خود حفاظت می کند.^۱

علامه فخرالدین رازی (رحمه الله) در شأن نزول این آیه، ده وجه نوشته است. دهمین وجه این است که طبق بعضی از روایات، این آیه در مورد فضیلت حضرت علی ﷺ (نه امامت ایشان) نازل شده بود. امام رازی پس از ذکر ده وجه می نویسد: اگر چه تعداد این روایات، مختلف و بسیار است اما در مورد این آیه بهتر همین است که بر حفاظت از مکر و فریب یهودیان و مسیحیان، حمل کرده شود و با بی پروایی از آنها دستور به تبلیغ داده شده است. برای اینکه در قبل و بعد این آیه، روی سخن با یهودیان و مسیحیان است. برای همین قائل شدن به وجوهاتی که این آیه را از سیاق و سباق منفک و منقطع می گرداند ممتنع به نظر می رسد.^۲ علامه آلوسی (رحمه الله)، پس از بحثی طولانی درباره خطبه غدیر خم و روایات شیعه در ضمن این آیه، در خاتمه مینویسد: روایاتی از اهل سنت که بیانگر نزول این آیه در فضیلت علی ﷺ است اگر پذیرفته شود که درست و قابل استدلال هستند باز هم از آنها فضیلت علی ﷺ ثابت می شود یا که طبق این روایات علی ﷺ محبوب مؤمنین است و ما هرگز این را انکار نمی کنیم بلکه هر کس (فضیلت علی ﷺ و محبوبیت ایشان را) انکار کند او را ملعون می دانیم.^۳

۱- تفسیر قرطبی ۲۴۴/۶

۲- امام رازی تفسیر کبیر ۵۰/۱۲

۳- علامه آلوسی تفسیر روح المعانی ۱۹۷/۶.

۵. آخر این آیه: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (المائدة: ۶۷) «و خدا شما را از مردمان محفوظ نگه خواهد داشت، همانا خداوند کفار را هدایت نمی دهد» خود دلیلی است بر اینکه مراد از این آیه، ابلاغ عقیده امامت در حضور صحابه کرام علیهم السلام نمی تواند باشد. چونکه بنا به قول شیعه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ابلاغ عقیده امامت از مخالفت صحابه کرام علیهم السلام بیمناک بودند؛ و در این آیه ذکری از صحابه کرام نیست بلکه از کافران سخن به میان آمده است. بنابراین چطور می توان صحابه کرام علیهم السلام را از این آیه مراد گرفت. مگر اینکه شخصی گستاخ صحابه کرام علیهم السلام را نعوذ بالله کافر قرار دهد (چنانکه از شیعیان منقول است) آنانی که قرآن در مورد ایشان می فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (المائدة: ۱۱۹) «خدا از آنان خشنود و آنان از خدا خشنود» خلاصه کلام آنکه، از هر جهت به این آیه نظر افکنده شود، و به الفاظ و ترجمه آن نظر شود، و سیاق و سباق آن بررسی شود، و روایات شأن نزولش مورد بررسی قرار گیرد به هیچ نحوی، از این آیه، عقیده امامت بلافصل علی علیه السلام به اثبات نمی رسد و اثبات این عقیده از آیات مذکور، در واقع چیزی جز تحریف معنوی قرآن مجید نیست.

۲. احادیث

حدیث غدیر

اما حدیث غدیر: «من کنت مولاه فعلی مولاه» نویسندگان شیعی، این حدیث را مهمترین دلیل برای اثبات مدعای خود می دانند و تمام آیات قرآنی را که درباره عقیده امامت ارائه می دهند حول و حوش همین حدیث ذکر کرده می کوشند تا به مقصود خود دست یابند. به همین سبب مناسب می دانیم که در مورد این حدیث، معلومات مستند، محکم و دقیقی ارائه شود.

سند حدیث غدیر

این حدیث، اگر چه نه متواتر است و نه متفق علیه؛ حتی برخی از محدثین بزرگوار در صحت آن، کلام کرده اند و با دلایل قوی این حدیث را ضعیف قرار داده اند؛^۱ و لیکن طبق قول راجح، حدیث صحیح است و با طرق متعدد روایت شده است که اصطلاحاً بعضی از آنها در درجه «صحیح» و بعضی در درجه «حسن» قرار دارد. بنابراین روایت شدن با طرق متعدد، این حدیث از زمره «مشهور» بشمار می آید. شهادت و گواهی علامه ابن حجر عسقلانی (رحمه الله) و علامه ابن حجر هیثمی (رحمه الله)، برای صحت سند این حدیث کافی می باشد. علامه ابن حجر عسقلانی (رحمه الله) در کتاب ارزنده و قابل افتخار خویش «فتح الباری» می نگارد: «وَأما حدیث من كنت مولاه فعلي مولاه فقد أخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جداً، وقد استوعبها ابن عقده في كتاب مفرد، وكثير من أسانيدھا صحاح وحسان» حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» را ترمذی و نسائی بیان کرده اند، و با طرق مختلف، روایت شده است. ابن عقده در کتابی مستقل، همه طرق را جمع آوری کرده است. خیلی از اسانید این حدیث در رتبه «صحیح» و «حسن» قرار دارند. و علامه ابن حجر هیثمی مکی (رحمه الله) می فرماید: «و بیانہ أنه حدیث صحیح لا مرية فيه وقد أخرجه جماعة كالترمذي والنسائي وأحمد وطرقه كثيرة جداً ومن ثم رواه ستة عشر صحابياً، و في رواية لأحمد: أنه سمعه من النبي ﷺ ثلاثون صحابياً، و شهدوا به لعلي لما نوزع أيام خلافه کم مر و سیأتي، و كثير من أسانيدھا صحاح وحسان ولا التفات لمن قدح في صحته ولا لمن رده بان علیاً كان باليمن لثبوت رجوعه منها

^۱ - مثلاً علامه ابن تیمیہ، ابو داوود سجستانی، ابو حاتم الرازی و غیره، منهاج السنة لابن تیمیة ۸۶/۴

والصواعق المحرقة لابن حجر هیثمی ص ۴۲.

^۲ - فتح الباری به شرح صحیح البخاری ۷۴/۷.

وادراکه الحج مع النبي ﷺ وقول بعضهم: إن زيادة اللهم وال من والاه الخ موضوعه مردود فقط ورد ذلك من طرق صحح الذهبي كثيراً منها»

بدون تردید این حدیث، صحیح است. جماعتی از محدثین مانند ترمذی، نسائی و احمد (رحمهم الله) این حدیث را تخریج کرده اند. این حدیث اسانید بسیار دارد. شانزده صحابی، این حدیث را روایت کرده اند و مطابق با یک روایت مسند احمد سی صحابی، این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیده اند. هنگامی که در دوره خلافت علیؓ، با وی مخالفت شد، اصحاب به وسیله همین حدیث گواهی دادند. بسیاری از اسانیدش، به درجه «صحیح و حسن» رسیده اند. حرف شخصی که بر صحت این حدیث، اعتراض کند یا با این گفتار که در آن وقت علیؓ در یمن بود رد کند بی اعتبار است. چرا که بازگشت حضرت علیؓ از یمن و شرکتش همراه رسول الله ﷺ در حجه الوداع، به ثبوت رسیده است. حرف کسانی که گفته اند «اللهم وال من والاه» بر حدیث اضافه ای است موضوع، پذیرفتنی نیست. برای اینکه این اضافه، با چندین سند، روایت شده است و امام ذهبی (رحمه الله)، بیشتر سندها را صحیح قرار داده است.^۱

زمان و مکان خطبه غدیر

علما تاریخ و سیرت، به خوبی می دانند که «حجة الوداع» آخرین و مهمترین سفر رسول الله ﷺ بود. پس از فتح مکه، طبق بشارت قرآنی ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۗ﴾ (النصر: ۱-۲) «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا در آیند» مردم، گروه گروه مشرف به اسلام می شدند؛ دین اسلام داشت به پایه تکمیل می رسید تا اینکه در همین سفر، در میدان عرفات، نهم ذی

^۱ - الصواعق المحرقة لابن حجر الهيتمي ص ۴۲ طبع ملتان.

الحجّه این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (المائدة: ۳).

جماعت بزرگی از صحابه جان نثار در این سفر، هم رکاب رسول الله ﷺ بودند. به همین خاطر رسول اکرم ﷺ در جای جای این سفر خطبه فرمودند. در این خطبه ها نبی اکرم ﷺ بار بار به اصول بنیادی دین، توصیه و تأکید کردند. برای اینکه امت در آینده از گمراهی ها، مصون و محفوظ بماند. نصایح مهم و با ارزش ایراد فرمودند و با یادآوری امور تنازعی و اختلافات از دور جاهلیت تا کنون، قول فصل اظهار داشتند تا اینکه امت از اختلافات درونی، محفوظ مانده و بر «صراط مستقیم» گام بردارد.^(۱)

رسول اکرم ﷺ در خطبه تاریخی حجه الوداع که در میدان عرفات ایراد نمودند امور سیاسی دین اسلام و نصایحی که در آینده به کار امت آید را متذکر شدند و خصوصتهای قدیمی را که در آینده احتمال داشت شعله ور شود حل و فصل نمودند. هنگام بازگشت از حجه الوداع، کنار چشمه ای بین مکه و مدینه، نزدیک جحفه، زیر سایه درختان اتراق کردند. این منطقه، معروف به «وادی خم» و «غدیر خم»^(۲) بود. اعلان شد که نماز ظهر خوانده می شود. ظهر را اول وقت خواندند. پس از آن، رسول اکرم ﷺ خطبه ایراد کردند. همین خطبه، به نام «حدیث غدیر» مشهور گشت. آن روز یکشنبه هجدهم ذی الحجه بود در حالی که روز چهارشنبه چهاردهم ذی الحجه، از مکه مکرمه روانه شده بودند.^(۳)

^۱ - خطبه حجه الوداع و خطبات کریمه دیگر این سفر، سیرت ابن کثیر، خطبات محمدی قسمت پنجم،

حجة الوداع الشيخ محمد زكريا الكاندهلوى (رحمه الله)

^۲ - قال الأصمعي: لم يولد بغدير خم أحد إلى أن يحتلم إلا أن يتحول منها، وغدير خم موضع

بالجحفة، مرقاة شرح مشكوة ۲۱/۶

^۳ - السيرة النبوية لابن كثير ۴/۴۱۴ طبع دار إحياء التراث العربي، نیز أصح السير و دیگر کتب سیرت و

حجة الوداع الشيخ محمد زكريا الكاندهلوى ص ۱۹۳

محرك و عوامل ایراد خطبه

چه چیزی باعث شد تا در این محل، خطبه ایراد شود و هدف اساسی از این خطبه چه بود؟ محرك و عامل ایراد این خطبه، این بود که وقتی رسول الله ﷺ، چهاردهم ذی الحجه هنگام حجه الوداع به مکه مکرمه رسیدند؛ پس از ادای عمره، تا چهار روز در مکه مکرمه اقامت گزیدند. در همین مدت، علی رضی الله عنه که رمضان سال دهم هجری به یمن تشریف برده بود خود را به مکه رسانید و خمسی (۱/۵ مال غنیمت) را که حضرت رسول اکرم ﷺ، او را برای دریافت آن به یمن فرستاده بودند به حضرت رسول اکرم ﷺ تحویل داد. در این سفر بعضی از یاران علی رضی الله عنه، از دست وی شکایت‌هایی داشتند. پس از بازگشت از یمن، این شکایات نزد رسول اکرم ﷺ مطرح شد. این شکایات چه بودند؟ در این باره، روایت‌های مختلفی آمده است. ظاهراً چنین معلوم می‌شود که یاران مختلف، شکایات جداگانه ای داشته‌اند. در «البدایة و النهایة» حافظ ابن کثیر (رحمه الله) در باب «بعث رسول الله ﷺ» علی ابن ابی طالب و خالد بن الولید إلى الیمن قبل حجة الوداع» آن روایات را جمع کرده است. خلاصه آن روایات این است:

۱. حضرت بریده اسلمی می‌فرماید: که در دلم نسبت به علی رضی الله عنه کمی کدورت بود. اتفاقاً در همان روزها قرار شد که به یمن برویم. علی رضی الله عنه از طرف حضرت رسول اکرم ﷺ مأمور وصول اموال خمس بود. وی کنیزکی را از خمس برای خود برداشت. خبر به حاکم یمن - خالد بن ولید رضی الله عنه - رسید. این خبر باعث ناراحتی وی شد. شکایت نامه ای به نام رسول الله ﷺ نوشته فرستاد. نامه رسان من بودم. در حالیکه نامه را به دست داشتم در خدمت رسول اکرم ﷺ حاضر شدم. نامه را برای رسول الله ﷺ داشتم می‌خواندم و تأیید هم می‌کردم که در این اثناء حضرت رسول اکرم ﷺ دستم را گرفته و فرمودند: آیا کدورتی در دلت نسبت به علی وجود دارد؟ عرض کردم: بله. فرمودند: با او کینه نداشته باش، اگر به او محبت می‌ورزی بیشترش کن. چون که قسم به آن ذاتی که

جان محمد به دست اوست سهم خانواده علی از اموال خمس بیش از یک کنیز است. بریده می گوید: پس از این فرمان حضرت رسول اکرم ﷺ هیچکس، محبوب تر از علی برایم نبود.^۱

۲. عمرو بن شاس اسلمی رضی الله عنه می فرماید: (وی از اصحاب حدیبیه می باشد) من جزو لشکری بودم که حضرت رسول اکرم ﷺ، آن را به فرماندهی علی رضی الله عنه، به یمن گسیل داشت. علی رضی الله عنه با من رفتار نامناسبی کرد. رفتارش باعث خشم و ناراحتی من شد. وقتی که به مدینه برگشتم، در مجالس مختلف و برای اشخاص مختلف، خشم و نفرت خویش را اظهار کردم. روزی در مسجد بودم. رسول اکرم ﷺ نشسته بودند. وقتی متوجه نگاهم به سوی خود شدند، ایشان نیز نگاه خود را به طرف من کردند. از جا برخاسته، نزدیک ایشان نشستم. فرمودند: ای عمرو! به خدا! تو مرا آزار دادی. عرض کردم: «إنا لله وإنا إليه راجعون». من از اینکه به رسول الله ﷺ آزار برسانم، به خدا پناه می برم، فرمودند: هر که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.^۲

۳. ابوسعید خدری رضی الله عنه می فرماید: رسول الله ﷺ، علی رضی الله عنه را به یمن فرستاد. من هم در آن لشکر بودم. زمانیکه شتران صدقه، بدست ما افتاد از علی رضی الله عنه خواستیم که به ما اجازه دهد تا بر آنها سوار شویم. چرا که شتران ما، در وضعیت خوبی قرار نداشتند. اما وی اجازه نداد و فرمود: در این شتران، سهم شما بیش از سهم عامه مسلمین نیست. از یمن که برمی گشتیم در راه علی رضی الله عنه، جانشینی برای خود تعیین کرد و خود، برای بدست آوردن همراهی رسول الله ﷺ با شتاب تمام رهسپار مکه شد و توانست سعادت همراهی رسول الله ﷺ را

^۱ - به حواله بخاری و البداية والنهاية لابن كثير ۱۰۴/۵ جامع ترمذی باب مناقب علی و مسند احمد به روایت عمران بن حصین ۴۳۷/۴، ۳۴۷/۵، ۳۵۰/۵، ۳۵۱/۵، ۳۵۶/۵ و ۳۵۸ به روایت بریده الأسلمی.

^۲ - محمد بن اسحاق و بیهقی به نقل از البداية والنهاية ۵: ۱۰۵

در حج، حاصل کند. پس از انجام مناسک حج، رسول اکرم ﷺ، به علی رضی الله عنه دستور داد که پیش دوستان خود برود. علی رضی الله عنه خود را به لشکر رسانید. پس از رفتن علی رضی الله عنه، ما در یمن از جانشین وی چیزی را که از خود علی رضی الله عنه خواسته بودیم خواستیم. او خواسته ما را قبول کرده، شتران صدقه را به ما سپرد. علی رضی الله عنه وقتی دید که شتران صدقه، نه تنها دارند استفاده می شوند بلکه در نتیجه سواری، به تدریج ضعف نیز در آنها پدیدار می شود، بر جانشین خویش، خشمگین شد. ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: من سوگند یاد کردم به مدینه (شهر) رسیده تمام پیشآمدها را به اطلاع رسول اکرم ﷺ خواهم رسانید و از علی رضی الله عنه شکایت خواهم کرد که بر ما خیلی سخت گرفته و برای تکمیل قسم خویش، پس از آنکه به شهر داخل شدیم به خدمت رسول اکرم ﷺ رسیدم. اولین برخورد من با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که از خدمت رسول اکرم ﷺ داشت برمی گشت. وی از حال بنده جويا شد. به همراه من برگشته از رسول اکرم ﷺ اجازه ورود برای بنده خواست. رسول اکرم ﷺ اجازه ورود دادند. داخل شده، به رسول اکرم ﷺ سلام عرض کردم. جواب سلام را داده و در حقم دعا فرمودند. رو به طرف من کرده، پیوسته احوال من و خانواده ام را می پرسیدند و از چیزهای دیگر جويا شدند تا اینکه از علی رضی الله عنه شکایت کردم که او در سفر با ما به سختی رفتار کرده. رسول اکرم ﷺ خاموش به حرفهایم گوش می دادند. نزدیکتر رفتیم. به شکایاتم از دست علی رضی الله عنه ادامه دادم. در اثنای کلام، ایشان دست مبارک خویش را بر رانم زده فرمودند: ای سعد بن مالک! شکایات برادرت علی را بگذار. قسم به خدا! می دانم که او فی سبیل الله، بهترین کار را انجام داده است. سعد بن مالک می گوید: در دلم گفتم: مادرم بر من بگرید. به خدا قسم! پس از این، هرگز علی را به بدی یاد نخواهم کرد نه جهراً نه سراً.^۱

۴. روایتی از یزید بن طلحه است که سبب خشم و ناراحتی لشکریان علی رضی الله عنه، این بود که وی جانشینی برای خود تعیین کرده و خود نزد رسول اکرم ﷺ رفت. این جانشین،

^۱ - اسناد جید علی شرط النسائی به حواله بیهقی - البدایة والنهایة ۵: ۱۰۵.

برای هر یک از افراد لشکر، یک دست لباس داد. زمانی که حضرت علی رضی الله عنه، به لشکر رسید دید که هر کدام از افراد لشکر یک دست لباس پوشیده اند علی رضی الله عنه فرمود: چرا پیش از آنکه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله برسانیم این کار را کردید؟ لباسها را از همه پس گرفت. هنگامی که لشکریان، به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند شکایات خود را از حضرت علی رضی الله عنه مطرح کردند.^۱

۵. طبق روایت ترمذی از عمران بن حصین رضی الله عنه، رسول الله صلی الله علیه و آله لشکری به فرماندهی علی بن ابیطالب رضی الله عنه روانه کرد. به آنجا که رسید قصه جاریه پیش آمد. مردم اعتراض کردند. چهار صحابی با هم تصمیم گرفتند وقتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم به ایشان عرض خواهیم کرد که علی چکار کرده؟ مسلمانان، پس از مراجعت از سفر، قبل از هر چیز، به ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه و آله می شتافتند سپس به خانه های خود می رفتند. این قافله هم، پس از بازگشت، جهت عرض سلام به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شدند. یکی از آن چهار صحابی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله! شما علی را ندیدید چکارها که نکرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن حرفش، روی از او برگردانیدند. دومی بلند شد و شکایت خود را مطرح کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این هم اعراض کردند. سومی بلند شد. او هم از دست علی رضی الله عنه شکایت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجهی به حرفهایش نکردند. آنگاه چهارمی بلند شد و حرفهایی مانند سه نفر قبلی زد. پس از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که خشم بر چهره مبارکشان نمایان بود رو به طرف اینها کرده فرمود: شما از علی چه می خواهید؟ شما از علی چه می خواهید؟ شما از من است و من از اویم. بعد از من، او محبوب هر مؤمن است. (۲)

توجه: از روایت واقدی در کتاب المغازی، چنین بر می آید که علی رضی الله عنه، هنگام بازگشت از یمن، همراه تمام لشکر بود. البته وقتی که لشکر به جایی به نام «فتق» رسید

^۱ - البدایة والنهایة: ۱۰۶/۵.

^۲ - ترمذی به حواله جامع الاصول ۶۵۲/۸

(روستایی در نزدیکی طائف) علی علیه السلام ابو رافع را جانشین خود قرار داده خود با عجله به مکه رفت تا به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برسد. پس از ملاقات و گفتگو با رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام دوباره خود را به لشکر رسانید. در این هنگام لشکر داشت از سدره وارد مکه می شد. همانجا علی علیه السلام به خاطر سوار شدن بر شتران صدقه و پوشیدن لباسها، شدیداً اظهار ناراحتی و نارضایتی کرد و افراد را وادار کرد که لباسها را از تن درآورند. این کار باعث شد تا لشکریان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از دست حضرت علی علیه السلام شکایت کنند.^۱

این توجیه بین روایت کتاب المغازی و روایات گذشته، قطعی می گردد که در روایات عربی، هر جا که لفظ «المدينة» آمده، مراد از آن مدینه منوره نمی باشد بلکه شهر مکه مراد است. برای اینکه در عربی، «مدینه» به مطلق شهر گفته میشود. از جمع بندی روایاتی که از «البدایة و النهایة» نقل کردیم و الفاظ و اسناد مختلفی که در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ آمده به خوبی واضح می شود که در دل برخی از مردم، خصوصاً در دل کسانی که در سفر یمن، همراه علی علیه السلام بودند نسبت به علی علیه السلام، بدگمانی و یا کدورت پیدا شده بود. رسول اکرم رحمت دو عالم صلی الله علیه و آله که در سفر بزرگ و مهم حجه الوداع، برای برحذر داشتن امت از گمراهی و دو دستگی، گام به گام با نصائح و خطبه ها، مردم را ارشاد و راهنمایی می کردند چگونه می توانستند تحمل کنند که بطور جمعی، در دل مردم نسبت به علی علیه السلام بدگمانی پیدا شود؟ در حالی که علی علیه السلام از بزرگان صحابه و از السابقون الاولون علیهم السلام بشمار می آید و در آینده می باید در وقت خود، وظایف و مسئولیت رهبری و امامت این امت را

^۱ - کتاب المغازی للقوادی ۱۰۸۰/۳ طبع موسسه الاعلمی بیروت

بر عهده بگیرد. به همین جهت پیغمبر اکرم ﷺ در غدیر خم، نه تنها براءت علی ﷺ را آشکار ساختند بلکه به امت نیز دستور دادند که با علی ﷺ محبت و ارادت داشته باشند.^۱ با در نظر گرفتن تمام این روایات، هر شخص به راحتی می تواند نتیجه بگیرد که در این خطبه، اساساً اهمیت دو چیز بیان شده است. یکی: فضیلت و عزت اهل بیت، دیگری: محبت با علی ﷺ. ابتدای خطبه به بیان فضیلت اهل بیت اختصاص دارد و در بخش دوم آن، به محبت ورزی با علی ﷺ حکم شده است. قسمت دوم خطبه، مربوط به حدیث موالات است که شیعه با استدلال از همین حدیث، «عقیده امامت» و «خلافت بلا فصل» علی ﷺ را به اثبات می رساند. مناسب می دانیم که پیش از گفتگو درباره حدیث موالات که در واقع هدف اصلی ماست بحثی درباره قسمت اول خطبه - حدیث ثقلین - داشته باشیم. چرا که این قسمت از خطبه نیز در جای خود از اهمیت بسزایی برخوردار است. به همین جهت، نخست به تشریح قسمت اول خطبه تحت عنوان «حدیث ثقلین» می پردازیم؛ آنگاه به توضیح و تبیین قسمت دوم خطبه «حدیث موالات» ان شاء الله خواهیم پرداخت.

حدیث ثقلین:

حضرت رسول اکرم ﷺ در ابتدای این خطبه چنین فرمودند: (أما بعد، ألا أيها الناس، فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب وأنا تارك فيكم ثقلين - أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا كتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله ورغب

^۱ - بیجا نخواهد بود اگر در اینجا مقوله معروف امام مشهور اهل سنت ابوحنیفه (رحمه الله) تکرار شود: آن تفضل الشیخین و تحب الختین، یعنی همراه با اعتقاد به فضیلت شیخین محبت با دو داماد (عثمان و علی (رضی الله عنهما)) نیز ضروری است.

فيه ثم قال وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي).

«هان ای مردم! همانا من فردی از بشر هستم. نزدیک است که بیک پروردگرم (مرگ) به سراغم بیاید و من اجابتش کنم. در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. یکی کتاب الله است که در آن هدایت و نور می باشد. پس از آن، رسول اکرم ﷺ، مردم را تشویق به چنگ زدن به کتاب الله کردند. سپس فرمودند: دیگری اهل بیت من است. درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می شوم.»^(۱)

(إني قد تركت فيكم الثقلين: أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله (حبل ممدود من السماء إلى الأرض) وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فإنهما لن ينفرقا حتى يردا على الحوض).

من در میان شما دو چیز گرانبهتر است که یکی از دیگری بزرگتر است. کتاب الله و خاندانم (اهل بیتم) اکنون ببینید پس از مرگ، شما با آنان چگونه رفتار می کنید؟ چرا که این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند.^۲

حدیث ثقلین و ترجمه آن، پیش روی شماست. چنانکه شما هم می بینید رسول الله ﷺ در این خطبه اش، ثقلین یعنی دو چیز گرانبها را ذکر فرمودند و خاطر نشان ساختند که من دو چیز، گذاشته و می روم، اولی کتاب الله است. آنگاه توجه مردم را به چنگ زدن به کتاب الله و عمل بر آن مبذول داشتند و فرمودند: مقام کتاب الله، والاتر از هر چیز دیگری است، پس از بیان فضائل کتاب الله، از اهل بیت ذکر به میان آورده فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یاد آور شما می شوم. تنها چیزی که از روایت مسلم معلوم می شود این است که

^۱ - مسلم شریف، به حواله سابق

^۲ - نسائی ۴۵/۵، مسند احمد ۱۷/۳ و ۲۶

مقصود از ذکر اهل بیت، شناساندن حقوق اهل بیت و خوش رفتاری مردم با آنهاست. به همین خاطر، ایشان (طبق روایت مسلم) درباره آنها فرمودند: درباره اهل بیت خدا را یادآوری تان می کنم، اما روایت نسائی و مسند احمد، آشکارا نشان می دهد که ذکر اهل بیت به عنوان دومین چیز گرانها از ثقلین می باشد. بنابراین اولی کتاب الله و دومی اهل بیت شد. در اینجا ممکن است در ذهن خواننده گرامی، این اشکال پیدا شود که از آیات بی شمار کتاب الله و از احادیث طیبه، چنین معلوم می شود که بعد از کتاب الله، مقام دوم از آن سنت رسول الله ﷺ است. برای همین است که در جاهای متعدد با تعبیرات مختلف این مطلب عنوان شده است: ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ - آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ - وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... ﴾ و در اینجا پس از کتاب الله، اهل بیت مطرح شده است. پاسخ چیست؟ پاسخ آن کاملاً واضح است. بدون تردید، گرانها ترین چیز بعد از کتاب الله، سنت رسول الله ﷺ می باشد.

در این، جای هیچگونه شکی وجود ندارد. اهل اسلام نیز در این باره اختلاف نظر ندارند که مقام دوم پس از کتاب الله به چه چیزی اختصاص دارد. منظور از ذکر اهل بیت در حدیث ثقلین، سنت رسول الله ﷺ می باشد. سخن همین است و بس. برای اینکه اهل بیت، عاشقان راستین سنت نبوی بودند. همین ها بودند که با صدق دل بر آن عمل می کردند. بنابراین، ذکر اهل بیت در واقع، قائم مقام ذکر سنت نبوی است. روایات موطای امام مالک و مستدرک حاکم نیز، این مطلب را تأیید می کنند. در موطای امام مالک (رحمه الله) چنین آمده است: (عن مالك انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله و سنة نبيه). یعنی: به امام مالک، این روایت رسیده است که رسول الله ﷺ فرمودند: من در میان شما دو چیز می گذارم تا زمانی که به آن

چنگ خواهید زد هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت پیغمبرش.^۱ در مستدرک حاکم، روایتی از حضرت ابوهریره رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که در حجه الوداع خطبه ایراد می کردند فرمودند: «إني قد تركت فيكم شيئين لن تضلوا بعد هما، كتاب الله و سنتي، و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض». همانا من در میان شما دو چیز گذاشته ام که با وجود آن دو، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت من، و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند.^۲ بسیاری از آیات و احادیث که در آنها نام کتاب و سنت، با هم ذکر شده اند و این دو روایت که همینکه نقل کردیم را نمی توان نادیده گرفت. پس باید پذیرفته شود که ذکر اهل بیت در حدیث تقلین، قائم مقام سنت نبوی است. مراد بودن سنت نبوی از اهل بیت در اینجا، چنان است که در حدیثی دیگر، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صریحاً حکم داده است که به سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم چنگ زنید.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

در زبان عربی، به اهل خانه اهل بیت گفته می شود یعنی افرادی که بطور مستقل و دائمی در خانه سکونت دارند. چنانچه در عرف عام، وقتی اهل خانه گفته می شود، زن

^۱ - موطا امام مالک باب النهی عن القول فی القدر، مولانا محمد زکریا در بحثی بر سند این حدیث و دیگر روایات می فرماید: قال الزرقاوی بلاغه صحیح كما قال ابن عیینه و قد اخرج ابن عبدالبر من حدیث کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده و قال فی التجوید هذا حدیث محفوظ مشهور عن النبی صلی الله علیه و آله عند اهل العلم شهره یکاد یستغنی بها عن الاسناد، و قد ذکرناه مسنداً فی کتاب التمهید قلت و ذکر الحدیث صاحب المشکوه عن مالک مرسلأ كما فی الموطا اوجز المسالک ج ۱۴ ص ۱۰۰

^۲ - قد رواه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس و عن ابی هریره و أقره الذهبی باسناده عن ابی هریره راجع المستدرک ۹۳/۱ طبع حیدرآباد دکن، ۱۳۳۴ هـ و الجامع الصغیر مع شرحه فیض القدر ۲۴۰/۳ و اوجز المسالک ۱۰۰/۱۴ و حدیث الثقلین و فقهه للدکتور علی احمد السالوس ص ۹.

فرزندان نابالغ و غیره را شامل می شود. فرزندان که ازدواج کرده در خانه ای دیگر، سکونت داشته باشند عموماً در اهل خانه خود بشمار نمی آیند. منظور از اهل بیت، در لغت و عرف عام همین است. و اما با توجه به قرآن و سنت، علاوه از ازواج مطهرات رسول الله ﷺ در اهل بیت و عترت، دختران ایشان، داماد ایشان حضرت علی ﷺ، نوه های ایشان حضرت حسن ﷺ و حضرت حسین ﷺ (و عموی ایشان حضرت عباس ﷺ و فرزندان آنها و دیگر بستگان) هم داخل هستند. ازواج مطهرات در اهل بیت، اولاً: به این دلیل داخل هستند که بطور حتم همسران در عرف از جمله اهل بیت (اهل خانه) به شمار می آیند. ثانیاً به این دلیل که شمولیت ازواج مطهرات (رضی الله عنهن) در اهل بیت، از نص قطعی قرآن کریم به اثبات می رسد. قرآن کریم با صراحت می فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ (الأحزاب: ۳۳-۳۴) «و بمانید در خانه های خویش و اظهار تجمل نکنید مانند اظهار تجمل که در جاهلیت پیشین بود و بر پا دارید نماز را و فرمانبرداری خدا و رسول او کنید. جز این نیست که خداوند می خواهد دور کند پلیدی را از شما ای اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و یاد کنید آنچه خوانده می شود و در خانه های شما از آیت های خدا و از حکمت. هر آینه خدا هست لطف کننده و خبردار»^۱.

این آیه درباره اینکه ازواج مطهرات، از جمله اهل بیت محسوب می شوند صریح می باشد. چرا که این آیه از آیات آخری یک رکوع می باشد - این رکوع از آیه ۲۸: ﴿يَتَأْتِيهَا﴾ أَلَنبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ﴾ (الأحزاب/۲۸) شروع و در آیه مذکور به اتمام رسیده است. مخاطب

تمام این آیات، ازواج مطهرات هستند. در این رکوع، از اول گرفته تا آخر ۲۶ صیغه و ضمیر مونث آورده شده است که همگی بدون شک و تردید راجع به طرف ازواج مطهرات هستند.^۱ بنابراین، از این نص قطعی قرآن مجید به ثبوت رسید که ازواج مطهرات در اهل بیت داخل هستند. اما شامل بودن علی علیه السلام، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از احادیث صحیح به اثبات می رسد. حدیثی در صحیح مسلم است: عن سعد بن ابی وقاص قال لما انزلت هذا الآیه: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَ كُمْ﴾ (آل عمران: ۶۱) دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً وقال: اللهم هؤلاء أهل بیتی. رواه مسلم ... و عن عائشه رضی الله عنها قالت: خرج النبي صلی الله علیه و آله غدات و علیه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فأدخله معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ از حضرت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که وقتی این آیه: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَ كُمْ﴾ (آل عمران: ۶۱) نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خوانده فرمودند: ای الله! اینها اهل بیت من هستند. عائشه رضی الله عنها می فرماید: باری صبح هنگام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفتند. چادری رنگین با تارهای سیاه روی خود انداخته بودند. حسن بن علی آمد. او را در چادر داخل کردند. سپس حسین آمد. او را هم به چادر داخل کردند. آنگاه فاطمه آمد. او را نیز داخل کردند. قدری بعد علی آمد. او را هم داخل چادر کردند. سپس این آیه را خواندند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. یعنی الله تعالی می خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را پاکیزه نگهدارد.^۲ از این احادیث صحیح، واضح شد که در اهل بیت، نه تنها ازواج مطهرات

^۱ - تفسیر معارف القرآن از محمد ادریس کاند هلوی ج ۵ ص ۴۹۵

^۲ - مشکوه المصابیح، باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله (مرقات ج ۱۱ ص ۳۷۰)

(آیه قرآن به این امر، صراحتاً دلالت می کند) بلکه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هم داخل می باشند. (چرا که تصریح آن در احادیث صحیحه آمده است). بلکه فراتر از این، بستگان نزدیک دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی: عموی ایشان عباس علیه السلام و فرزندان و دیگر پسر عموهای ایشان، در اهل بیتی که حکم به تکریم و احترام آنها داده شده، درجه به درجه داخل هستند. به اینان «بنو هاشم» گفته می شود و گرفتن زکات برای آنها شرعاً ناجایز است. از زید بن ارقم که راوی حدیث ثقلین می باشد پرسیده شد: آیا ازواج مطهرات در اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داخل نیستند؟ حضرت زید بن ارقم فرمود: «نساوه من اهل بینه و لکن اهل بینه من حرم الصدقه بعده قال و من هم قال هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس قال کل هولاء حرم الصدقه قال نعم (مسلم) و فی الاکمال شرح مسلم: قد جاء ذلك عن زید مفسراً فی غیر هذا و قيل من آل محمد قال الذین لا تحل لهم الصدقه الخ».

ازواج مطهرات از اهل بیت ایشان هستند (ولی در اینجا مراد از اهل بیت که دستور به اکرام آنها داده می شود) کسانی هستند که گرفتن صدقه (زکات) بر آنان حرام است و آنها آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می باشند.^۱ خلاصه اینکه در اهل بیتی که حقوقشان در حدیث ثقلین یادآوری شده، محبت و اکرام آنان بر امت لازم گردانیده شده، ازواج مطهرات رسول الله صلی الله علیه و آله، دختران ایشان، داماد ایشان، نوه های ایشان، عموی ایشان و پسر عموهای ایشان مرتبه به مرتبه داخل هستند. اهل بیتی که هر یک بنا بر فضائل منصوص خود استحقاق احترام، تعظیم، عظمت و مرتبه ای را داراست که رسول الله صلی الله علیه و آله در احادیث صحیح برای آنان ثابت کرده و به آنان دستور داده است. البته به خاطر باید سپرد که اگر چه تمام اهل بیت، فی الجمله مستحق اکرام، تعظیم و محبت هستند اما در میان آنها فرق مراتب هم هست و این فرق مراتب فقط از احادیث صحیح ثابت است. (اینجا مجال تفصیل آن

^۱ - إكمال اکمال المعلم به شرح صحیح الإمام مسلم ۶: ۲۲۶ نیز تفسیر مظهری عربی ۳۴۱/۷

نیست). مثلاً برای ما هر چهار دختر رسول الله ﷺ، قابل احترام، قابل تعظیم و اکرام هستند اما از میان این چهار مقامی که سیده فاطمه علیها السلام دارد بنات مکرمات دیگر ندارند. چرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به فاطمه علیها السلام لقب «سیده نساء اهل الجنة» (سرور زنان بهشت) دادند.^۱

حدیث الموالات

چون در روایات حدیث در بخش دیگر خطبه غدیر، همین لفظ «موالات» بارها آمده است، قسمت دیگر خطبه غدیر را با عنوان «حدیث الموالات» آغاز می کنیم. پیش از آنکه توجه خوانندگان را به نکات مهم موجود در حدیث موالات جلب کنیم مناسب است تمام الفاظ مذکور در روایات، یکجا جمع گردد تا پی بردن به مفهوم آن آسان شود. این را هم به خاطر داشته باشید درباره بعضی از کلمات که در آینده خواهند آمد در روایات تصریح شده که به خطبه غدیر، موبوط می شوند و درباره برخی دیگر تصریح نشده که به خطبه غدیر، متعلق می شود یا نمی شود اما چون اهل تشیع، از این نوع کلمات نیز استدلال می کنند اینها نیز در اینجا آورده می شود تا موقف و موضع شیعه کاملاً مشخص گردد.

۱. إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل من بعدی^۱. (ترمذی و نسائی بدون ذکر

غدیر خم)

^۱ - جامع الترمذی به نقل از مشکوة (مرقاة ۴۰۷/۱۱).

۲- قال الترمذی: هذا حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث جعفر بن سلیمان و قال عبدالرحمن المبارکفوری فی شرح الترمذی: فان مداره (ای استدلال الشیعة) علی صحة زیاده لفظ بعدی و کونها صحیحة محفوظة قابلة للاحتجاج، والأمر لیس كذلك فإنها قد تفرد بها جعفر بن سلیمان وهو شیعی بل هو غال فی التشیع، کان إذا ذکر معاویة شتمه وإذا ذکر علیا قعد بیکی... فإذا هو رافضی مثل العمار... و اما کونه شیعیاً فهو بالاتفاق... والظاهر أن زیادة بعدی فی هذا الحدیث من وهم هذین الشیعین و یؤیده أن الإمام احمد روی فی مسنده هذا الحدیث من عدة طرق لیست محفوظة بل هی مردودة... و قال الحافظ ابن تیمیة فی منهاج السنة: و كذلك قوله: هو ولی کل مومن بعدی کذب علی رسول الله ﷺ

۲. من كنت مولاہ فعلي مولاہ. (ترمذی)

۳. أَلست أُولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى، قال: أَلست أُولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى، قال: فهذا ولي من أنا مولاہ، اللهم وال من والاه، اللهم عاد من عاداه. (ابن ماجه)

۴. من كنت وليه فعلي وليه. (نسائی)

۵. إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم أخذ بيد علي فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. (نسائی)
ترجمه روایات بالا:

۱. همانا علی از من است و من از علی هستم و او بعد^۱ از من (ولی) و محبوب هر مؤمن است. (ترمذی و نسائی)

بل هو فی حیاته وبعد مماته ولی کل مومن، ولیه فی المحیا والممات فالولاية التي هي ضد العداوة لا تخص بزمان وأما الولاية التي هي الإمارة فيقال فيها والى كل مؤمن بعدى كما يقال في صلاه الجنابة إذا اجتمع الولي والوالى قدم الوالى فى قول الأكثر وقيل: يقدم الولي، وقول القائل على ولي كل مومن بعدى كلام يمتنع نسبتته إلى النبي ﷺ فإنه إن أراد الموالاة لم يحتج أن يقول بعدى وإن أراد الإمارة كان ينبغى أن يقول وآل على ولي كل مومن. انتهى - تحفة الأحمدي بشرح جامع الترمذی ج ۴ ص ۳۲۵، ۳۲۷ - طبع بيروت.

^۱ - در این روایت لفظ ((بعد از من)) اضافه یک شیعه غالی است. امام ترمذی (رحمه الله) بعد از بیان روایت، این راوی شیعه را معرفی کرده است. (ترمذی ۲۹۶/۵ طبع دار الفکر بیروت) و نیز امام ابن تیمیه (رحمه الله رح) و دیگر تمام شراح حدیث اضافه این لفظ ((بعد از من)) را غلط و تصرف راوی شیعه قرار می دهند. بنابراین، الفاظ ابتدایی این روایت با توجه به روایات دیگر درست هم باشد باز هم در این روایت، اضافه ((بعد از من)) نزد محدثین درست نیست. (به حاشیه عربی گذشته نگاه کنید که در آن دلایل نیز مذکور است) بنده به عرض می رساندم که این اضافه درست باشد یا نه اما از این

۲. هر که را من محبوب و (مولی) او باشم علی محبوب (مولای) اوست. (ترمذی)
 ۳. آیا من برای مؤمنین بیشتر از جانهایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله یا رسول الله! ایشان فرمودند: آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله! ایشان فرمودند: هر کس را من محبوب (مولی) باشم علی محبوب (مولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر که از علی نفرت (معاداة) کند تو از او نفرت (معاداة) کن. (ابن ماجه)

۴. هر کس را من محبوب (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست. (نسائی)
 ۵. بدون تردید الله محبوب (مولای) من است و من محبوب (مولای) هر مؤمن هستم. سپس دست علی علیه السلام را گرفته فرمودند: هر که را من (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند با او محبت (موالات) فرما و هر که از علی نفرت (معاداة) داشته باشد تو نیز از او نفرت (معاداة) داشته باش. (نسائی)
 در تمام این روایات، پنج لفظ بارها استعمال شده است: ۱- ولی ۲- مولی ۳- اولی؛ ترجمه این هر سه لفظ، میتواند محبوب، دوست، و یاور و مددکار باشد. ۴- موالات: ترجمه این کلمه محبت نیز می تواند باشد دوستی نیز. ۵- معاداة: ترجمه اش دشمنی و نفرت می تواند باشد.

پاسخ به یک اشکال از اقوال اهل بیت

ممکن است این اشکال به ذهن کسی خطور کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان کل صحابه رضی الله عنهم، امامت علی را اعلام نکرده باشند بلکه به چند تن از یاران مخصوص خویش و اهل بیت، درباره امامت و یا وصایت علی رضی الله عنه راهنمایی ها کرده باشند. (نویسندگان شیعی

حدیث استدلال شیعه بر عقیده امامت و خلافت بلافصل علی اصلاً به هیچ نحوی درست نیست.

چنانکه به خوانندگان ان شاء الله واضح خواهد شد. محمود عفی الله عنه.

در کتب خود چنین می نویسند.) باید دانست که به این اشکال، خود علی علیه السلام و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در حیات خویش بطور واضح پاسخ داده اند. برای اینکه عبدالله بن سبأ و گروهش، در آن زمان نیز خرافاتی از قبیل اینکه: علی رضی الله عنه وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است، و او را به اموری وصیت کرده که دیگران از آن بی خبرند، در میان مسلمانان شایع کرده بودند. الله تعالی بر اهل بیت نبوی، رحمتهای بیکران نازل فرماید که آنان بلافاصله پرده از خرافات برداشتنند و با بانگ رسا اعلام کردند که اینها حرفهای بی سر و ته و به دور از حقیقت هستند. ما در این مورد فقط ۳ روایت می آوریم:

۱. عن أبي جحيفة رضی الله عنه قال: سألت علياً رضی الله عنه هل عندكم شيء ليس في القرآن؟ فقال: والذي خلق الحبة وبرأ النسمة ما عندنا إلا ما في القرآن إلا فهماً يعطى رجل في كتابه وما في الصحيفة. قلت: وما في الصحيفة؟ قال: العقل وفكاك الأسير وأن لا يقتل مسلم بكافر. از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که من از علی رضی الله عنه پرسیدم: آیا نزد شما چیزی هست که در قرآن وجود نداشته باشد؟ فرمود: قسم به آن ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید، نزد ما چیزی علاوه بر آنکه در قرآن نوشته شده وجود ندارد مگر اینکه کسی در ک و فهمی موهبی در کتاب الله داشته باشد و آنچه در صحیفه نوشته شده. عرض کردم: در صحیفه چه نوشته شده؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمودند؟ دیه، آزادی زندانیان، احکام قتل نکردن مسلمان در برابر کافر و غیره.^(۱)

۲. عن أبي الطفيل رضی الله عنه قال: سئل علي هل خصكم رسول الله صلی الله علیه و آله بشيء؟ فقال: ما خصنا بشيء لم يعم به الناس إلا ما في قراب سيفي هذا، فأخرج صحيفة فيها لعن الله من ذبح لغير الله ولعن الله من سرق منار الأرض - و في رواية من غير منار الأرض - ولعن الله من لعن والديه ولعن الله من آوى محدثاً. از حضرت ابو طفیل رضی الله عنه روایت است که از حضرت علی رضی الله عنه پرسیده شد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی مخصوص، به شما داده اند؟

۱- بخاری به حواله مشکوٰۃ، مرقات المفاتیح ۷: ۵۶ تا ۵۷

فرمود: ایشان به ما چیز مخصوصی که به عموم مردم نداده باشند ندادند جز آنچه در نیام شمشیرم است. سپس صحیفه ای^(۱) از آن بیرون آورد که نوشته بود: لعنت خداست بر کسی که برای غیر الله ذبح کند و لعنت خداست بر آن شخصی که نشانه های زمین را بدزد - مطابق با روایت دیگر بر آن شخصی که نشانه های زمین را تغییر دهد - و خدا لعنت کند کسی را که به والدینش را لعنت فرستد و لعنت خدا بر آن کسی که مجرمی را پناه دهد.^(۲)

۳. عن ابن عباس (رضي الله عنها) قال: كان رسول الله ﷺ عبداً مأموراً ما اختصنا دون الناس بشئ إلا بثلاث: أمرنا أن نسبع الوضوء وألا نأكل الصدقة وأن لا نتري حمراً على فرس.

۱- درباره این صحیفه نیز (صحیفه علی رضی الله عنه) شیعیان، حرفهای عجیب و بی سر و تهی مشهور کرده اند. (مثلاً: قرآن در آن با ترتیب نزولی اصل خود نوشته شده بود) در حالیکه این صحیفه علی رضی الله عنه مجموعه ای از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله بود. چنانکه ((الصحيفة الصادق)) عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه، ((صحيفة جابر)) جابر بن عبدالله رضی الله عنه ((الصحيفة الصحيحة)) ابوهریره رضی الله عنه، مجموعه هایی از احادیث نبوی بودند و در حضرت علی رضی الله عنه فدیة، قصاص، حقوق ذمیان، ولاء و معاهدات درج شده بود. طبق رأی برخی از محققین، علی رضی الله عنه در این صحیفه خویش، دستور مدینه و خطبه حجة الوداع را هم محفوظ نگه داشته بود.

شش جا در صحیح بخاری ذکر صحیفه علی رضی الله عنه به میان آمده است و در هر جا وضاحت شده که این، مجموعه ای از احادیث نبوی بود. مثلاً الفاظ روایت کتاب الجهاد ۴۵۱/۱ این است: ما عندنا شیء إلا کتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي صلی الله علیه و آله. یعنی پیش ما هیچی نیست جز کتاب الله (قرآن) و صحیفه ای که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است. جهت تفصیل مراجعه کنید. کتابت حدیث در عهد رسالت و عهد صحابه از مفتی محمد رفیع عثمانی (مد ظله العالی) از ص ۷۷ تا ۷۹ طبع کراچی، مقدمه صحیفه همام بن منبه از جناب دکتر حمید الله ص ۴۰ طبع حیدرآباد دکن.

۲- صحیح مسلم به حواله مرقات شرح مشکوٰۃ ۱۱۲/۸

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله بنده ای بودند مأمور؛ به ایشان دستور داده شده بود (تمام احکام دین را به مردم ابلاغ نمایند) که در هیچ چیزی نسبت به عموم مردم قائل به خصوصیت ما (اهل بیت) نشوند مگر در سه مورد: (۱) به ما دستور داده شد که بطور کامل و به نحو احسن وضو بگیریم. (۲) مال صدقه نخوریم. (۳) خر را (برای جفتگیری) بر اسب ماده سوار نکنیم.^(۱)

استدلال اهل تشیع

الفاظ اصلی روایات با ترجمه شان پیش روی شماست. با یک نگاه به این روایات می توان فهمید که نه ذکری از «عقیده امامت» به میان آمده و نه «امامت بلافصل» علی رضی الله عنه به اثبات رسیده است. لکن شیعه می گوید مراد از کلمات ولی، مولی و اولی که در تمام این روایات آمده، والی یعنی حاکم شدن است و والی هم «والی بلافصل» یعنی «امام بلافصل» مراد است. به همین دلیل از مجموعه این روایات - بنا به گفته شیعه - خلافت بلافصل علی رضی الله عنه ثابت می شود. این خلاصه استدلال شیعه است. اما این همه استدلال شیعه، هم از لحاظ لغوی بیجاست و هم به اعتبار تسلسل کلام نبوی. استدلال شیعه غلط است هم عقلاً و هم با توجه به اقوال اهل بیت، نقلاً، به ترتیب به تفصیل اینها می پردازیم!

کتب لغت

لفظ ولی باشد یا مولی یا اولی؛ هر سه از ولایت گرفته شده اند. معنای ولایت در زبان عربی، قرب، تعلق و ارتباط بین دو چیز است خواه آن قرب و تعلق به اعتبار مکان باشد یا به اعتبار نسبت یا به اعتبار دین.^۲ معنای ولی در زبان عربی: یاور، دوست، محب و محبوب

^۱ - ترمذی، نسائی به حواله مرقات شرح مشکوٰۃ ۳۲۳/۷

^۲ - مفردات القرآن راغب ص ۵۵۵ عربی طبع نورمحمد کراچی

است. جمعش اولیاء است. (مانند ولی الله، اولیاء الله و غیره). لفظ ولی در قرآن مجید برای الله تعالی نیز بکار رفته است:

﴿اللَّهُ وَلىُّ الذِّیْنَ ءَامَنُوا﴾ (البقرة: ۲۵۷) «الله دوست مردمانی که ایمان آورده اند است». و برای مؤمنین نیز استعمال شده و بطرف الله تعالی مضاف شده است.

﴿اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ﴾ (یونس: ۶۲) «آگاه! دوستان الله را نه ترسی هست و نه غمگین می شوند». و همین لفظ در حق مؤمنین بکار رفته در حالی که به طرف مؤمنین دیگر نسبت داده شده است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ﴾ (التوبة: ۷۱) «مردان و زنان با ایمان یاور و دوست همدیگرند». لفظ «مولی» به سبب کثرت معانی، در احادیث مختلف به معانی مختلف استعمال شده است.

علامه ابن الاثیر جزری در کتاب لغت مشهور خود «النهایه فی غریب الحدیث» می نویسد:

«و هو اسم یقع علی جماعه کثیره فهو الرب، و المالك، و السيد و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الخلیف، و العقید، الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم علیه و أكثرها قد جاءت فی الحدیث فیضاف کل واحد إلى ما یقتضیه الحدیث الوارد فیہ ... و منه الحدیث «من كنت مولاہ فعلى مولاہ» یحمل على أكثر الأسماء المذكورة».

و این لفظ «مولی» اسمی است که بر بسیاری از معانی اطلاق می شود. پس معنای مولی: پروردگار، مالک، سردار، محسن، آزاد کننده، یاور، محبت کننده، فرمانبردار، همسایه، پسر عمو، عهد کننده، عقد کننده، داماد، غلام، غلام آزاد شده و احسان شونده، می آید. بیشتر این معانی در احادیث بکار رفته است. و مطابق با مقتضای هر حدیث، معنای مرادی آن

معلوم می شود. همین لفظ در حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» هم استعمال شده است و این لفظ را در اینجا می توان بر بیشتر معانی مذکور حمل کرد.^(۱)

تسلسل کلام نبوی

الفاظ عربی و ترجمه تمام روایات بحث خطبه غدیر را هر خواننده بی طرفی پیش روی خود گذاشته آن را مسلسل ترجمه کند ترجمه اش با ترجمه ما که جمهور امت آن را اتخاذ کرده، فرقی نخواهد داشت.

اگر طبق گفته نویسندگان شیعی، کلمات «اولی» و «مولی» در حدیث موالات به معنای «حاکم» گرفته شود پس ترجمه «موالات» چه خواهد شد؟ معنای موالات چگونه ممکن است حکومت باشد؟ آنجا که بطور قطع ترجمه اش محبت است.

به نقل از ابن ماجه، احادیثی را تقدیم حضورتان میکنیم:

۱. آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان هایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله، ایشان فرمودند. آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله، ایشان فرمودند: هر کس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر که از علی نفرت (معاداه) کند تو از او نفرت (معاداه) کن.^(۲)

هر شخص دانای بی طرفی با توجه به این روایت به راحتی می تواند بفهمد که اگر در جملات اول و سوم معنای حاکم گرفته شود در جمله دوم چطور ممکن است ترجمه به حاکم مناسب باشد؟ در جمله چهارم ترجمه کردن موالات به حکومت یا به لفظی مترادف آن چگونه درست خواهد بود؟ در جمله پنجم ترجمه معاداه به ضد حکومت و یا به کلمه ای هم معنا با آن چطور ممکن است؟ افسوس که نویسندگان شیعه با این خطبه، این گونه

^۱ - النهایة فی غریب الحدیث و الاثر ۵: ۲۲۸ مطبوعه موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم - ایران

^۲ - ابن ماجه.

برخورد کرده اند و به عوامل به وجود آورنده، موقعیت، سیاق و سباق خطبه، به همه اینها بی توجهی کرده و از تسلسل کلام نبوی کاملاً صرف نظر کرده و در چند جمله خواسته اند بنیاد مذهب خود را بر آن بگذارند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ «البقرة/۱۵۶» (هداهم الله تعالی و وقاهم من الضلال و الطغیان)

استدلال شیعه و اهل بیت

آیا هر خواننده بی طرف و با انصافی، بعد از آشنایی با این همه دلایل مذکور، می تواند قائل به این شود که در غدیر خم خلافت بلافضل علی علیه السلام اعلام شده بود؟ حق و حقیقت همان است که با استناد به دلایل، بحمد الله نوشته شد که چون بنا بر واقعات مختلف، درباره ذات گرامی علی علیه السلام، در طبیعت بعضی از حضرات تکدر پیدا شده بود رسول الله صلی الله علیه و آله سه ماه قبل از تشریف بردن از این دنیا، پس از حجه الوداع در غدیر خم امت را به محبت با اهل بیت عموماً و به محبت با علی علیه السلام خصوصاً متوجه کردند تا این که امت با انحراف از جاده مستقیم شکار افراط و تفریط نگردد؛ چنانکه شیعه و خوارج در همین مسئله، به افراط و تفریط آشکاری مبتلا گشته و شکار دام گمراهی شدند. والعیاذ بالله من ذلک. به هر حال، خطبه غدیر خم چه بخش ثقلین آن و چه بخش موالات علی علیه السلام، هیچکدام ربطی به مسئله خلافت ندارد بلکه به محبت و اکرام اهل بیت و علی علیه السلام مربوط می شود. در پایان، این بحث را با سخنان حسن مثنی - نوه جلیل القدر علی علیه السلام - خاتمه می دهیم. به نظر ما با ارشاد این فرزند جلیل القدر خاندان اهل بیت، بحث خطبه غدیر خم به انتهای خود خواهد رسید طوری که بعد از آن، نیازی به اقامه دلیل نخواهد شد.

به حسن مثنی گفته شد که آیا در حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» امامت (خلافت)

علی علیه السلام تصریح نشده است؟ در پاسخ فرمود:

«اما والله لو یعنی النبی صلی الله علیه و آله بذلك الامارة و السلطان لا فصیح لهم به فان رسول الله صلی الله علیه و آله

کان أفصح الناس للمسلمین، ولقال لهم: یا أيها الناس هذا ولی أمری والقائم علیکم

بعدي فاسمعوا له وأطيعوا ما كان من هذا شيعى فوالله لئن كان الله ورسوله اختارا علياً لهذا الأمر ثم ترك علي أمر الله ورسوله لكان علي أعظم الناس خطيئة».

هان! قسم به خدا، اگر منظور رسول الله ﷺ از این (جمله یا خطبه) امارت یا حکومت می بود، صاف و واضح بیان می کردند. چرا که خیرخواه تر از رسول الله ﷺ برای مسلمانان، کسی نیست. واضح به آنان می فرمودند: ای مردم! این شخص بعد از من حاکم و سرپرست شما خواهد بود. به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. اما چنین حرفی زده نشد. قسم به الله! اگر علی ﷺ برگزیده الله و رسولش برای امامت (بلافضل) می بود و آنگاه علی ﷺ حکم الله و رسولش را نادیده می گرفت خطاکارترین مردم بشمار می آمد.^۱

پس از آن گواهی سابق عباس و علی رضی الله عنهما از اهل بیت و ارشاد واضح حسن مثنی (رحمه الله)، هر خواننده بی طرفی به خوبی خواهد دانست که اهل بیت ﷺ از خطبه غدیر چه فهمیده اند. از صفحات گذشته، بحمد الله این هم به اثبات رسید که اگر درستی تمام روایات خطبه غدیر که در ذخیره حدیث، محفوظ هستند، پذیرفته شود باز هم استدلال فرقه شیعه از این روایات به هیچ وجه درست نیست.

خلاصه گفتار

اگر به دلایلی که در مورد عقیده امامت و خطبه غدیر، در این تحریر، بطور اختصار تقدیم شد به دیده انصاف نگاه شود هیچ شک و تردیدی در این باره باقی نمی ماند که موقف شیعه، با کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ و اجماع صحابه رضی الله عنهم و تعامل اهل بیت، کاملاً

۱- ذکره العلامة ابن حجر الهيتمي الشافعي عن أبي نعيم، في الصواعق المحرقة (ص ۴۸)، و ذكره أيضاً محب الدين الخطيب في حاشية العواصم من القواصم (ص ۱۶۸)، ناقلاً عن الحافظ البيهقي و الحافظ ابن عساكر، و نقله العلامة آلوسی في روح المعاني (۱۹۵/۶)، عن أبي نعيم. قلت: ذكر الحافظ ابن عساكر في التاريخ الكبير و قال: رواه البيهقي من طرق متعددة في بعضها زيادة وفي بعضها نقصان والمعنى واحد. (التاريخ الكبير طبع روضه الشام ۱۶۶/۴).

مخالف است. شیعه برای اثبات موقف خود، از قرآن و سنت، هیچ دلیل واضحی ندارد. مگر اینکه تکیه بر روایتهای موضوعی بکنند که خودشان در کتابهایشان جمع کرده اند. ما در این نوشته خود، حقیقت و ماهیت دلائل شیعه به ویژه نحوه استدلالشان را از حدیث غدیر برای اثبات این عقیده را بحمد الله تعالی مختصراً به حضورتان تقدیم کردیم. از الله تعالی امیدواریم که برای یک خواننده بی طرف، این تحریر مختصر، کافی باشد. (تقبله الله تعالی و نفع به). وماعلینا إلا البلاغ.....

مبحث چهارم

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از جمله‌ی دیگر مسایل اختلافی اهل سنت با تشیع، موضوع حضرت فاطمه‌ی زهراء - رضی الله عنها- را میتوان نام برد، که این اختلاف خود به سه دسته عمده تقسیم میشود. ۱. جریان فدک ۲. ازدواج خلیفه دوم - عمر بن خطاب - با ام کلثوم ۳. شهادت یا وفات حضرت. در این مبحث سعی میشود با استناد به منابع معتبر، دیدگاه اهل سنت و جماعت را در این موارد اختلافی بیان کنیم .

جریان فدک

فدک یک مکانی است در نزدیکی خیبر و حدود ۱۴۲ کیلومتری شهر مدینه. این باغ با وجود حاصلخیزی بسیار در زمان فتح خیبر به عنوان جزیه توسط یهودیان آن منطقه به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد. (۱). بعضی‌ها میگویند: یهودیان نصف فدک را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نمودند (۲). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما که اسوه‌ی خیر خواهی میباشند به یهودیان و ساکنان آن منطقه اجازه دادند در همانجا به امرار معاش پردازند و در مقابل نیمی از درآمد را به ایشان پرداخت نمایند. پس فدک جزو اموال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می‌آید (۳). عن مالک بن اوس بن الحدثان رضی الله عنه قال: «کان فیما احتج به عمر رضی الله عنه أنه قال: کانت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث صفایا: بنو النضیر، وخیبر وفدک؛ فأما بنو النضیر فکانت حبساً لنوائبه، وأما فدک فکانت حبساً لأبناء السبیل، وأما خیبر فجزأها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلاثة أجزاء:

۱- به نقل از یحیی بن آدم قرشی در «خراج» ص ۳۵.

۲- المغازی: ج ۲، ص ۷۰۷.

۳- زندگانی فاطمه زهراء، نصیر پور، ص ۸۲.

جزأین بین المسلمین و جزءاً نفقة لأهله فما فضل عن نفقة أهله جعله بین فقراء المهاجرین» (۱). یعنی آنچه حضرت عمر رضی الله عنه (در وقت نزاع علی و عباس رضی الله عنهما) به آن حجت کرد این که پیامبر صلی الله علیه و آله سه صفیه (۲) داشت:

۱. بنی النضیر؛ که برای امور مهم و احتیاجات پیامبر صلی الله علیه و آله مانند پذیرایی مهمانان و سایر امور صرف می‌باشد. ۲. فدک؛ که برای مسافران در راه مانده صرف می‌شد. ۳. خیبر که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سه جزء کرده بود؛ دو جزئش برای مسلمانان و جزء سومش برای خرج اهل و عیالش. هرگاه چیزی از نفقه‌ی اهل و عیال اضافه می‌ماند آن را بین فقرا‌ی مهاجرین تقسیم می‌کرد.

فی ء چیست؟

فی ء (۳): غنیمتی است که بدون جنگ از کفار به دست می‌آید و متعلق به مسلمانان است، که در آن خمس و قسمت کردن وجود ندارد، البته اختیار آن در دست پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. «فدک» نیز که می‌خواهیم در مورد آن بحث کنیم یکی از اموال «فی ء» است که تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

فدک پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله باغ فدک و دیگر اموالی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعلق داشت، همگی جزو بیت‌المال قرار گرفتند. اهل تشیع بر این باورند که پیامبر صلی الله علیه و آله باغ فدک را به فاطمه بخشیده بود اما ابوبکر آن را از فاطمه پس گرفت. نویسندگان اهل تشیع این اقدام را ظلم و ستم بزرگی به فاطمه تلقی می‌کنند و انگار آنها حق‌دارتر از فاطمه، همچون

۱- ابو داود: ح ۲۹۶۷. مشکاة المصابیح: ح ۴۰۶۲.

۲- صفیه: آنچه امام قبل از تقسیم کردن غنائم برای خود برگزیند.

۳- فی ء: غنیمت و خراج، آنچه که از دشمن بدون جنگ و از طریق تسلیم و یا مصالحه و عقد پیمان گرفته شود، اعم از زمین یا اموال. (فرهنگ عمید).

دایه مهربان تر از مادر به دامن زدن به این قضیه می پردازند. در حالی که خود حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت علی علیه السلام پس از گفتگو با حضرت ابوبکر رضی الله عنه خیلی زود قانع شدند و اعتراض نکردند اکثر مورخان منصف این قضیه را این گونه بازگو می کنند:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت و فاطمه به حال عادی برگشت، به فکر میراث پدرش افتاد. از این رو به همراهی شوهرش ابوالحسن رضی الله عنه نزد خلیفه‌ی مسلمین، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمدند و درخواستش را در مورد اموال و میراث پدرش مطرح کرد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه با کمال احترام و ادب فرمود: ما از پدر بزرگوارت شنیده‌ایم که فرمودند: کسی از ما پیامبران ارث نمی‌برد، و آنچه از ما باقی می‌ماند به عنوان صدقه متعلق به مسلمانان است. (به همین علت نه شما و نه فرزندم عایشه که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده، چیزی نمی‌برد، اما از بیت المال حقوق‌تان محفوظ می‌باشد). حضرت فاطمه علیها السلام از این راهنمایی خلیفه خشنود شده و با قناعت به خانه‌ی خود برگشت و همچون گذشته زندگی زاهدانه را اختیار نمود؛ چراکه او تربیت یافته‌ی زیر دست کسی بود که دنیا را گذاشته و به آخرت روی آورده بود. فاطمه این آیات را نصب العین خویش قرار داده بود که ﴿قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [نساء / ۷۷] «بگو، کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است» او برای به دست آوردن ثروت و دارایی، جنگ و جدل نکرد، و همانند بعضی از زنان امروزی برای دست یافتن به پول و باغات، حکم خدا و رسول او را زیر پا نگذاشت، بلکه او تمام سعی‌اش در این دوران برای آباد کردن آخرت بود؛ چراکه طبق مژده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت او نیز نزدیک بود. ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ [اسراء / ۱۹] و هر کس که (دنیای جاودانه‌ی) آخرت را بخواهد و برای (فرا چنگ آوردن) آن، تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسانی، تلاش‌شان بی‌سپاس (و بی‌اجر) نمی‌ماند..

فدک به کسی داده نشده بود؟

آنچه در کتاب‌ها در مورد اعطای فدک از سوی رسول اکرم ﷺ به فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها نقل شده کاملاً خلاف واقع است، بلکه آنها از درآمدش استفاده می‌کردند که توسط خود رسول الله ﷺ به آنها داده می‌شد. و خود فدک را به هیچ کس نبخشیده بود. مغیره می‌گوید: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به خلافت رسید، بنی مروان را جمع کرده و گفت: بدانید که فدک متعلق به رسول الله ﷺ بود که از درآمد آن بر اهل و عیال و فقرا و مساکین خرج می‌کرد و نیز از درآمد آن بر کودکان بنی هاشم خرج می‌نمود و بیوه‌های خاندان بنی هاشم را با آن ازدواج می‌داد. فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها از رسول الله ﷺ درخواست کرده که فدک را به او بخشد. اما آن حضرت ﷺ نپذیرفت. پس در طول حیات رسول اکرم ﷺ همچنان فدک در اختیار پیامبر ﷺ بود، تا اینکه ایشان وفات کردند. پس زمانی که ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، همان رویه‌ی پیامبر ﷺ را در مورد فدک پیش گرفت تا اینکه او هم فوت کرد. زمانی نیز که عمر بن خطاب رضی الله عنه به جانشینی رسید همان روش پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه را ادامه داد. پس از آن مروان آن را جدا کرده و به خود و خانواده‌اش اختصاص داد. و بعد از آن دست به دست به عمر بن عبدالعزیز (خود گوینده) رسید. وقتی تأمل نمودم و دیدم آنچه را که پیامبر ﷺ فاطمه را از آن منع نموده، من نمی‌توانم در آن دخل و تصرف نمایم، پس به خدا سوگند شما را شاهد می‌گیرم که در همان راهی صرف خواهیم کرد که (پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهم) صرف کردند (۱). پس از این دو حدیث صراحتاً معلوم می‌شود که پیامبر ﷺ نه تنها «فدک» را به فاطمه نداده بود، بلکه زمانی که فاطمه رضی الله عنها همچون قضیه‌ی درخواست کنیز و خدمتکار، از پیامبر ﷺ آن را طلب می‌کند، رسول الله ﷺ به فاطمه جواب رد می‌دهد. اما مسئله به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بلکه اهل تشیع نسبت به این موضوع بر ابوبکر رضی الله عنه اشکالاتی وارد میکنند که به ذکر آنها می‌پردازیم.

۱- ابو داود: ح ۲۹۷۲. مشکاة المصابیح: ح ۴۰۶۳.

اشکال اول: محروم کردن از ارث پدری

فاطمه رضی الله عنها برای گرفتن میراث نزد خلیفه‌ی مسلمین (ابوبکر رضی الله عنه) آمد و درخواست نمود که از میراث پدرش سهمش را به او بدهد. اما ابوبکر گفت: شما نمی‌توانید ارث ببرید! فاطمه گفت: ای پسر ابی‌قحانه! وقتی تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ ابوبکر پاسخ داد: زنان و فرزندانم! فاطمه گفت: پس چه شده که اکنون فرزندانم از تو ارث می‌برند و من از پدرم ارث نمی‌برم؟! پس سهم ما از خبیر و صدقات ما از فدک چه می‌شود؟! ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر! به خدا سوگند از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من تا زنده هستم در اینها تصرف می‌کنم، وقتی فوت کردم به همه‌ی مردم تعلق دارند؛ چرا که آنچه از ما پیامبران به جای می‌ماند، صدقه است برای همه‌ی مردم و کسی از ما ارث نمی‌برد»^(۱).

اهل تشیع این اشکال را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گیرند که او در مقابل درخواست فاطمه‌ی زهراء که وارث پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به روایت یک فرد که آن هم خودش بود احتجاج نمود و گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: «ما پیامبران نه از کسی میراث می‌گیریم و نه کسی از ما میراث می‌برد» حال آنکه این گفته‌ی ابوبکر صریحاً مخالف نص قرآن است. «خداوند در باره فرزندانمان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد» زیرا این نص عام است، و شامل پیامبر و غیر پیامبر می‌باشد: [نساء / ۱۱]. همچنین مخالف نصوص دیگر نیز می‌باشد. همچون و سلیمان وارث داوود شد (نمل / ۱۶) و پس از نزد خویش وارثی به من ببخش که از من میراث برد و [نیز] میراث‌بر آل یعقوب باشد [مریم / ۵ و ۶]. پس، از این آیه معلوم شد که انبیاء هم ارث می‌برند و هم از آنان ارث برده می‌شود. این بود دلایل اهل تشیع در این انتقاد بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

جواب اهل سنت در این مورد

۱. محروم کردن فاطمه‌ی زهراء علیها السلام از میراث از روی بغض و کینه‌ی شخصی نبوده، بلکه به علت شنیدن این حدیث توسط ابوبکر رضی الله عنه که انجام گرفت، همچنان که بقیه‌ی ازواج مطهرات که دختر خود ابوبکر رضی الله عنه یعنی عایشه یکی از آنان بود، را از ارث محروم نمود.

۲. اینکه برادران اهل تشیع می‌گویند: «ابوبکر، فاطمه را فقط به خاطر روایت یک فرد که آن هم خودش بود، از ارث محروم کرد». این دروغ محض است! چرا که این حدیث در کتاب‌های حدیث اهل سنت به روایت حذیفه بن الیمان، زبیر بن العوام، ابو الدرداء، ابو هریره، عباس، علی، عثمان، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم صحیح و ثابت است، و اینها از بزرگان صحابه‌اند و حتی از «عشره‌ی مبشره» می‌باشند. یکی از افرادی که این حدیث را روایت کرده «حذیفه» می‌باشد که «ملا عبدالله مشهدی» در اظهارالحق حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده که: «ما حَدَّثَكُم بِه حَذِيفَةُ فَصَدَّقُوهُ» (۱): آنچه را که حذیفه بیان کند، تصدیقش نمایید و باور دارید. یکی دیگر از روایان این حدیث (که کسی از انبیاء ارث نمی‌برد)، خود حضرت علی مرتضی رضی الله عنه است که به اجماع اهل تشیع، «معصوم» و به اجماع اهل سنت، «صادق» است. در اینجا اصلاً به روایت «عایشه» و «ابوبکر» و «عمر» رضی الله عنهم کاری نداریم (۲). در صحیح بخاری که از معتبرترین کتاب‌های حدیث مسلمانان می‌باشد، از «زهری» او هم از «مالک بن اوس بن حدثان» روایت می‌کند که مالک گفت: روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه مرا برای کاری فرا خواند. در همین اثنا که نشسته و مشغول صحبت بودیم، خدمتکارش یرفاه آمد و گفت: عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم جلو در منتظر اجازه‌ی ورود هستند! آیا اجازه می‌دهی وارد شوند؟ عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: بگو تشریف بیاورند. خبری از آمدنشان نبود، پس از مدتی دوباره یرفاه خادم خلیفه آمد و گفت: «عباس و علی رضی الله عنهما نیز آمده‌اند و اجازه می‌خواهند، آیا اجازت

۱- سنن ترمذی ح ۳۸۱۲، البانی می‌گوید که این حدیث ضعیف است. (تصحیح کننده).

۲- تحفه‌ی اثنا عشریه: ج ۲، ص ۵۵۶ - ۵۵۵.

دارند وارد شوند؟ عمر رضی الله عنه فرمود: آری، هنگامی که همگی وارد شدند، عباس رضی الله عنه گفت: یا امیر المؤمنین! شما بین من و این (علی) قضاوت کنید. (آنها یعنی علی و عباس رضی الله عنه بر سر اموال بنی النضیر که جزو اموال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، اختلاف داشتند). میهمانان گفتند: ای امیر مؤمنان! میان این دو حکم کن تا اختلاف پایان یابد. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: صبر کنید! شماها را سوگند می‌دهم به پروردگاری که آسمان و زمین به حکم و قدرت او برپاست، آیا می‌دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا نورث، ما ترکناه صدقة» آنچه از ما پیامبران باقی می‌ماند صدقه است (برای همه مسلمانان)؟ همه‌ی جمع حاضر که از بزرگان صحابه رضی الله عنهم بودند، گفتند: آری! به تحقیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را فرموده است. پس حضرت عمر رضی الله عنه به عباس و علی روی نموده و فرمود: شما را سوگند می‌دهم به پروردگار، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی را فرمود؟ عباس و علی گفتند: آری! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است. زهری که راوی این حدیث است گوید: در مورد این حدیث، «عروه بن زبیر» را خبر دادم و از او پرسیدم؟ عروه گفت: مالک بن اوس راست گفته است. من هم از عایشه شنیدم که گفت: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عثمان را نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای طلب میراث فرستادند. به محض باخیر شدن به آنان رو کردم و گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید؟! مگر نشنیدید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما پیامبران میراث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است». پس آنان هم قبول کردند و درخواستشان را پس گرفتند»^(۱).

پس معلوم شد که این حدیث هم (حدیث قبلی از مالک) در قطعیت همانند آیه‌ی قرآن است؛ چرا که جماعتی که نام آنان ذکر شد (که از بزرگان صحابه رضی الله عنهم بودند) خبر یکی از ایشان مفید یقین است، چه جای آنکه همگی آن را تأیید کنند، بخصوص علی مرتضی رضی الله عنه که نزد شیعه «معصوم» است و روایت فرد «معصوم» در افاده‌ی یقین - نزد ایشان - برابر قرآن

۱- بخاری: کتاب المغازی، قصة بنی النضیر و کتاب الخمس. أشعة للمعات: ج ۳، ص ۴۷۹-۴۷۷.

است. حال با قطع نظر از همه‌ی این روایات، به روایتی از کتب شیعه که از امام معصوم - بزعم ایشان - نقل شده توجه فرمایید.

روی محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن البختری عن ابي عبدالله جعفر ابن محمد الصادق عليه السلام أنه قال: «إن العلماء ورثة الأنبياء وذلك أن الأنبياء لا يورثوا (وفي نسخة) لم يرثوا درهماً ولا ديناراً وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيءٍ منها فقد أخذ بحظِّ وافر». در کافی از طریق بختری از امام جعفر صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: به حقیقت علمای راسخین و ربّانی، وارثان پیامبران‌اند؛ چراکه انبیا وارثی (مادی) ندارند، و (در نسخه‌ای دیگر) آنان درهم و دیناری را به ارث نگذاشته‌اند، بلکه احادیث و بیانات گران‌بهایی دارند که اگر کسی چیزی از آنها را به دست آورد بهره‌ی فراوانی را برده است. لفظ «إنما» به اعتراف شیعه‌ها هم مفید حصر است و قطعاً چنانچه در آیه ۵۵ مائده آمده است، پس معلوم شد که غیر از علم و احادیث، هیچ چیز دیگری را به عنوان میراث به کسی نداده‌اند. مسئله‌ی دیگر اینکه خبر پیغمبر صلى الله عليه وآله در حق کسی که بلا واسطه از آن حضرت صلى الله عليه وآله شنیده باشد، علم یقینی است بدون هیچ شک و شبهه‌ای، و برای او عمل کردن به شنیده‌ی خویش واجب است، خواه از دیگری هم آن را بشنود یا نه. اجماع اصولیین شیعه و سنی بر این است که تقسیم خبر به متواتر غیر متواتر نسبت به آن افرادی است که پیامبر صلى الله عليه وآله را مشاهده نکرده‌اند و به واسطه‌ی دیگران خبر او را شنیده‌اند، نه آنانی که پیامبر صلى الله عليه وآله را مشاهده نموده و بدون واسطه از وی خبری شنیده است که این خبر در حق وی حکم متواتر، بلکه بالاتر از متواتر است. حال پس از این توضیحات به این نتیجه خواهیم رسید که ابوبکر صدیق رضي الله عنه چون خودش مستقیماً از پیامبر صلى الله عليه وآله این حدیث را شنیده بود، دیگر نیازی به تفتیش و پرس و جو از دیگری نداشت (۱). باشد. و اما در مورد آیه ۱۶ سوره نمل که ظاهراً دال بر این است که انبیا هم از دیگران ارث می‌برند و هم از آنان ارث برده

می‌شود که این وراثت علم و نبوت و کمالات عرفانی است نه وراثت مال و متروکه، از نظر عقلی نیز مطابق قول امام دلالت بر همین وراثت دارد؛ همچنین این نکته را همه می‌دانند که پسر، وارث پدر است، پس چه جای آنکه در کلام الهی این ذکر شود، آیا این جزو لغویات نمی‌باشد که قرآن از آن پاک و منزّه است؟! پس از آن آیه به طور صریح اشاره می‌فرماید که این وراثت علم است^(۱). پس از این توضیحات نتیجه گرفتیم که «فدک» به فاطمه عطا نشده بود و سه دلیل عمده این مسئله را روشن می‌نماید:

- ۱- احادیثی که امام ابوداود آن را از مالک بن اوس حدیثان نقل کرده و سخنان عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه که سینه به سینه به او رسیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه نداده است.
- ۲- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داده بود، جزو اموال فاطمه به شمار می‌آمد و فاطمه در سخنانش نمی‌گفت: ارث مرا از فدک و خیر بدهید. پس سخنان خود فاطمه ثابت می‌کند که قبلاً به اسم او نبوده است.
- ۳- اینکه اگر این باغ قبلاً به فاطمه عطا شده باشد، هبه‌ای از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله است و هبه به محض قبض تحت ملکیت آن طرف در می‌آید و دیگر کاری به اموال هبه دهنده ندارد. پس اگر آن را قبلاً به فاطمه بخشیده بود، همه‌ی مردم آن زمان می‌دانستند و به هیچ وجه ابوبکر رضی الله عنه و غیر او نمی‌توانستند از ملکیت فاطمه خارج نمایند همان گونه که نتوانستند حجره‌ی او را به نام اینکه جزو اموال پیامبر صلی الله علیه و آله است از او بگیرند. همگی می‌دانیم حجره‌ی فاطمه همانند حجره‌ی عایشه و ازواج مطهرات جزو خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بود نه مال علی رضی الله عنه، اما چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن حجره‌ها را در زمان خویش به همسرانش و نیز حجره‌ای را به فاطمه و یکی را به اسامه رضی الله عنه داده بود، تحت ملکیت آنها در آمد و از اموال پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد.

اشکال دوم: عدم قبول شهادت علی رضی الله عنه و...

۱- جهت تفصیل بیشتر رجوع کنید به تحفه اثنا عشریة: ج ۲، ص ۵۶۲ - ۵۵۹.

اشکال دیگری که برادران اهل تشیع مطرح می کنند اینکه فاطمه برای بازگرداندن فدک نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و با او به گفتگو پرداخت و به ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدک را در زمان حیاتش به من عطا نموده، پس آن را به من بازگردان. علی رضی الله عنه نیز بر راستی گفتار فاطمه رضی الله عنها شهادت داد ولی ابوبکر رضی الله عنه نپذیرفت و شاهدی دیگر خواست. «أم ایمن» خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به شهادت برخاست ولی خلیفه پاسخ داد که: ای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهادت جز با دو مرد و یا یک مرد و دو زن روا نیست و بدین شکل ادعای فاطمه را رد کرد (۱). فاطمه از شدت ناراحتی ترک صحبت با ابوبکر رضی الله عنه را نمود در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی». فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است.

جواب اهل سنت در این اشکال

ادعای فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در مورد هبه‌ی فدک و شهادت حضرت علی رضی الله عنه و ام ایمن یا حسنین، علی اختلاف الرویات در کتب اهل سنت اصلاً موجود نیست، اینها فقط در منابع اهل تشیع یافت می شود. با این حال اهل سنت را به جواب دادن ملزم نمودن، کمال سفاهت است، بلکه در کتب اهل سنت خلاف آن موجود است. در مشکاة المصابیح از روایت ابوداود از مغیره آورده که چون عمر بن عبدالعزیز پسر عبدالعزیز بن مروان، به خلافت رسید، آل مروان را جمع نمود و گفت: ... فاطمه فدک را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد، اما پیامبر نپذیرفت... (این حدیث به طور کامل پیش تر ذکر شده است). پس چون هبه‌ای صورت نگرفته، صدور دعوی و وقوع شهادت از این اشخاص که نزد شیعه «معصوم» اند، امکان و گنجایش ندارد.

جوابی دیگر

آمدیم و طبق گفته‌ی اهل تشیع این حدیث صحیح باشد و فاطمه ادعا کرده... اما این مسئله را که همه‌ی شیعه و سنی می‌دانند که «موهوب» تحت ملکیت «موهوب‌له» در نمی‌آید تا زمانی که آن را قبض نکرده باشد. فدک بالاجماع در حیات پیامبر ﷺ در تصرف فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نبوده است، بلکه در تصرف خود پیامبر ﷺ بود که تصرف مالکانه می‌کرد. پس ابوبکر رضی الله عنه فاطمه را در ادعای هبه رد نمود، بلکه تصدیق کرد، اما مسئله‌ی فقهی را بیان کرد که هبه تا زمانی قبض نگردد در ملکیت «موهوب‌له» در نمی‌آید و در این صورت نیازی به گواه و شاهد طلبیدن نبود. و اگر چنانچه حضرت علی رضی الله عنه و ام ایمن از طریق اخبار محض این هبه را اظهار کرده باشند، این را ردّ شهادت گفتن، جهل بزرگی است. در اینجا حکم نکردن به شهادت یک مرد و یک زن به معنای ردّ شهادت آنها نیست. ردّ شهادت آن است که به شاهد تهمت دروغ بزنند و او را دروغگو تصور کنند، تصدیق شاهد چیز دیگر است و موافق شهادت حکم دادن، چیز دیگر. اگر کسی بین این دو مسئله فرق نیندازد و عدم حکم را تکذیب شاهد یا مدعی پندارد، او جاهل کامل است و جای بحث کردن با او باقی نمی‌ماند. دو شاهد طلبیدن و یا شهادت یک مرد و دو زن را قبول کردن دستور صریح قرآن است. ابوبکر رضی الله عنه اگر حکمی صادر نکرده، به قرآن عمل نموده است. شما باید از قرآن اشکال بگیرید ^(۱).

و اما آنچه در مورد عصبانی شدن فاطمه می‌گویند و آوردن حدیث پیامبر ﷺ که «من أغضبها أغضبتی» باید این را دانست «اغضاب» آن است که شخصی با قول و یا با فعل قصد به خشم آوردن دیگری را داشته باشد. پر واضح است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هرگز قصد اذیت فاطمه - رضی الله عنها - را نداشت و بارها خطاب به فاطمه می‌گفت: «والله یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ! إن قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله أحب إليّ أن أصل من قرابتی» ^(۲): به خدا

۱- تحفه: ج ۲، ص ۵۶۳ - ۵۶۲.

۲- أشعة اللمعات: ج ۳، ص ۴۷۹.

سوگند ای دختر پیامبر ﷺ قرابت و خویشاوندی پیامبر ﷺ بسیار محبوب تر است که آن را برقرار کنم و نگه دارم تا قرابت و خویشاوندی خودم. پس وقتی از جانب او اغضایی صورت نگرفته، چه جای وعید دادن به او حضرت زهرا علیها السلام بارها بنا بر طبع بشری عصبانی شده است، اما چون وعید برای «اغضاب» است نه «غضب»، پس ابوبکر رضی الله عنه مورد ملامت قرار نمی گیرد، اگر حدیث با این الفاظ می بود که «من غضبت علیه غضبت علیه». آری! بر ابوبکر رضی الله عنه خوف وعید وجود داشت و نه تنها ابوبکر بر علی مرتضی رضی الله عنه چرا که بارها در مسایل خانوادگی حضرت زهرا - رضی الله عنها - از او عصبانی شده است. پس این حدیث را به ابوبکر ربط دادن و او را ترساندن از آزار پیامبر ﷺ صحیح نمی باشد. اگر هم واقعاً فاطمه رضی الله عنها به خاطر این مسئله از ابوبکر رضی الله عنه رنجیده خاطر باشد، اما بعد از آن ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای اطمینان قلبی نزد او رفت و رضایت ایشان را به دست آورد. این مسئله در کتاب های اهل سنت و شیعه موجود است. شیخ دهلوی در شرح مشکاه می گوید: «ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از این قضیه به خانه فاطمه رضی الله عنها زهرا رضی الله عنها رفت و در گرمای آفتاب بر در خانه ایستاد و عذرخواهی کرد و حضرت زهرا از او راضی شد». در ریاض النضره نیز این قضیه با تفصیل آمده است.

در فصل الخطاب به روایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه مروی است. ابن السمان در کتاب «المؤفقه» از اوزاعی روایت کرده که: «ابوبکر در روز گرم زیر آفتاب سوزان بر در خانه ی فاطمه آمد و گفت: از اینجا نمی روم تا از من راضی گردد دختر رسول الله ﷺ. حضرت علی رضی الله عنه نزد فاطمه رفت و او را سوگند داد که از ابوبکر رضی الله عنه ناراحت نباش! پس فاطمه رضی الله عنها نیز خشنود شده و اعلام رضایت نمود. و اما در کتب اهل تشیع نیز این روایات دیده می شود و به عنوان نمونه یک روایت را از آنان می آوریم. در محجاج السالکین روایت شده: هنگامی که ابوبکر دریافت فاطمه از او ناراحت شده و او را ترک کرده است، و دیگر در مورد فدک سخن نمی گوید، این امر بر ابوبکر سنگین آمد و برای به دست آوردن رضایت فاطمه تلاش کرد، از این رو نزد فاطمه آمده و گفت: شما در ادعایت راست

گفتی، ای دختر پیامبر! ﷺ اما من پیامبر ﷺ را دیدم که پس از آنکه سهمی را به شماها می‌داد، بقیه را بین فقرا و مستمندان تقسیم می‌نمود. فاطمه گفت: پس تو نیز همان کاری را انجام بده که پدرم می‌کرد. ابوبکر گفت: خداوند می‌داند که همان کار را انجام می‌دهم. پس فاطمه گفت: پروردگارا تو شاهد باش که به این راضی شدم. و ابوبکر ﷺ سهمشان را می‌داد و بقیه را بین فقرا و مساکین و ابن سبیل تقسیم می‌نمود^(۱).

نکته‌ی جالب از این روایت اینکه در اینجا صریحاً ثابت شد که ابوبکر ﷺ دعوی زهرا -رضی الله عنها- را تصدیق نموده است. پس دیگر چه نیازی به شهادت علی و ام ایمن؟!

اشکال سوم: پیامبر ﷺ وصیت کرده بودند که فدک را به فاطمه بدهند؟

پیامبر اکرم ﷺ وصیت کرده بود که بعد از او فدک را به فاطمه بدهند، اما ابوبکر این کار را نکرد!

جواب

۱. این ادعا از سوی حضرت زهرا رضی الله عنها در هیچ کتاب معتبری از شیعه و سنی ثبت نشده است.

۲. باید دانست که وصیت برادر میراث است، وقتی در ملک پیامبر رضی الله عنه میراث جاری نمی‌شود، وصیت چگونه جاری شود؟! وصیت و میراث هر دو انتقال ملک بعد از مرگ می‌باشند. و دانستیم که انبیا بعد از خودشان اموالشان جزو بیت‌المال به شمار می‌آید.

۳. وصیت کردن برای شخص مخصوصی زمانی درست است که از سوی وصیت کننده چیزی خلاف آن صادر نشده باشد، وقتی پیامبر رضی الله عنه فرمود: «ما ترکناه صدقة» حکم وصیت‌های دیگر را باطل کرده است.

۱- تحفه: ج ۲، ص ۵۶۵ به نقل از منهاج السالکین.

۴. اگر هم وصیت شده باشد، ابوبکر رضی الله عنه از آن مطلع نبوده، پس ضروری است که شاهد بخواهد، آن هم بر اساس حکم قرآنی دو مرد و یا یک مرد و دو زن.

۵. اگر ابوبکر رضی الله عنه بی خبر بود و به این علت نتوانست فدک را به فاطمه بدهد، چرا خود حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت خویش این کار را نکرد؟ چه کسی مانع او بود؟ بلکه او نیز همانند بقیه در راه فقرا و مساکین و ابن سیل خرج می کرد.

و اما در پایان این شبهه را نیز جواب دهیم، بعضی از علمای شیعه گفته اند: بر فرض اینکه دعوی هبه و یا وصیت از فاطمه ی زهرا درست نبوده، اما اگر حضرت زهرا با گرفتن فدک راضی می شد، چرا ابوبکر فدک را به او بخشید تا اسباب رنجش پاره ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله فراهم نشود؟ باید بگوییم که در این وقت یعنی ابتدای خلافت ابوبکر رضی الله عنه ایشان با بلایی عظیم گرفتار شده بودند، اگر رضایت خاطر حضرت زهرا رضی الله عنها را مقدم می داشتند، به دو صورت رخنه ی بزرگ در دین راه می یافت؛ اول آنکه به یقین مردم گمان می بردند که خلیفه در امور مسلمانان با تفاوت و تبعیض حکم می کند و رعایت نزدیکان خویش را می کند که بدون ثبوت دعوی، مدعای ایشان را بر آورد می کند، در حالی که از دیگران برای اثبات دعوی خویش شاهد و گواه می خواهد، و این گمان موجب فساد عظیم در دین تا قیام قیامت می گردید و قضاوت و احکام نیز بهانه ای به دست می آوردند تا رعایت نزدیکان را داشته باشند. دوم آنکه در صورتی که حضرت زهرا رضی الله عنها را این زمین به طریق تملیک می داد، ملک وارث در حقیقت ملک مورث است، زیرا خلافت و نیابت اوست پس باز گرداندن این زمین که صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله بود به حکم (ما ترکناه صدقه) در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله لازم می آمد، حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که «العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیته» این حرکت عظیم از ابوبکر رضی الله عنه هرگز امکان نداشت که صادر شود. اما دلیل دیگر اینکه در این صورت حضرت عباس رضی الله عنه و ازواج مطهرات نیز برای سهم هایی درخواست می کردند و کار ابوبکر رضی الله عنه مشکل می شد. و اگر این مصالح را در نظر می گرفت حضرت زهرا ناراحت می شد، ناچار به حکم حدیث نبوی که «المؤمن إذا ابتلی

بیلیتین اختار اهوئهما»: هر گاه مؤمن به دو بلا گرفتار آید، پایین‌ترین و کم‌ضررترین را بگیرد. همین جانب را گرفت زیرا جبران این آسان‌تر بود، و همان‌طور که گذشت رضایت او را بعداً به جای آورد. اما اگر جانب دیگر را می‌گرفت فساد در دین روی می‌نمود.

ازدواج خلیفه دوم _ عمر بن خطاب رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها

یکی از واقعیات و حقایق تاریخی که در کتب اهل سنت و اهل تشیع ثبت شده است، جریان ازدواج خلیفه‌ی دوم رسول‌الله صلی الله علیه و آله حضرت عمر فاروق با ام کلثوم دختر فاطمه‌ی زهرا و علی مرتضی رضی الله عنه می‌باشد. بعضی از مفسران و تحریف‌کنندگان تاریخ چون دریافته‌اند که افسانه‌ی شهادت فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها توسط عمر فاروق رضی الله عنه با ازدواج ام کلثوم رضی الله عنها با ایشان، آن هم پس از به اصطلاح شهادت مادرش! تناقض دارد و شجاعت علی مرتضی و حسن و حسین و غیرت آنان را زیر سؤال می‌برد، به همین علت سعی در انکار این واقعیت تاریخی نموده‌اند.

منابع این ازدواج در کتب اهل سنت

۱. سعید بن منصور خراسانی مکی (م ۲۲۷ هـ ق) در «کتاب السنن» (قسم اول، ج ۳ ص ۱۳۰، باب «النظر إلى امرأة إذا أراد أن يتزوجها» چاپ مجلس علمی (کراچی) روایت کرده است: حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه از پدر خود حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه ام کلثوم را از حضرت علی رضی الله عنه خواستگاری کرد. حضرت علی رضی الله عنه فرمود: دخترانم را برای پسران برادرم «جعفر بن ابی طالب» نگه داشته‌ام. حضرت عمر رضی الله عنه دو مرتبه درخواستش را مطرح کرد و گفت: او را به نکاح من در آر! به خدا سوگند طوری با او رفتار خواهم کرد که احدی دیگر آن را انجام ندهد. حضرت علی رضی الله عنه گفت: باشد، به نکاحت در خواهم آورد. پس از دریافت جواب مثبت، حضرت عمر رضی الله عنه به سوی مجلس مهاجران که در مسجد نبوی ما بین منبر و روضه بر پا شده بود، رفتند و فرمودند: مرا نزد همسر جدیدم ببرید! آنان با تعجب گفتند: چه کسی؟ گفت: ام کلثوم دختر

علی و فاطمه. سپس این حدیث رسول الله ﷺ را برای جمع مهاجران خواند: «كُلُّ نَسَبٍ وَسَبَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِيَّ وَسَبَبِيَّ»: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در روز قیامت منقطع می‌شوند مگر نسب و سبب من. عمر فاروق گفت: من افتخار و شرف صحابیت رسول الله ﷺ را کسب کرده‌ام، و دوست داشتم که تعلق نسبی نیز برقرار گردد که خوشبختانه اکنون آن نیز حاصل شد (۱).

۲. حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ هـ ق) در «المستدرک» (ج ۳ ص ۱۴۲، باب فضایل علی ﷺ) همین جریان را با اندکی تغییر در الفاظ ذکر می‌کند و در آخر می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است».

۳. علامه علی متقی هندی در «کنز العمال» (ج ۷ روایت ۸۲۵) جریان ازدواج ام‌کلثوم و حضرت عمر را همانند آنچه از سعد بن منصور نقل شده، ذکر کرده است.

۴. ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۷۳ در فضل اهل بیت آن را آورده است.

۵. ابو عبدالله المصعب ابن عبدالله الزبیری (م ۲۳۶) در کتاب «نسب قریش» (ص ۴۱، تحت عنوان «ولد علی بن ابی طالب» چاپ تهران) آورده است: زینب کبری دختر علی ﷺ از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب فرزند به دنیا آورد و ام‌کلثوم کبری برای عمر بن الخطاب ﷺ فرزند به دنیا آورد. و مادر هر دو (زینب و ام‌کلثوم) سیده فاطمه ﷺ دختر رسول الله ﷺ می‌باشد.

۶. ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو الهاشمی بغدادی (م ۲۴۵ هـ) در کتاب «المحبر» (ص ۵۶ تحت عنوان «اصهار علی» چاپ حیدرآباد دکن) نوشته است: دومین داماد حضرت علی ﷺ عمر بن خطاب ﷺ است که ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه ﷺ در نکاحش

بود. پس از شهادت عمر رضی الله عنه، با عون بن جعفر و پس از او نیز با عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد.

۷. ابو محمد عبدالله مسلم بن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) در کتاب «المعارف» (ص ۹۴ تحت عنوان «بنات علی المرتضی» چاپ مصر) نوشته است: اما ام کلثوم کبری که دختر فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها بود، در نکاح عمر بن خطاب رضی الله عنه قرار داشت و از او فرزندی به دنیا آورد....

۸. ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶) در کتاب «جمهرة الأنساب» (تحت عنوان اولاد علی بن ابی طالب) نوشته است: ام کلثوم دختر فاطمه رضی الله عنها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله با عمر بن خطاب رضی الله عنه ازدواج کرد و از او یک پسر و یک دختر به دنیا آمد. ام کلثوم پس از عمر رضی الله عنه با عون و بعد از او با محمد بن جعفر ازدواج کرد ^(۱).

۹. علامه ابوالفداء، اسماعیل بن کثیر (متوفی ۷۷۴ هـ) می‌فرماید: عمر بن خطاب در زمان خلافتش با ام کلثوم دختر علی ابن ابی طالب و فاطمه ازدواج نمود، و او را بیش از حد مورد احترام قرار داد و چهل هزار درهم مهریه، برای او مقرر فرمود، به خاطر آنکه او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود ^(۲).

۱۰. امام ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (متوفی ۵۹۷ هـ) می‌فرماید: از فرزندان حضرت عمر، زید اکبر و رقیه هستند که مادرشان ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) که مادرش فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است ^(۳).

۱۱. امام ابوالحسن، علی بن ابی‌الکرم مشهور به ابن‌اثیر جوزی (متوفی ۶۳۰ هـ) می‌فرماید: حضرت عمر با ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب که مادرش حضرت فاطمه دختر

۱- جمهرة أنساب العرب: ۳۸ - ۳۷، چاپ مصر.

۲- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۷.

۳- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک: ج ۴، ص ۱۳۱.

رسول الله ﷺ بود، ازدواج کرد، چهل هزار درهم مهریه داد و دو فرزند به نام‌های رقیه و زید از او متولد شد^(۱).

۱۲. حافظ حدیث و محقق مشهور، علامه احمد بن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) می‌فرماید: حضرت عمر با ام کلثوم با مهریه‌ی چهل هزار درهم ازدواج نمود، زبیر می‌گوید: دو فرزند او متولد شد، زید و رقیه. ام کلثوم و هر دو فرزندش در یک روز درگذشتند^(۲).

منابع این ازدواج در آثار اهل تشیع

۱. مورخ مشهور شیعی، احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی^(۳) (متوفی ۲۸۴ هـ) می‌فرماید: و در این سال، عمر، ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب را که مادرش فاطمه دختر پیامبر خدا ﷺ بود از علی بن ابی‌طالب خواستگاری کرد. پس علی گفت: که او هنوز کودک است. عمر گفت: آنچه پنداشتی نخواستم. لیکن خود از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود:

«كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سببى وصهرى» هر بستگی و خویشاوندی در روز رستاخیز بریده می‌شود، جز بستگی و خویشی و دامادی من. پس خواستم که مرا بستگی و دامادی با پیامبر خدا ﷺ باشد؛ پس او را به زنی گرفت و ده هزار دینار بدو مهریه داد^(۴).

۱- الکامل فی التاریخ: ج ۲، ص ۴۵۰.

۲- الإصابه فی تمییز الصحابه: ج ۲، ص ۴۶۸.

۳- محمد ابراهیم آیتی، مترجم «تاریخ یعقوبی» در مقدمه تاریخ یعقوبی می‌گوید: «واضح جد یعقوبی چنانکه دانسته شد از شیعیان فداکار اهل بیت بوده و جان خود را بر سر این کار نهاده است، و در شیعه بودن یعقوبی نیز شبهه‌ای نیست و مواردی از تاریخ و جغرافیای وی بر این مطلب گواه است» تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص (۲۰ - ۱۹).

۴- افسانه‌ی شهادت فاطمه‌ی زهراء، عبدالعزیز نعمانی به نقل از تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی: ج ۲، ص: ۳۵.

۲. ابن ابی الحدید^(۱) در «شرح نهج البلاغه» می‌فرماید: عمر پیکری را نزد پادشاه روم فرستاد. ام‌کلثوم همسر عمر، با چند دینار مقداری عطر خرید، و آن را در دو شیشه قرار داد و برای همسر پادشاه روم به صورت هدیه فرستاد. پیک نزد (ام‌کلثوم) آمد و دو شیشه پُر از جواهر به او داد. در این اثناء عمر به خانه وارد شده در حالی که (ام‌کلثوم) جواهرها را در دامن خود ریخته بود. (عمر) پرسید: اینها را از کجا آوردی؟ (ام‌کلثوم) عمر را باخبر ساخت، عمر بلافاصله جواهرها را از او گرفت و فرمود: اینها از آن مسلمانانند. (ام‌کلثوم) گفت: چگونه؟! اینها عوض هدیه من هستند! (عمر) گفت: «میان من و تو پدرت قضاوت می‌کند. علی رضی الله عنه فرمودند: تو از جواهرها به ارزش دینارهایت می‌توانی برداری و باقیمانده‌ی آن از آن مسلمانان است، چه پیک مسلمانان آن را حمل نموده است^(۲).

۳. علامه محمد بن یعقوب کلینی رازی (متوفی: ۳۲۸ هـ) در «صحیح الکافی» می‌فرماید: معاویه بن عمار روایت می‌کند که از ابی عبدالله رضی الله عنه پرسیدم: زنی که شوهرش وفات می‌کند، آیا در خانه‌ی خودش عده را به پایان برساند یا هر کجا که می‌خواهد؟ فرمود: هر کجا که می‌خواهد. پس از آنکه عمر وفات نمود، علی رضی الله عنه نزد ام‌کلثوم آمد و او را به خانه‌ی خودش برد. همچنین سلیمان بن خالد روایت می‌کند که از ابی عبدالله رضی الله عنه پرسیدم: زنی که شوهرش می‌میرد در کجا عده را به اتمام برساند؟ در خانه شوهرش عده را سپری نماید یا هر کجا که می‌خواهد؟ فرمود: بله هر کجا که می‌خواهد. سپس فرمود: زمانی که عمر وفات نمود، علی رضی الله عنه نزد ام‌کلثوم آمد و دستش را گرفت او را به خانه خویش برد^(۳).

۱- عبدالحمید بن هبة الله بن محمد المدائنی، معروف به ابن ابی الحدید. (۵۸۶ هـ - ۶۵۵ هـ). ابن کثیر وی را شیعه‌ی غالی می‌داند، البداية والنهاية (۱۳/۲۳۳) و در «دائرة المعارف بزرگ اسلامی چنین آمده: «وی در اصول معتزلی و در فروع شافعی بود و گفته شده است که مشربی میان تسنن و تشیع برگزیده بود». دائرة المعارف بزرگ اسلامی (۲/۶۴۱).

۲- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۳- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از صحیح الکافی: ج ۳، ص ۱۲۲ - ۱۲۱.

لازم به یادآوری است که روایات فوق را شیخ محمدبن الحسن، حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴ هـ) در وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة^(۱)، و شیخ الطائفة أبوجعفر محمد بن الحسن طوسی (۲) (متوفی: ۴۶۰ هـ). در الاستبصار^(۳)، و محمدبن یعقوب کلینی متوفی (۳۲۸ هـ) در الفروع من الکافی^(۴)، و شیخ محمد حسن نجفی (م ۱۲۶۶ هـ) در جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام^(۵)، نیز آورده‌اند.

۴. علاوه بر این روایت دیگری را ابوجعفر محمد ابن حسن طوسی (متوفی ۴۶۰ هـ) در تهذیب الاحکام نقل نموده است:

جعفر از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که فرمود: ام کلثوم دختر علی علیه السلام و فرزندانش زید پسر عمر بن خطاب، هر دو در یک وقت درگذشتند، مشخص نشد کدام یک از آن دو زودتر وفات نموده است. لذا هیچ یک از دیگری ارث نبرد، و بر هر دو آنان با هم نماز خوانده شد^(۶).

-
- ۱- حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة: ج ۱۵، ص ۴۵۷ کتاب الطلاق، باب عدم ثبوت السكنی والنفقة، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
 - ۲- طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار: ج ۳، ص ۳۵۲، شماره‌ی حدیث (۱۲۵۸) و (۱۲۵۷)، دارالکتب الاسلامیة تهران، بازار سلطانی ۱۳۹۰ هـ. ق.
 - ۳- طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار: ج ۳، ص ۳۵۲، شماره‌ی حدیث (۱۲۵۸) و (۱۲۵۷)، دارالکتب الاسلامیة تهران، بازار سلطانی ۱۳۹۰ هـ. ق.
 - ۴- کلینی، محمدبن یعقوب، الفروع من الکافی: ج ۵، ص ۳۴۶ کتاب النکاح، باب تزویج ام کلثوم، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲ هـ. ش، تهران.
 - ۵- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ج ۳۲، صص ۲۸۰ - ۲۷۹ کتاب الطلاق، الفصل الخامس فی عدة الوفاء، دار إحياء التراث العربی ۱۹۸۱ م.
 - ۶- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة: ج ۹، ص ۳۶۲، شماره‌ی حدیث (۱۲۹۵).

روایات مذکور گرچه در باب مسائل فقهی بیان شده‌اند، اما رابطه‌ی همسری حضرت عمر رضی الله عنه و ام کلثوم رضی الله عنها به وضوح در آنها مشاهده می‌شود.

۵. در «فرهنگ نامه‌ی کودکان و نوجوانان» که شورای کتاب کودک آن را منتشر کرده چنین آمده: ام کلثوم، دومین دختر حضرت علی رضی الله عنه و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها است، نام او را زینب صغری نیز نوشته‌اند، سال تولد او به درستی معلوم نیست، ام کلثوم در سال ۱۷ هـ ق به درخواست عمر بن خطاب از علی رضی الله عنه با او ازدواج کرد، پس از کشته شدن عمر، به ازدواج عون، پسر جعفر بن ابی طالب، در آمد و پس از مرگ عون با برادر او محمد ازدواج کرد... ام کلثوم از عمر دارای دختری به نام رقیه و پسری به نام زید بود، نوشته‌اند که او و فرزندش هر دو در یک روز درگذشتند ^(۱). همان طور که بیان شد مسئله‌ی ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم در تمام منابع معتبر شیعه و سنی ثبت شده است و کسی آن را نمی‌تواند انکار نماید، اما متأسفانه گروهی به خاطر اینکه نمی‌توانند محبت علی و عمر را باور کنند، این شایعه را نشر می‌کنند که حضرت علی رضی الله عنه به خاطر تقیه و ترس، دخترش را به عمر رضی الله عنه داده است! و بخوانید که ملا باقر مجلسی در شرح اصول کافی و فروع «مرآة العقول» باب «تزوید ام کلثوم» چه می‌گوید؟ او ابتدا بحث مفصلی کرده و جواب منکران این ازدواج را داده و ثابت کرده است که ازدواج صورت گرفته اما: جواب اصلی این است که این ازدواج واقعیت دارد، اما بنابر تقیه و اجباری بوده است! بسیار جای تعجب دارد، کسانی که خود را مُحب و دوست‌دار اهل بیت و خصوصاً علی و حسین می‌دانند، چگونه به خود اجازه می‌دهند این گونه به آن بزرگان اهانت نمایند که به خاطر ترس و بزدلی حاضر شده‌اند، دختر نوجوان و معصوم خویش را به عقد و نکاح دشمنشان در آورند؟! آیا این بزرگ‌ترین توهین به ساحت مقدس شیر خدا، اسدالله الغالب پهلوان خیبر نیست؟ آیا این

۱- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از فرهنگ نامه‌ی کودکان و نوجوانان: ج ۳، ص ۳۲۴.

توهین علنی به حسن و حسین ک جان بر کف و شهادت طلب نیست؟! آنان را این قدر پست می کنید که دشمنشان! با زور خواهرشان را به نکاح خویش در آورد؟!!

شهادت یا وفات حضرت

و اما بحث آخر ما در مورد افسانه‌ی ساختگی شهادت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می باشد. قبلاً در مورد وفات فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و اجماع مؤرخان در مورد وفات ایشان در سوم رمضان با مرگ طبیعی می باشد. در ذیل بی بنیادی این افسانه را ثابت خواهیم کرد. آنان می گویند: خانه‌ی فاطمه را به آتش کشید، و بر پهلوی مبارک آن معصومه ضربتی محکم وارد کرد که موجب سقط حمل شد و... شیخ عبدالعزیز محدث دهلوی: در تحفه این گونه پاسخ می دهد: این قصه سراسر واهی و بهتان و افتراست و هیچ اصلی ندارد، لهذا اکثر امامیه به این قصه قایل نیستند و می گویند حضرت عمر رضی الله عنه قصد سوختن خانه‌ی زهرا را داشته است، اما آن را عملی نکرد.

جواب: قصد و نیت جزو امور قلبی است که غیر از خدای متعال کسی دیگر از آن اطلاع ندارد، و اگر هدف ایشان از قصد کردن، تخویف و تهدید زبانی باشد و گفتن اینکه خانه را خواهم سوخت؛ حقیقتش این است که این تهدید و تخویف برای کسانی بود که خانه‌ی زهرا را ملجأ و پناه هر خیانتکاری دانسته و به آن حکم حرم مکه معظمه داده در آنجا جمع شدند و منظورشان ایجاد فتنه و فساد و بر هم زدن خلافت خلیفه‌ی اول و برگزاری مشورت‌های فتنه‌انگیز بود که خود حضرت زهرا - رضی الله عنها - نیز به این رفت و آمدها و نشست و برخاست‌ها راضی نبود، اما به سبب کمال حُسن خُلق بی پرده به آنان نمی گفت که به خانه‌ی من نیایید. وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه به این فتنه پی برد آن جماعت را تهدید نمود که خانه را بر شما آتش می زنم. به کار بردن لفظ آتش زدن برای این تهدید مبنی بر استنباط دقیق از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز در مورد کسانی که در نماز جماعت شرکت نمی کردند فرمود: اگر این کارشان را ترک نکنند، من خانه‌ها را بر آنان آتش خواهم زد. و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز امام منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله برای نمازها

می‌باشد، ترک اقتدا به چنین امامی و فاصله گرفتن از جماعت مسلمانان همین وعید را در پی دارد که دقیقاً مشابه عملکرد پیامبر ﷺ است. در روز فتح مکه به اطلاع پیامبر ﷺ رساندند: «ابن خطل» که یکی از شاعران کفار بود، و بارها با هجو پیامبر و توهین به رسول الله ﷺ در اشعارش روی خود را سیاه کرده بود، به کعبه‌ی معظمه پناه برده و خود را در پشت پرده‌های کعبه مخفی کرده بود، از رسول خدا ﷺ سؤال کردند که با او چه کار کنیم، آیا چون به کعبه پناه برده رهایش سازیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: او را همانجا بکشید و امانش ندهید. وقتی چنین رو سیاهانی در خانه‌ی خدا، کعبه‌ی معظمه پناه ندارند، چرا در خانه‌ی زهرا پناه داشته باشند؟! و حضرت زهرا چرا از سزا دادن اشرار فساد پیشه مکدر گردد که «تخلقوا بأخلاق الله» شیوه آن پاک‌طینت بود. با وجود این از روی اخبار صحیحه ثابت است که حضرت زهرا علیها السلام نیز آنان را از این اجتماع در منزلش منع نموده بود. نکته‌ی دیگر اینکه قول عمر رضی الله عنه در اینجا بسیار کمتر از فعل حضرت علی رضی الله عنه است که چون بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه خلافت به آن جناب رسید، عده‌ای به مخالفت او از مدینه خارج شده و به مکه نزد ام المؤمنین رفتند و نهایتاً به خاطر خونخواهی عثمان رضی الله عنه در مقابل هم قرار گرفتند و حضرت امیر رضی الله عنه آنان را کشتند، در حالی که در امان ام المؤمنین عایشه بودند. این نشان می‌دهد که در وقت ایجاد فتنه و شعله‌ور شدن آتش جنگ و فساد، رعایت برخی مصالح کرده نمی‌شود، آن هم به خاطر امر مهم‌تر و ضروری‌تری^(۱).

افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

۱- تحفة اثنا عشریة: ج ۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۰.

۲- این فصل به طور کامل از مقاله‌ی استاد عزیز و ارجمند جناب مولوی عبدالعزیز نعمانی، مدرس دارالعلوم زاهدان، نقل می‌شود که پیشتر در مجله‌ی ندای اسلام، شماره سوم، سال اول منتشر شده بود.

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به اثبات برسانند، غافل از آنکه جعل چنین داستانی، توهین به مقام شامخ حضرت علی علیه السلام و هتک حرمت خاندان پیامبر اسلام محسوب می‌گردد. در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام‌کلثوم، دختر گرامی حضرت علی علیه السلام و نام‌گذاری حضرت علی علیه السلام تعدادی از فرزندان خویش را به نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر رضی الله عنه با حضرت علی علیه السلام در مورد امور خلافت، قضاوت‌ها، احکام و... نشانه‌ی همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این ادعا است. برآستی کدام عقل سلیم می‌پذیرد که حضرت علی علیه السلام دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش، فاطمه - رضی الله عنها - در آورد و رابطه‌ی دوستانه با او برقرار نماید. نگرشی سطحی به روایات متضاد حادثه شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و تعصب نویسندگان، دلالت بر جعل چنین داستان بی‌اساسی را دارد. همه می‌دانیم که در نقل روایت تاریخی یا حدیثی، ناقل اگر سندی داشته باشد مطلب را با ذکر سند نقل می‌کند، در این صورت خواننده امکان می‌یابد که در صحت و سقم نقل، تحقیق کند و اگر سند را صحیح یافت بپذیرد و اگر ناقل بدون ذکر سند و مأخذ نقل کند، دیگران به این گونه نقل‌ها که مدرک، مأخذ و سندی برای آن نقل نشده، اعتماد نمی‌کنند. علمای حدیث چنین احادیثی را معتبر نمی‌شمارند. محققان اروپایی نیز به نقل‌های تاریخی بدون مدرک و مأخذ اعتنایی نمی‌کنند و آن را غیرمعتبر می‌شمارند. حداکثر این است که می‌گویند: فلان شخص چنین نقلی در کتاب خود کرده، اما مأخذ و مدرک نشان نداده؛ یعنی اعتبار تاریخی ندارد. نقل شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا - رضی الله عنها - هم ضعف سند دارد، زیرا فاقد سند و مدرک است، و هم ضعف بیانی دارد، زیرا به گونه‌ای بیان شده که نشان می‌دهد خود ایشان هم به آن اعتماد ندارند. از این رو، ما به نقد و بررسی روایات متعددی می‌پردازیم که برخی از علمای تشیع به نقل آن پرداخته‌اند در حالی که محدثان و سیره‌نویسان در کتب خویش ذکر از

آن به میان نیاورده‌اند، که این امر خود دلالت بر بی‌اساسی بودن آن دارد. نخستین کسی که به جعل داستان شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پرداخت، ابراهیم بن یسار نظام (۱۶۰ - ۲۳۱ هـ)، رئیس فرقه‌ی نظامیه بود. علامه ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸ هـ) در «الملل والنحل» می‌گوید: «یازدهمین مورد از تفرّدات او، توهین به بزرگان صحابه رضی الله عنهم بود...؛ وی داستانی دروغین جعل کرد و گفت: عمر در روز بیعت، شکم حضرت فاطمه را زد و او سقط جنین کرد، و فریاد می‌زد: «خانه‌ی فاطمه را با ساکنان آن بسوزانید» در حالی که جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر در خانه نبود»^(۱).

علامه ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی در «شرح نهج‌البلاغه» به نقد آراء و عقاید ابراهیم نظام پرداخته و در این باره می‌گوید: «اما آنچه او در مورد حمله به خانه‌ی فاطمه ذکر کرده و اینکه هیزم جمع نمودند تا آن را بسوزانند، خبر واحدی است که مورد توثیق و قابل استناد نیست نه در مورد صحابه رضی الله عنهم و نه در مورد هیچ یک از مسلمانانی که عدالتش به اثبات رسیده است»^(۲).

همین داستان را احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی در «تاریخ یعقوبی» بدون ذکر سند به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند و می‌گوید: «ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروه مهاجران و انصار با علی بن ابی‌طالب در خانه‌ی فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فراهم گشته‌اند، پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند، و علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت، پس عمر با او برخورد و با او گشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند، آن گاه فاطمه بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم بیرون روید، اگر نه مویم را برهنه می‌سازم و نزد خدا ناله و زاری می‌نمایم» پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی

۱- الملل والنحل: ج ۱، ص ۷۱.

۲- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲۰، ص ۳۴.

بماندند. سپس یکی پس از دیگری بیعت کردند، لیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی چهل روز بیعت نکرد^(۱).

روایت یعقوبی از آن جهت قابل توجه می‌باشد که هیچ اشاره‌ای در آن در مورد آتش زدن خانگی فاطمه و حمله به آن بانوی بزرگوار نشده. حقیقت آن است که داستان مذکور بیشتر شبیه به افسانه‌ی نبرد رستم زال و اسفندیار می‌ماند که فردوسی در «شاهنامه» آورده نه به حقیقتی مستند و تاریخی! یکی دیگر از روایان این داستان، ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم دینوری است که در کتاب «الإمامة والسیاسة» می‌گوید: «ابوبکر درباره‌ی گروهی که از بیعت با او خودداری کرده و پیرامون علی گرد آمده بودند، پرسید و عمر را پیش آنان فرستاد. عمر به خانگی علی آمد و آنان را آواز داد ولی آنان بیرون نیامدند، پس عمر هیزم خواست و گفت: «سوگند به آنکه جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیاید، خانه را با هر که در آن است به آتش خواهم کشید»، به او گفتند: «اگر فاطمه در آنجا باشد چه؟» گفت: «حتی اگر او در آنجا باشد» پس همه جز علی بیرون آمدند و بیعت کردند^(۲).

برخی با استناد از کتاب «الإمامة والسیاسة» که به زعم آنان نویسنده آن ابن قتیبه دینوری که مسلک سنی داشته، سعی نموده‌اند تا از این طریق شهادت حضرت فاطمه علیها السلام را به اثبات برسانند، در حالی که در این استناد دو اشکال وجود دارد. اول آنکه از روایت «الإمامة والسیاسة» چنین بر می‌آید که حضرت عمر رضی الله عنه صرفاً به تهدید بسنده نمود و مخالفان را متقاعد ساخت تا بیعت نمایند و در جهت سوزاندن خانگی حضرت فاطمه و حمله به آن بانوی گرامی هیچ‌گونه اقدامی ننمود. دوم آنکه کتاب «الإمامة والسیاسة» تألیف ابن قتیبه دینوری نمی‌باشد و علما در انتساب آن به ابن قتیبه دینوری تردید دارند. خیرالدین زرکلی در «الأعلام» می‌گوید: «علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تردید

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- الإمامة والسیاسة: ج ۱، ص ۱۲.

دارند»^(۱). در «دائرة المعارف الإسلامية» نیز آمده است: «این کتاب را به ابن قتیبه انتساب داده‌اند در حالی که «ده‌غوی DeGeie» ترجیح می‌دهد که مصنف آن مردی مصری یا مغربی و معاصر ابن قتیبه بوده است»^(۲). یکی دیگر از راویان این داستان ابومنصور، احمد بن علی طبرسی (متوفی ۶۲۲ هـ) می‌باشد وی در «الاحتجاج» می‌گوید: «عمر به عده‌ای از اطرافیانش دستور داد تا هیزم جمع نمایند، آنان هیزم‌ها را اطراف خانه نهادند و در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین در خانه بودند، عمر با صدای بلند گفت (تا علی بشنود): «به خدا قسم! خارج شوید و با جانشین رسول الله ﷺ بیعت کنید و گرنه خانه را بر شما آتش می‌زنم». سپس نزد ابوبکر آمد و می‌ترسید که مبادا علی با شمشیرش خارج شود. آن‌گاه به قنفذ گفت: «اگر خارج نشد به خانه‌اش داخل شو، اگر امتناع ورزید، خانه‌اش را آتش بزن». قنفذ و همراهانش بدون اجازه داخل خانه شدند، علی شتافت تا شمشیرش را بردارد، اما آنان پیشی گرفتند و شمشیر علی را برداشتند و بر گردن آن‌حضرت ریسمان سیاهی انداختند. فاطمه در مقابل در خانه ممانعت کرد، قنفذ تازیانه‌ای به بازوی فاطمه زد که بر اثر آن دستش ورم کرد، ابوبکر شخصی را نزد قنفذ فرستاد و گفت: «فاطمه را بزن». قنفذ در را بر فاطمه فشار داد که بر اثر آن پهلویش شکسته شد. و سقط جنین کرد، فرزندی که در شکم داشت و پیامبر ﷺ آن را محسن نام گذاشته بود، شهید شد»^(۳).

ملا محمد باقر مجلسی متوفی (۱۱۱۱ هـ) اضافه بر وقایع مذکور می‌گوید: «به روایتی دیگر مغیره بن شعبه با عمر بر شکم مبارکش زد و فرزند او را شهید کرد، پس علی علیه السلام را به مسجد کشیدند، آن جفاکاران از پی او رفتند و هیچ یک او را یاری نمی‌کرد، سلمان و

۱- الأعلام قاموس التراجم: ج ۴، ص ۱۳۷.

۲- الشنتاوی، احمد، زکی خورشید، ابراهیم، دائرة المعارف الإسلامية ج ۱، ص: ۲۶۲، دارالمعرفة،

بیروت.

۳- الاحتجاج: ج ۱، ص ۸۳.

ابی ذر و مقداد و عمار و برید، فریاد می زدند و می گفتند: چه زود خیانت کردید با رسول خدا و کینه های سینه های خود را ظاهر کردید و انتقام آن حضرت را از اهل بیت او کشیدید»^(۱).

این افسانه نه با استعجاب و نه بدون استعجاب، به دلیل آنکه یک روایت تاریخی بدون ذکر سند و مأخذ و مدرک است، به هیچ وجه قابل قبول نیست به ویژه آنکه طبرسی بعد از ششصد سال و مجلسی به تبعیت از وی پس از هزار و اندی سال این نقل بی سند و مأخذ را در کتاب هایشان مطرح نموده اند. باور کردن چنین مطلبی که حضرت فاطمه علیها السلام مورد ضرب و شتم قرار گیرد و حضرت علی علیه السلام و سایر صحابه علیهم السلام اعم از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم، هیچ گونه واکنشی از خود نشان ندهند، بسیار بعید و غیرمحمتمل می نماید. چگونه امکان پذیر است که حضرت علی مرتضی علیه السلام با شجاعت و توانایی که از خود در جنگ خیبر نشان داده و به تنهایی در جنگ خندق، «عمرو بن عبد وُد» بزرگ ترین قهرمان عرب را از پای در آورده، در خانه حضور داشته باشد و همسر گرامی او مورد اهانت قرار گیرد تا آنجا که پهلوی مبارکش بشکند و سقط جنین نماید؟! و حضرت علی علیه السلام به خاطر حفظ وحدت اسلامی، هیچ گونه واکنشی از خود نشان ندهد؛ اگر واقعاً وحدت اسلامی تا این حد اهمیت داشته باشد نباید شیعیان علی علیه السلام با نقل چنین واقعه ای شیرازه ی وحدت اسلامی را از هم بگسلانند؛ که در آن صورت خلاف راه علی علیه السلام را برگزیده اند و شگفت تر از همه آنکه شخصیت حضرت علی علیه السلام نیز مورد تعرض قرار گیرد و با زور و سر نیزه به مسجد برده شود. و طرفداران و دلباختگان او همانند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، رضی الله عنهم و بریده نظاره گر این صحنه باشند! و هیچ گونه اقدامی ننمایند،

بدون تردید نقل و سر هم کردن چنین داستانی از روی تعصب و به طرفداری از تشیع بوده است، چنان که دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی شیعی در این مورد می‌گوید: «مؤلفین بعدی، مانند مسعودی و حتی سیوطی در آثاری که به موضوع خلافت اختصاص داده‌اند تا آنجا که می‌دانیم، مطلب اساسی مهمی درباره‌ی واقعه نمی‌افزایند، بعداً آثار شیعی توسط مؤلفینی چون طبرسی و مجلسی که عمدتاً دارای طبیعت جدلی هستند و اخباری به طرفداری از تشیع، و فاقد ارزش تاریخی را می‌دهند، به وجود آمد. به منظور بازسازی وقایع سقیفه، بهترین روش این است که ابن اسحاق را که نه تنها قدیمی‌ترین نویسنده، بلکه همچنین آثارش از طریق ابن هشام به ما رسیده است، اساس کار بگیریم»^(۱). و ابن ابی‌الحدید، مجموعه‌ی چنین داستان‌هایی را افسانه‌ای بیش نمی‌داند و در «شرح نهج البلاغه» می‌گوید: «کارهای زشت و ناپسندی را که شیعه بازگو می‌کنند، از قبیل: فرستادن قنفذ به خانه‌ی فاطمه علیها السلام و اینکه قنفذ او را با تازیانه زد و بازوی آن بانوی بزرگوار ورم کرد، و اثرش تا موت او باقی ماند. عمّر او را میان در و دیوار فشار داد، و او فریاد بر آورد: ای پدرم، ای رسول خدا و آن‌گاه سقط جنین کرد. و برگردن علی علیه السلام ریسمانی انداختند و او را می‌کشیدند و فاطمه پشت سر او فریاد می‌زد و فرزندانشان حسن و حسین با آنان می‌گریستند، و پس از آنکه علی علیه السلام را احضار کردند، از او خواستند تا بیعت کند، اما او امتناع ورزید، آنان حضرت علی را به قتل تهدید نمودند آن‌گاه علی فرمود: آیا شما بنده خداوند و برادر رسول خدا را می‌کشید؟ آنان گفتند: اینکه بنده‌ی خداوند هستی قبول داریم، اما برادری تو و رسول خدا را نمی‌پذیریم. علی علیه السلام بزرگان آنان را به نفاق متهم نمود و پیمان خیانت آنان را که اراده داشتند که در شب عقبه شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراری دهند، نوشت». ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌گوید: همه‌ی اینها نزد ما بی‌اساس هستند،

و هیچ کسی آنها را تأیید نمی کند محدثان نه آنها را روایت کرده اند و نه اطلاعی در مورد آنها دارند. این گونه داستان ها را فقط شیعیان نقل می نمایند»^(۱).

اشکالات این موضوع

۱. شاگردان رسول الله ﷺ به حدی به پیامبر ﷺ علاقه مند بودند که هیچ وقت به خود اجازه نمی دادند اسباب ناخوشنودی و دل آزرده‌گی آن حضرت ﷺ را فراهم نمایند. همه‌ی آنان «فاطمه بضعة منی...» را شنیده بودند. پس به خود اجازه نمی دادند - پیامبر ﷺ را آن هم با فاصله‌ی اندکی از رحلتش - بیازارند. جمعی از صحابه هنوز هم به حال عادی برگشته بودند؛ چراکه رحلت پیامبر ﷺ به قدری بر روحیه‌ی آنان تأثیر گذاشت که برایشان باور کردنی نبود. حال چگونه این عاشقان بعد از چند ساعت به دشمنان پیامبر ﷺ تبدیل می شوند؟! کدام عقل سلیم این سخنان را می پذیرد؟!

۲. پس از واقعه‌ی «غدیر خم» دیدگاه صحابه نسبت به اهل بیت کاملاً عوض شده بود و با ادب و احترام خاصی تمامی اهل بیت را نگاه می کردند، چراکه پیامبر ﷺ در روز غدیر خم جایگاه و منزلت اهل بیتش مخصوصاً محبت با حضرت علی ﷺ را بیان نموده بود. به همین علت صحابه تمام تلاش شان محبت و دوستی و موَدّت با خاندان پیامبر ﷺ بود. چگونه آنان به این زودی واقعه‌ی غدیر را که تنها چند ماه از آن می گذشت به فراموشی سپرده و با علی این گونه رفتار می کنند؟!

۳. حضرت علی ﷺ یکی از پهلوانان نامدار و فاتح خیبر و شیر خدا و رسول الله ﷺ بود. چطور چند نفر ضعیف توانستند به گردن او طناب ببندازند و تا نزد خلیفه بکشند. جرأت و شهادت طلبی اسدالله کجا رفته بود؟ عزّت نفس و ایمان قوی و بزرگش را چه کار کردید؟!

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۶۰.

افسانه‌ی شهادت فاطمه، عبدالعزیز نعمانی، ندای اسلام، شماره سوم، سال اول.

۴. حسن و حسین علیهما السلام در سن نوجوانی بوده‌اند که با شمشیر و مبارزه و حق‌طلبی آشنا شده بودند. چه طور اقدامی نکردند و یا بعد از آن برای جبران آن ظلم بزرگ کوچک‌ترین حرفی نزدند.

۵. در آن زمان که سونوگرافی وجود نداشته، از کجا معلوم شد که حمل فاطمه، پسر است و او را نام گذاشتید. آیا این کم حافظه‌ای راوی دروغگو را نمی‌رساند؟!

۶. اگر چند نفر هم به این معاصی و بی‌ادبی‌ها دست بزنند، اما تمام صحابه که بیش از یکصد هزار نفر بودند، قطعاً در میان آنان افراد منصف و مُحب اهل بیت وجود داشته است؛ چرا کسی نه آن وقت و نه پس از آن در این مورد اعتراض نکردند؟! و جریان ظلم و ستم به خاندان نبوت را پیش نکشیدند؟!

خلاصه گفتار

نه حضرت عمر رضی الله عنه به خود جرأت و اجازه می‌داد که با خاندان نبوت آن هم با فرزندطلبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین کند و نه حضرت علی رضی الله عنه با آن شجاعت اسداللهی و با آن قدرت و شوکت روحانی که در وجود قدسی داشت، به عمر رضی الله عنه مجال می‌داد تا به همسرش، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدمه‌ای وارد کند که سقط جنین نماید. خواننده عزیز! به هر صورت اگر این عمل امکان پذیر باشد، سکوت علی بن ابیطالب جای سوال دارد، در جایی که پیامبر فرمودند همیشه از خانواده خود در تمام مراحل محافظت کنید. چگونه حضرت علی طبق مطالبی که بیان شد تن به ازدواج قاتل مادر با دخترش را داد. آیا خود ام کلثوم حاضر به این ازدواج بود و چندین سوال دیگر که هیچگاه بر آن جوابی نخواهیم یافت مگر با تقیه!! وما علینا إلا البلاغ.....

مبحث پنجم ازدواج موقت

شاید خالی از لطف نمی بود تا نام این مبحث را " زن ازدیدگاه تشیع " می گذاشتیم، اما منصرف شدم چون دیدم همه روایاتی که کتب نقل کرده اند، به رسول اکرم -صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین و امام صادق و دیگر ائمه -علیهم السلام- نسبت داده شده است، بنابراین نخواستیم که آنها مورد طعن قرار گیرند، چونکه در روایات آنقدر زشتی بچشم میخورد که حتی فردی از ما حاضر نیست آنرا برای خودش روا دارد، چه رسد به اینکه اینگونه سخنان زشت را به پیامبرگرمی -صلی الله علیه و آله- و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نسبت داده شود. از صیغه یا ازدواج موقت بسیار استفاده سوء به عمل آمده، و از این راه بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است، لذا می بینیم که خیلی ها خواهشات خودشان را در زیر پوشش ازدواج موقت و به اسم دین ارضا می کنند، گویا به گمان خودشان به این آیه کریمه عمل می کنند که: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (النساء: ۲۴) روایات زیادی در ترغیب صیغه آورده اند، و پاداش و ثواب! بسیاری جعل کرده اند و برای کسی که به آن عمل نکند عذاب و عقوبت! سختی در نظر گرفته اند، بلکه چنین شخصی را مسلمان بحساب نمی آورند!

شرط ایمان

شیخ صدوق از امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت می کند که فرمودند: (إِنَّ الْمُتَعَةَ دِينِي وَدِينِ آبَائِي، فَمَنْ عَمِلَ بِهَا عَمِلَ بِدِينِنَا وَمَنْ أَنْكَرَهَا أَنْكَرَ دِينِنَا وَاعْتَقَدَ بغير دِينِنَا) یعنی صیغه دین من و دین پدران من است کسی که به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و کسیکه آنرا انکار کند دین ما را انکار کرده و به دین دیگری غیر از دین ما معتقد شده

است. (من لا يحضره الفقيه ۳/۳۶۶) ملاحظه فرمایید که بنابراین روایت هر کس متعه نکند، یا آنرا قبول نداشته باشد کافر است.

ثواب صیغه

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا صیغه ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصودش از آن رضای خدا باشد، در ازای هر کلمه ای که با او صحبت کند یک نیکی برایش نوشته می شود و هر باریکه به او نزدیک شود خداوند گناهی را از او میبخشد، و هرگاه غسل کند به اندازه قطرات آبی که بر بدنش ریخته خداوند گناهایش را می آمرزد. (من لا يحضره الفقيه ۳/۳۶۶). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من تمتع بامرأة مؤمنة كأنما زار الكعبة سبعين مرة» کسی که یک مرتبه با زن مسلمانی صیغه کند گویا هفتاد مرتبه خانه کعبه را زیارت کرده است دقت کنید، آیا واقعا یک مرتبه صیغه کردن، ثواب هفتاد زیارت کعبه را دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من تمتع مرة أمن من سخط الجبار» کسی که یکبار صیغه کند از غضب خدای جبار در امان می ماند و کسی که دو بار صیغه کند با ابرار محشور میگردد و کسیکه سه بار صیغه کند در بهشت دوشادوش من خواهد بود. (من لا يحضره الفقيه ۳/۳۶۶)

ارتقای درجه

آقای فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که: فرمودند کسی که یک مرتبه صیغه کند به مقام امام حسین علیه السلام میرسد و کسی که دو مرتبه صیغه کند به مقام حضرت امام حسن علیه السلام می رسد، و کسی که سه مرتبه صیغه کند به درجه مولا علی علیه السلام می رسد، و کسی که چهار مرتبه صیغه کند به درجه من می رسد. دقت کنید که طبق این روایت اگر یک انسان یک مرتبه صیغه کند ارتقاء درجه میکند و به مقام شامخ امام حسین علیه السلام می رسد، و اگر دو بار سه بار و چهار بار صیغه کند به ترتیب درجات امام حسن و امیر المؤمنین و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را کسب می کند. آیا مقام و منزلت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار تا این حد آسان است که با چنین فعلی بدست آید؟ حتی اگر این صیغه کننده از نظر ایمانی به مرتبه بلندی رسیده باشد آیا ممکن است درجه او به امام حسین یا برادر یا پدر یا جد بزرگوارش برسد. منزلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه - علیهم السلام - بسیار بالاتر و ارزشمندتر از آن است که کسی بتواند به آن دسترسی پیدا کند هر چند که از نظر ایمان و عمل ترقی کند. حتی صیغه کردن با زنان هاشمی یعنی زنان اهل بیت - علیهم السلام - را جایز شمرده اند. (تهذیب طوسی ج ۲ / ۱۹۳). زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند، در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند. آقای کلینی صیغه کردن را حتی برای یک بار مضاجعت! نیز جائز شمرده است. (فروع کافی ج ۵ / ۴۶۰)

سنّ صیغه

این را هم بدانید که برای زن صیغه شونده شرط نیست که به سن بلوغ رسیده باشد، بلکه دختر ده ساله! را نیز می توان صیغه کرد! از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: دختر کوچک را هم می توان صیغه کرد؟ فرمودند: بله، مگر اینکه خیلی کوچک باشد که فریب بخورد، پرسیده شد: در چه سنی فریب نمی خورد؟ فرمود: در ده سالگی. (فروع کافی ۵ / ۴۶۳) و تهذیب (۷ / ۲۵۵). در این روایت که به امام صادق - علیه السلام - نسبت داده شده حداقل سن صیغه ده سال در نظر گرفته شده ولی بنده می گویم بعضی ها معتقدند که دختر شیر خوار را نیز می توان صیغه کرد.

- فتوای امام خمینی در مورد سن صیغه -

امام حتی صیغه کردن با دختر شیرخوار را نیز جایز می دانستند، لذا فرموده اند: نزدیکی با زوجه قبل از تمام شدن نه سال جایز نیست و اما سایر لذت ها مانند لمس نمودن با شهوت و بغل گرفتن و تفحیذ (میان ران گذاشتن آلت) حتی در شیرخوار اشکالی ندارد!! (تحریر

الوسیله جلد سوم با ترجمه فارسی مسأله ۱۲. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم)

تحریم صیغه

واقعیت این است که صیغه در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آنرا بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید، اما آنچه در نزد شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را خلیفه دوم، عمر بن خطاب رضی الله عنه حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر حرام بودن آنرا اعلان فرموده اند، در اینجا به چند روایت در تحریم صیغه اشاره میکنیم.

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: (حرم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم خیبر لحوم الحمر الأهلیة و نکاح المتعة) حضرت علی روایت میکنند که پیامبر خدا در روز جنگ خیبر گوشت خر اهلی و نکاح متعه را حرام اعلام کردند. (تهذیب ۱۸۶/۲، استبصار ۱۴۲/۳ و سائل الشیعة ۴۴۱/۱۴).

۲. از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: " آیا مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج میکردند؟ فرمودند نخیر. (تهذیب ۱۸۹/۲).

طوسی در توضیح این روایت می فرماید: منظور از سؤال نکاح دائم نیست بلکه ازدواج موقت است، لذا این روایت را در باب متعه آورده است. بدون شک این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع بشمار میآید، و امیر المؤمنین علیه السلام حکم تحریم آنرا از خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده است، پس امیر المؤمنین نیز از روز خیبر حکم حرام بودن صیغه را دانسته و ابلاغ فرموده است، و بقیه ائمه علیهم السلام نیز بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده اند، اینجاست که مابین دو امر متضاد قرار میگیریم از یک سو روایات صریح و روشن که حرمت متعه را ثابت میکند و از سوی دیگر روایاتی که باز هم به ائمه علیهم السلام منسوب است و عمل و بلکه ترغیب به آنرا ثابت می کند، پس مسلمان باید چه کند!؟

حقیقت این است که متعه حرام است چنانکه نقل صریح امیرالمؤمنین آنرا حرام ثابت میکند و اما روایات متناقضی که به ائمه علیهم السلام منسوب است درست نیست بلکه همه اینها روایاتی است که به نام آنان جعل شده است، چگونه ممکن است چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا حرام فرموده و امیرالمؤمنین این حکم را نقل کرده آنها با او مخالفت کنند، در حالی که ائمه علم خود شان را از همین منبع گرفته اند، نسل در نسل این علم به آنها منتقل شده است پس ممکن نیست ائمه به چیزی امر کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع فرموده است، اگر امام صادق علیه السلام حکم حرام بودن متعه را نمی دانست نمی فرمودند: نکاح بدون شاهد درست نیست. بویژه اینکه سؤال اختصاصا در باره متعه است، و ابو جعفر طوسی چنانکه ذکر کردیم آنرا درباب متعه آورده است.

بدعت گذار کیست؟

پس ناممکن است که امام صادق علیه السلام و ائمه قبل و بعد از ایشان چیزی را حلال کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا حرام کرده است، یا نعوذ بالله بدعتی پدید آورند که در عهد رسول خدا نبوده است. بنابراین مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می کند یک حرف آن از ائمه علیهم السلام ثابت نیست بلکه دشمنان قسم خورده اسلام که منظور شان بد نام کردن اهل بیت - علیهم السلام - و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده اند، و إلا چگونه باید توجیه کرد که هر کس متعه نکند کافر است!، در حالی که حتی از یکی از ائمه اطهار و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند، یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند، آیا نعوذ بالله آنها دین دیگری غیر از دین اسلام داشته اند. پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی توانند باشند و إلا نعوذ بالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت میشود.

یک پارادوکس

کلینی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: زنی نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت (من زنا کرده ام عمر رضی الله عنه دستور داد سنگسار شود، به امیر المؤمنین علیه السلام خبر رسید، پرسید چگونه زنا کردی؟ گفت به صحرا رفته بودم خیلی تشنه شدم، از یک اعرابی آب خواستم گفت تا مرا ارضا نکنی آب نمی دهم، وقتی خیلی تشنه شدم و ترسیدم هلاک شوم مجبوراً به خواسته او تن دادم، امیر المؤمنین فرمود (تزووج و رب الکعبه) قسم به پروردگار کعبه این ازدواج است! (فروع الکافی ۱۹۸/۲) همچنانکه روشن است متعه یا صیغه با رضایت و خشنودی طرفین انجام می گیرد، اما در این روایت زن مجبور است، و برای آنکه جان خودش را نجات دهد به چنین کاری تن در می دهد، پس اینکه در حکم زنا نیست که از عمر رضی الله عنه بخواهد او را سنگسار کند!، عمر رضی الله عنه هم فوراً دستور صادر کند! جالب اینجاست که روایت تحریم متعه را در خبیر خود امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند باز چگونه این روایت را به ایشان نسبت داده اند؟

بعضی از مفاسد صیغه

این عمل مخالف با نصوص شرعی است، زیرا که این به مثابه حلال کردن چیزی است که خداوند آنرا حرام کرده است. این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه - علیهم السلام - منسوب گردد در حالی که در این روایات آنقدر توهین نسبت به آنان روا داشته شده که اگر کسی ذره ای ایمان در دل داشته باشد جرأت چنین اهانتهایی را به آنان ندارد. در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده، که این خود برای ریشه کن کردن بنیاد خانواده کافی است، در این صورت هیچ مردی نمی تواند به همسرش اعتماد کند، چون هر زمانی ممکن است او با مرد دیگری صیغه کند، این جنایت آنقدر بزرگ است که ابعاد آنرا نمی توان تصور کرد، اگر مردی بداند که همسرش با مرد دیگری صیغه کرده و اکنشش چه خواهد بود؟! پدران و دیگر اولیای خانواده نیز نمی توانند بر دختران باکره شان مطمئن باشند، چون ممکن آنان

بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی صیغه شوند، و چه بسا ناگهان پدر متوجه میشود که دخترش قبل از ازدواج حامله است چرا و چگونه؟ نمی داند، آنچه مشخص است این است که از یک مرد حامله شده، اما او گذاشته و رفته! چون با چنین وضعی احساس مسئولیت ندارد. اکثر آقایانی که صیغه می کنند برای خودشان اجازه میدهند با آبروی مردم بازی کنند اما اگر کسی برای صیغه با دختر یا یکی از نزدیکانشان با آنان صحبت کند، هرگز موافقت نخواهند کرد و راضی نخواهند شد، چونکه این ازدواج! را مثل زنا می دانند و آنرا برای خودشان باعث ننگ و عار می پندارند، اگر واقعا صیغه حلال و تا این حد باعث اجر و ثواب و بلکه شرط ایمان است پس چرا حاضر نمی شوند بقیه مردم با دختران آنان صیغه کنند؟! صیغه نه گواه دارد و نه اعلان، و نه رضایت سرپرست زن شرط است، و نه هم زن از مردی که او را صیغه کرده میراث می برد، بلکه صرفا او یک متاع کرایه ای است چنانکه این دیدگاه را به امام صادق علیه السلام منسوب کرده اند. صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده تا اینکه هر فسق و گناهی را به دین بچسبانند، که در نتیجه آبروی دین و دینداران به تاراج رفته است. از خلال آنچه ذکر کردیم به مضرات و مفسدات دینی و اجتماعی و اخلاقی صیغه میتوان پی برد، به همین دلیل صیغه حرام گردیده است، اگر در آن خیر و مصلحتی می بود حرام نمی شد، علت اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام آنرا حرام کرده اند همین مفسدات و مضراتی است که آشکارا در آن بیچشم می خورد.

صیغه از دیدگاه قرآن

آیه اول

﴿وَلَيْسَتَعَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَتَّخِذُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ﴾ (النور: ۳۳) کسانی که به ازدواج دسترسی ندارند باید صبر کنند و خودشان را پاک نگهدارند تا وقتی که خداوند از فضل خودش آنان را غنا بخشد. پس علاج این است که انسان صبر کند و خودش را از آلوده کردن به چیزهای دیگر پاک نگهدارد تا خداوند شرایط ازدواجش را میسر کند،

اگر صیغه حلال می بود دیگر لزومی نبود که به استعفاف و انتظار امر کند آشکارا می فرمود صیغه کنید.

آیه دوم:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْنَتِكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرٍ مُسْفِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَحْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (النساء: ۲۵) و هر کس از شما توانانی مالی نداشته باشد که بازنانی آزاد و مؤمن ازدواج کند - بهتر است - باملک یمینهایتان از کنیزان مؤمن تان ازدواج کند و خداوند به ایمان شما داناتر است همه از یکدیگرید پس با اجازه سرپرست شان با آنان ازدواج کنید و مهرهایشان را به وجه پسندیده به ایشان بدهید در حالیکه پاکدامنان غیر پلید کار باشند و دوست گیران نهانی نباشند، آنگاه چون ازدواج کردند اگر مرتکب کار ناشایستی - زنا - شدند مجازات آنان به اندازه نصف مجازات است که بر زنان آزاد مقرر است، این حکم - ازدواج با کنیزان - برای کسی از شما است که از آلائش گناه بترسد و شکیبایی - و پاکدامنی - پیشه کردن برایتان بهتر است و خداوند آمرزگار مهربان است. پس خداوند حکیم در کلام پاکش کسانی را که به علت کمبود امکانات به ازدواج دسترسی ندارند دستور داده باکنیزها ازدواج کنند اگر به آن هم دسترسی نداشتند صبر کنند، اگر متعه حلال می بود چرا در اینجا به عنوان آسانترین راه حل که هر کس در هر شرایطی می تواند به آن دسترسی داشته باشد طرح نگردید؟!.

رأی امام صادق علیه السلام

ائمہ - علیہم السلام - این واقعیت را به خوبی می دانستند و در پرتو همین واقعیت و فهم عمیقی که از قرآن داشتند ارشادات و فرمایشاتشان در تحریم متعه صریح و روشن است. عبدالله بن سنان میگوید از امام صادق علیه السلام درباره متعه پرسیدم فرمودند: (لا تُدْثَسُ نَفْسُكَ بِهَا) نفس خود را با آن کثیف مگردان. (بحار الانوار ۱۰۰ / ۳۱۸) اگر متعه حلال میبود و اینقدر فضیلت! میداشت و شرط ایمان میبود (و اعتقد بغیر دیننا) چرا امام صادق علیه السلام چنین تعبیری از آن بفرمایند؟ حضرت به این نیز اکتفا نکردند بلکه با صراحت حکم حرام بودن آنرا بیان فرمودند: از عمار روایت است که گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: (قد حرمت علیکم المتعة) تحقیقا متعه بر شما حرام شده است. (فروع کافی ۴۸/۲، وسائل الشعیة ۱۴ / ۴۵۰). علاوه بر آن امام صادق علیه السلام اصحاب خودشان را همواره سرزنش می کردند واز صیغه کردن بر حذر می داشتند لذا می فرمودند: آیا یکی از شما خجالت نمی کشد که در جای پنهان و شرم آوری دیده شود آنگاه این کردار ناپسند او به حساب برادران و یاران صالح و نیکو کارش گذاشته شود؟! (فروع کافی ۴۴/۲، وسائل الشیعة ۱۴ / ۴۵۰).

رأی امام رضا علیه السلام

هنگامیکه علی بن یقظین از امام رضا علیه السلام درباره متعه پرسید جواب دادند: (ما أنت وذاك؟ قد أغناك الله عنها) تو را با متعه چه سروکاری است خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است. (فروع کافی ۴۳/۲، وسائل الشعیة ۱۴ / ۴۴۹) آری خداوند مردم را با ازدواج شرعی از متعه بی نیاز کرده است، لذا ثابت نشده که کسی با زنی از اهل بیت علیهم السلام صیغه کرده باشد، اگر حلال می بود و اینقدر فضیلت! و ثواب! می داشت آنها حتما اینکار را می کردند.

رأى امام باقر عليه السلام

وقتی عبد الله بن عمیر به امام باقر عليه السلام گفت: (أيسرّك أن نساءك وبناتك وأخواتك وبنات عمك يفعلن؟ - أي يتمتعن - فأعرض عنه أبو جعفر عليه السلام حين ذكر نساءه وبنات عمه). آیا خوشحال می شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت اینکار را بکنند؟! یعنی متعه کنند، امام باقر عليه السلام وقتی این را شنیدند چهره خود شان را برگرداندند. (فروع کافی ۴۲/۲، تهذیب ۱۸۶/۲)

افتراء به ائمه عليهم السلام

مثلا طوسی روایت می کند که از امام باقر عليه السلام پرسیده شد: «الرجل يحل لأخيه فرج جاريتيه؟ قال: نعم لا بأس به، له ما أحل له منها» آیا ممکن است کسی فرج کنیزش را برای برادرش حلال کند؟ فرمود: بله، اشکالی ندارد، هر چه برای او از آن حلال بوده برای برادرش نیز حلال است. (الاستبصار ۱۳۶/۳) کلینی و طوسی از محمد بن مضارب روایت می کنند که گفت: امام صادق عليه السلام به من فرمودند: «يا محمد خذ هذه الجارية تخدمك وتصيب منها، فإذا خرجت فارددها إلينا» یعنی این کنیز در اختیار تو باشد هم خدمت ترا می کند و هم خود را با او ارضا میکنی! هر وقت خواستی بروی او را به ما برگردان! (فروع کافی ۲۰۰/۲، استبصار ۱۳۶/۳)

مشروعیت لواط

قضیه تا همین جا تمام نمی شود، در روایاتی که در این باب در کتب اهل تشیع یافت میشود لواطت با زن را نیز جایز شمرده اند (العیاذ بالله) و بدتر آنکه این روایات را به اهل بیت علیهم السلام منسوب کرده اند. بطور مثال:

۱. طوسی از عبد الله بن یعفور روایت می کند که:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم اگر مردی از "دُبْر" بازن نزدیک شود چه حکمی دارد؟ فرمودند: (لَا بَأْسَ إِذَا رَضِيَتْ) اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد! گفتم: پس معنی آیه کریمه ﴿فَاتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ (البقرة/۲۲۲) چیست؟ فرمودند: این در صورتی است که فرزند خواسته باشند. فرزند از جایی بخواهید که خداوند به شما دستور داده است لذا خداوند میفرماید: ﴿نَسَأُكُمْ حَرَّتُ لَكُمْ فَاتُوا حَرَّتَكُمْ أَيْ شَعْتُمْ﴾ (البقرة/۲۲۲)

۲. طوسی از موسی بن عبد الملک از مردی روایت میکند که گفت:

از امام رضا پرسیدم که اگر مردی از عقب در دبر زن به او نزدیک شود چه حکمی دارد؟ فرمودند: (أَحَلَّتْهَا آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ) آیه ای از کتاب خدا آنرا حلال کرده است از قول حضرت لوط علیه السلام که فرمود: ﴿هَتُوْلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ (هود/۷۸) او می دانست که آنها فرج را نمی خواهند. (الاستبصار ۲۴۳/۳)

۳. طوسی از علی بن الحکم روایت میکند که گفت:

از صفوان شنیدم که میگفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: یکی از مخلصین شما میخواهد از شما مسأله ای پرسد اما خجالت میکشد فرمود: مسأله چیست؟ گفت: آیا جایز است که کسی در دبر با همسرش نزدیکی کند؟ فرمود: بله جایز است. (الاستبصار ۲۴۳/۳)

مخالفت با نص قرآن

۱. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ﴾ (البقرة: ۲۲۲) «از تو در باره عادت ماهانه [زنان] می پرسند، بگو: «آن، رنجی

است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند». اگر نزدیکی با همسر در دبر جایز می بود خداوند فقط دستور دوری کردن از فرج را صادر می فرمود و می گفت: ﴿فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾ (البقرة: ۲۲۲) در حال حیض از نزدیک شدن به فرج همسر خوداری کنید اما چونکه نزدیکی به "دبر" حرام است

خداوند مطلق فرمود: ﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ﴾ (البقرة: ۲۲۲) و به زنان نزدیک نشوید، آنگاه خداوند بیان فرمود که مرد چگونه به همسرش نزدیک شود ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ (البقرة: ۲۲۲) هرگاه آنان پاک شدند از همان راهی که خداوند به شما دستور داده به آنان نزدیک شوید".

۲. ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْى شِئْتُمْ﴾ (البقرة: ۲۲۳) «همسران شما برای شما کشتزارند، هر طوری که خواستید می توانید به کشتزار خود نزدیک شوید» و کشتزار جایی است که از آن امید فرزند میرود.

خلاصه گفتار

پس هر مسلمان عاقلی به درستی میدانند که صیغه حرام است و بدلیل مفسد و مضرات بسیاری که در پی دارد و به دلیل مخالفتش باقرآن و سنت، و سیرت و اقوال ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به هیچ عنوان قابل تحمل و توجیه نیست، با توجه به آنچه عرض کردیم نصوصی که گویا از فضائل و ثواب متعه سخن می گویند همه جعلی و قلبی است که هیچ ارزش شرعی نمیتواند داشته باشد چونکه باقرآن و سنت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عمل ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و عقل و فطرت سالم تضاد آشکار دارد، فقط تصور آن برای نفرت و انزجار از چنین عمل پلیدی! کافی است. دین اسلام آمده است که به فضائل ترغیب کند و از رذایل باز دارد و مصالحی که زندگی انسانها بر اساس آن استوار گردیده و رونق می یابد را ترسیم و تقویت کند، و صیغه بدون شک نه تنها بر قیام و توانمندی پایه های زندگی کمک نمی کند، که آنرا سست تر و ناتوان تر می کند و بر فرض اگر یک مصلحت آنی برای یک فرد تأمین کند مفسد بیشمار دیگری را پدید می آورد که پیامدهای منفی آن کل جامعه را دچار سستی و ورشکستگی می گرداند. امید است در این گفتار اندک قبح وزشتی این مسئله برای شما خواننده عزیز روشن شده باشد. و ما علینا إلا البلاغ.....

مبحث ششم

توسل

تعریف اولیه

اسلام، روح مردم را از این عقاید در صدر اسلام پاک گردانید بطوریکه مردم پس از چندی خالق یکتای خود را شناختند و به جانب پروردگار خویش رو نهاده، از پرتو درخشان هدایتش راه جستند و پا در راه روشن و بدون انحرافش گذاشتند و هیچ راه دیگری را اختیار نکرده و از هیچ - ظاهراً - قدرتمندی استمداد و استعانت نکردند؛ زیرا دانستند که این قدرتهای دروغین زمینی، همه ناتوان و ضعیف و فانی هستند و تنها قدرت حقیقی و ابدی، و تنها راه راستین، از آن خداست و بس؛ چون دیگر ایمان دارند که همه اینها به دست خداست. با اتکاء و توکل به قدرتش، با جانمایی پاکیزه و دلهایی قوی بر روی زمین با شیوه انسانی به زندگی خویش ادامه دادند و این چنین بود که اسلام پیشروی کرد. با پیشروی اسلام، مردم به سوی پروردگار خویش رفته، و تنها توجه خود را به او معطوف ساختند و با اتکاء به قدرتش، نیروی خود را با تمام نیروها و افراد بر روی زمین برابر دیدند؛ چون پی بردند که همگی مخلوق خدا، همگی نیروی خود را از او گرفته‌اند. بالاخره با روی آوردن به پروردگار خویش، دیگر آن رسم وساطت و بت پرستی برفتاد و بیرق «لا إله إلا الله» افراشته گردید. اما - با کمال تأسف - در میان توده‌های مسلمانان امروزی، شیوه‌هایی از پرستش و عبادت را ملاحظه می‌کنیم و مسلک‌هایی در بینشان رواج و شیوع یافته که به طور خطرناکی بر فساد و گمراهی عقیده و تفکر، و نابسامانی مقصود و مأوای فکری‌شان دلالت می‌کند. ما می‌خواهیم بی‌پروا از این بیماری و علت آن پرده برداریم و اندک مسامحه‌ای را روا نداریم؛ زیرا کوچکترین خلل و کاستی در پایه‌های توحید، در واقع به معنای راه یافتن جاهلیت و تباهی به مرکز رهبری فکری و عقیدتی این دین، و یگانه‌عامل و

انگیزه هدف و مبدأ و منتهای این دین است. به عنوان مثال، مشاهده می‌کنیم که هر روز هزاران نفر به زیارت آرامگاه افراد صالحی می‌روند و از آنان اعمالی سر می‌زند که جز «عبادت» نام دیگری را نمی‌توان بر آنها گذاشت، در حالی که بیشترشان از اسلام چیزی نمی‌دانند و اگر چنانچه برای انجام یک وظیفه دینی صحیح - همچون جمع‌آوری زکات، کمک به فقراء و یتیمان و... - خوانده شوند، با تنفر می‌گریزند! اگر چه در روی آوردن به خرافات و اباطیل، پروانه‌وار به سوی شمع هجوم می‌آورند و بلکه سریعتر از پروانه، بدانها روی می‌آورند و به دور آن می‌چرخند! کافی است که بدانید، آنهایی که می‌آیند تا در کنار ضرایح آنان، به نذرهای خود وفا کنند و دعا و نیایش نمایند، برای چه کسی نذرها را به جای می‌آورند و چه کسی را در دعا و درخواست خود می‌خوانند و از چه کسی استمداد و استعانت می‌جویند و به چه کسی متوسل می‌شوند و برای چه کس طواف و اعتکاف می‌کنند؟! آری! در بادی امر، برای فلان بزرگ دین! وقتی با آنان مجادله می‌کنیم، می‌گویند: این نذرها و دعاها برای خداست، اما به وسیله این کس و از راه او! بیشترشان می‌گویند: ما خدا را نیکو و برتر می‌شناسیم و خالق همه چیز، قادر بر هر کاری، از تمام مخلوقات برتر و بالاتر می‌دانیم، و این هم می‌دانیم که این افراد شایسته، بندگان او هستند. کاری که تنها ما می‌کنیم فقط این است که می‌خواهیم از این طریق به خدا برسیم، و به وسیله بندگان صالحش - که نزد خدا مقرب و آبرومند در گاهش هستند - به او تقرب جویم! این کلامشان به فرض اینکه درست و راست باشد، و حقیقتاً چنین پندار و عقیده‌ای داشته باشند، اما این عقیده اصلاً در اسلام وجود ندارد و آن را نادرست می‌داند؛ زیرا خداوند - سبحان - از ما نخواسته که دیگران را با خود به حضورش بیاوریم تا اعمال نیک ما را - همچون نذر و دعا و طواف و اعتکاف و... - را به حضورش عرضه کنند، یا برای ما از لغزشها و گناههایمان طلب استغفار نمایند. قرآن کریم، این چنین از دست دادن توحید و تباهی‌اش را مورد تهدید قرار داده و تفسیح می‌کند: ﴿وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَتُّؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ۖ﴾ ^(۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي

لَنَأْتِيَنَّكَ مِنَ بَيْنِ يَدَيْهِ لَئِن لَّمْ يَظْهَرِ عَلَيْكَ فَسَوْفَ يَبْهَتُونَكَ مِنْ أَخْفَىٰ ظَهْرِكَ فَتَمُوتُ فَتَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱۸۷﴾ (الفرقان/۱۷-۱۸) «و [یاد کن [روزی را که آنان را با معبودانی که به جای خدا می پرستیدند، محشور می کند، پس [به آن معبودان] می گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟ می گویند: منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم و لیکن، آنان و پدرانشان را (از نعمتها) برخوردار نموده‌ی، تا آنجا که یاد و ذکر (تو و عبادت) را فراموش کرده‌اند و هلاک گشته‌اند!.. آری! به راستی یاد و ذکر خدا و توحیدش را نیز - که مبنای ذکر خداست - فراموش کردند. پس برای دفاع از این افراد جاهل کافی نیست که گفته شود: آنان خدا را می‌شناسند و می‌دانند که تنها، او اجابت‌کننده هر خواسته و حاجتی است و عامل و انگیزه هر عفو بخششی است و می‌دانند که غیر او مالک هیچ چیزی نیستند؛ زیرا این معرفت و شناخت، وقتی شایسته و قابل قبول است که تنها خدا - و تنها او - مورد دعا و توجه قرار گیرد و فقط به سوی او روی آورده شود و اخلاص کامل از آن او باشد؛ چنانچه این گونه معرفت را مشرکین جاهلی نیز داشته‌اند»، اما قابل قبول نبود: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۗ﴾ (یونس/۳۱) «بگو: چه کسی از آسمان به شما روزی می‌رساند؟ چه کسی بر گوش و چشمها تواناست؟ چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ چه کسی امور را تدبیر می‌کند؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!..» با وجود اینکه صراحتاً می‌گویند: همه اینها در دست خداست، و جوابشان خدای یگانه است، ولی این مشرکین با گفتن این قول، مؤمن به حساب نیامده‌اند؛ زیرا ایمان حقیقی به خدا نداشته‌اند. اگر به حقیقت خدا را می‌شناختند، چیزی را که از صفات و شؤون اوست به او مربوط می‌ساختند و به دیگری نسبت نمی‌دادند. به همین دلیل است که قرآن در خطاب به آنان، بلافاصله چنین ادامه می‌دهد: ﴿فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنِّي تُصَرِّفُونَ ﴿۱۸۸﴾ كَذَلِكَ

حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۲﴾ (یونس ۳۲-۳۳) «پس بگو: (حال که به تمام این چیزها اقرار می کنید) چرا (تنها خدا را عبادت نمی کنید و فقط از او نمی ترسید؟! آن، خداست که پروردگار حقیقی شماست (و اوست که چنین است که خود قبول دارید. پس پرستش او نیز حق است و پرستش غیر او، باطل). آیا سواى حق جز گمراهی است»؟

پس چگونه از راه به در برده می شوید؟! همانگونه فرمان پروردگار تو درباره کسانی که سرپیچی می کنند، صادر شده است که ایمان نمی آورند. این مردم ناآگاه، وقتی که برای زیارت قبوری که استخوانهای بعضی از بندگان خدا را - که از هیچ چیز خبر ندارند! - در بردارند، بار و بُنه می بندند و به هنگامی که نذورات و دعاها و نیازهای خویش را متوجه کسانی می کنند که آنان را دروازه ورود به بارگاه الهی می پندارند، به راستی در حق این دین، ظلم بس بزرگی را مرتکب می شوند و هر اندازه اعمالشان را از هر جهت بررسی می کنیم، در آن چیزی نمی یابیم که هرگز دل مؤمن بدان آرامش یابد و بدان راضی شود. ما می بینیم که مسلمانان امروزی با فاسقترین افراد، بنای صداقت و دوستی و پیمان می گذارند و گاهی با والدین خود که زنده اند، قطع رابطه و صلۀ رحم می کنند، اما با حرارت و جدیت خاص و شادابی هر چه تمامتر برای زیارت قبری از قبور صالحان، کیلومترها راه می رود، و نه برای اینکه برای او دعای خیر کند و از خداوند بخواهد که صاحب قبر را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد، و نه اینکه خود متذکر شود و به یاد مرگ و روز محشر بیفتد، بلکه بدان جهت به آنجا می رود و این همه زحمت را متحمل می شود تا از صاحب قبر، نیازها و حوایج دنیا و آنچه را بدان محتاج است، طلب کند و دعا و نذر و قربانی و صدقه و... را متوجه اش سازد. آیا به راستی این گمراهی نیست؟!

تعظیم قبور صالحان

یکی از کارهای شرک آمیز مسلمانان امروزی، ساختن بارگاه بر روی قبور صالحین و تعظیم آن است. باید دانست که بنای ساختمان و گنبد و بارگاه بر قبور صالحان و نیکمردان،

عادتی است قدیمی که پیشینه دیرینه دارد. در میان مردم کم نبودند کسانی که گنبد و بارگاه را با هدف تعظیم و بزرگداشت صاحب قبر، بنا می نمودند. البته درجات این بزرگداشت با هم متفاوت بود و گاهی به تقدیس و عبادت آنها می انجامید. بررسی تاریخ بت پرستی نشان می دهد که در آغاز، بنای قبور و ضرایح را به خاطر یادبود شخصیتها نگاه می داشتند، اما کم کم به تقدیس و عبادت آنها منجر می شد. قرآن کریم نیز چیزهایی را ذکر نموده که بر شیوع و رواج این عادت در بین امتهای پیشین دلالت دارد؛ به عنوان مثال در داستان کعبه می خوانیم: ﴿فَقَالُوا أَبْنُؤُا عَلَيْهِمُ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿۲۱﴾ (الکعبه/۲۱) «گروهی گفتند: بر (محل دفن) ایشان دیوار و بنایی درست می کنیم، و پروردگارشان آگاهتر از (هر کس به) وضع ایشان است. برخی دیگر که اکثریت داشتند، گفتند: بر (محل دفن) ایشان مسجدی می سازیم».

ساختن مسجد و بارگاه بر سر قبور صالحان - مثل ساختن مجسمه ها و تمثالها برای احترام و یادبودشان - به خاطر دلالت بر انگیزاننده ای که همچون مجسمه ها و تندیسها دارند، شدیداً حرام و ممنوع اعلام شده است؛ زیرا انسانها - همچون قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَام سنگهایی را که برای یادآوری و تعظیم بزرگان و افراد صالح ساخته و تراشیده بودند و کم کم مورد پرستش خویش قرار می دادند - مساجد و بناهایی را که بر قبور صالحان برپا کرده بودند، به تدریج مورد تقدیس قرار دادند و با در و دیوار آن، درست مثل بتها و مجسمه هایی که مشرکان با آن رفتار می کردند، عمل نمودند. زمانی که اسلام آمد، با این دو مظهر از مظاهر شرک و بت پرستی به شدت جنگید و در محو و نابودی این اعمال مسخره که سرانجام به شرک می انجامد، شدت عمل به خرج داد. به طوری که دیدیم که در فتح مکه، چگونه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را مأمور ساخت و به وی امر کرد همه بناهایی را که بر روی قبور ساخته اند، با زمین یکسان سازد و تمام بتها و مجسمه ها را بشکند و نابود سازد. چنانچه علی - رضی الله عنه - خود می گوید: «بعثني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إلى المدينة في هدم القبور وكسر الصور». «رسول خدا ﷺ مرا به شهر برای خراب کردن مقبره‌ها و شکستن مجسمه‌ها و بتها فرستاد». «ابوالهیاج الاسدی» نیز می‌گوید: «قال لی علی بن ابی طالب: ألا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله ﷺ أن لا أَدع تماثلاً إلا طمسته ولا قبرا مشرفا إلا سويته». «علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه به من فرمود: آیا تو را برای کاری نفرستم که رسول خدا ﷺ مرا بدان کار فرستاد؟! و آن اینکه هیچ تمثال و مجسمه‌ای را ترک نکنم مگر اینکه آن را محو و نابود سازم، و هیچ قبر بلند و مشرفی را وانگذارم مگر اینکه آن را با خاک یکسان نمایم». می‌بینیم که رسول خدا ﷺ از نظر گمراه ساختن، ضریح‌های بلند قبور، و بتها و مجسمه‌های نصب شده را با هم برابر دانست و یکسان قرار داد و به ویرانی هر دو، با هم دستور داد. پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رحلتش، در بیان سفاهت اُمتهای گذشته که قبور انبیاء و افراد برگزیده الهی را مسجد و پرستشگاه خود قرار می‌دادند و پرهیز از تقلید و پیروی‌شان، چنین فرمود: «إن من كان قبلکم كانوا يتخذون قبور أنبيائهم مساجد ألا فلا تتخذوا القبور مساجد إني أنهاكم عن ذلك». «هان! کسانی که قبل از شما بوده‌اند، قبور پیامبران‌شان را به صورت مساجد و معابد درآوردند. هان! هوشیار باشید که قبور را به صورت مساجد و عبادتگاهها درنیاورید. من به تأکید شما را از این کار نهی می‌کنم». و هم در بیماری رحلتش - به هنگام احتضار - رواندازی که بر رویش کشیده شده بود، از روی خود برمی‌داشت و این دعا را چندین بار تکرار فرمود. انگار شری را که از این راه، عقاید مردم را تهدید می‌کرد، احساس کرده بود! لذا چنین دعایی را به درگاه خداوند - سبحان - عرضه داشت: «اللهم لا تجعل قبری وثنا يعبد، اشد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد». «پروردگارا! قبرم را بتی قرار مده که مورد عبادت و پرستش قرار گیرد. همانا غضب و خشم خدا بر قومی که قبور پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است!». ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «لا تجعلوا بيوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عيدا وصلوا علی فإن صلاتکم تبلغنی حیث کنتم». «خانه‌هایتان

را قبرستان نکنید، و بر قبرم عید و مراسم برگزار نکنید و محلّ رفت و آمد قرار ندهید، و بر من درود و صلوات بفرستید، همانا درود و صلواتان هر جا که باشید، به من می‌رسد (و لازم نیست به زیارت قبرم بیایید و در آنجا مراسم عید و اعتکاف برگزار کنید و در آنجا بمانید و صلوات بفرستید!) «ابویعلی» نیز از علی بن حسین علیهما السلام روایت کرده است که او مردی را دید در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای رفع مشکلاتش دعا می‌کرد. نزد او رفت و او را از این کار نهی نمود و گفت: آیا حاضر هستی سخنی را که پدرم از جدّم، و او هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، بشنوی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود: «لا تتخذوا قبری عيدا و لا بیوتکم قبورا فإن تسلیمکم یبلغنی حیث کنتم». «بر قبرم عید برگزار نکنید و محلّ رفت و آمد قرار ندهید، و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید. پس بر من سلام و درود بفرستید. سلام شما هر کجا که باشید، به من می‌رسد.» از جابر رضی الله عنه روایت شده که: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن تجصیص القبر و أن یقعد علیه و أن یبني علیه بناء». «پیامبر صلی الله علیه و آله از گچکاری و تزیین قبور، و نشستن بر آن و ساختن بنا و بارگاه بر روی آن نهی فرموده است.» از امام جعفر صادق علیه السلام نیز چنین نقل شده است: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله أن یصلی علی القبر أو یقعد علیه أو یبني علیه». «پیامبر صلی الله علیه و آله از اینکه بر قبری نماز بگزارند، یا بر آن بنشینند و یا بر آن بنا و ضریح بسازند، نهی فرموده است.» از موسی بن جعفر - رحمه الله - نیز روایتی آمده که چنین است: «سألت أبا الحسن عن البناء علی القبر والجلوس علیه هل یصلح؟ قال: لا یصلح البناء علیه ولا الجلوس ولا تجصیصه ولا تطیننه». «برادر موسی بن جعفر - رحمه الله - از او در مورد بنای بر قبور و نشستن بر روی آن پرسید که آیا این درست و سزاوار است؟ فرمود: خیر! سزاوار و صحیح نیست. بناء و ضریح بر قبور و نشستن بر آن و گچکاری و گلکاری و تزیین آن درست نیست.» اما مسلمانان امروزی، با وجود دلایل فراوانی که اسلام برای واقع نشدنشان در این محظور بیان داشته و ذکر کرده است - که ما تنها به چند روایت که در این مورد آمده‌اند، بسنده کردیم - تمام این دلایل را نادیده گرفته و بر قبور صالحان و بزرگان

دین، مساجدی ساخته‌اند و در برافراشتن و ساختن بناها و ضرایح و آرامگاههای مجلل و باشکوه و مزین، با هم به نزاع و مسابقه برخاسته و از همدیگر سبقت و پیشی می‌گیرند تا جایی که بر اسمهای بی‌مسمی - در جاهای دورافتاده! - نیز ضریحهایی ساخته شده و حتی بر لوحهای چوبین و جثه حیوانات نیز ساخته و پرداخته شده‌اند! شکی نیست که حکمت نهی کردن اسلام از بزرگداشت و تعظیم قبور، جلوگیری از گام برداشتن به سوی شرک است. چنان که در قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مشاهده می‌شود، غلو در صالحین آنها، تبدیل به اصنامی شد که عبادت می‌شدند. به همین جهت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال احتضار، مرتب دعا می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يعبد!». بسی جای تأسف است آنچه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهی فرموده، مسلمانانی که حتی شدیداً خود را معتقد و پایبند به اسلام نشان می‌دهند، مرتکب می‌شوند و بر قبور بعضی از افراد صالح خدا، مراسم برگزاری می‌کنند و در کنار آن به اعتکاف می‌نشینند، بر آنها ضرایح و بنا و قبه و بارگاه می‌سازند، تزیین و زینشان می‌دهند، بر آنها مسجد و گنبدهایی طلایی و تذهیب شده می‌سازند، چراغ و شمع روشن می‌کنند، در برابرشان خاضعانه ایستاده و احیاناً نماز می‌خوانند و نذر می‌کنند، انفاقها و صدقات خود را به حساب ضرایحشان واریز می‌کنند، در حالی که به زندگان - فقیر و نادر - چیزی از انفاقها و صدقاتشان تعلق نمی‌گیرد، و یا همچون کعبه پیرامون آن طواف می‌کنند، بر آن دست می‌کشند و می‌بوسند، و حتی در برابرشان خاشعانه و نیازمندانه، ایستاده و استغاثه نموده و ادای دیون و گشایش سختیها و شفای مریض و طلب فرزند و پیروزی بر دشمنان و... را می‌خواهند، و برخی هم خواسته‌ها و حاجات خویش را برای صاحب قبر، نه به صورت شفاهی، بلکه کتباً به صورت نامه!! روی کاغذ می‌نویسند و این چنین دچار شرک می‌شوند!

قربانی و نذر و طواف و اعتکاف، عبادت است

همچنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، تمام اعمال فوق عبادت محسوب می‌شوند و باید تنها برای خدا انجام گیرد که مسلمانان از این حقیقت غافل مانده‌اند و عبادت را فقط در نماز و

زکات و روزه و حج منحصر می‌دانند، در حالی که اگر به قرآن مراجعه کنیم، می‌فهمیم که قربانی و نذر و طواف و اعتکاف نیز در ردیف نماز و سجده و رکوع قرار گرفته‌اند:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ ﴿١٦٣﴾﴾ [الانعام/۱۶۲-۱۶۳] [بگو: همانا نمازم، عبادات و طاعات و مناسکم، (و بالاخره) زندگی و مرگم برای خداست و بس که پروردگار جهانیان است. هیچ شریکی ندارد و به همین امر، دستور داده شده‌ام]

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزَرَ ﴿٢﴾﴾ [الکوثر/۲] [پس تنها برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن] ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾﴾ [البقرة/۲۷۰] [هر چیزی را انفاق می‌کنید، یا هر نذری را که می‌دهید، بیگمان خداوند به آن آگاه است (و می‌داند که برای کیست و برای چیست؟! و ظالمان (همان کسانی که با شرک که ظلم بزرگی است، بر خود ستم کرده‌اند) را هیچ یار و یآوری نیست] ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢٦﴾﴾ [مریم/۲۶] [همانا من برای خدای مهربان نذر کرده‌ام که روزه بگیرم]

﴿وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾﴾ [الحج/۲۹] [و باید که تنها خانه خدا (خانه قدیمی و گرامی) را طواف کنند]

﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾﴾ [البقرة/۱۲۵] [و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم (و بر عهده ایشان گذاشتیم) که خانه‌ام را (از هر گونه شرک و پلیدی و آلودگی) برای (عبادت‌کنندگان و از جمله) طواف‌کنندگان و اعتکاف‌کنندگان و رکوع و سجودبرندگان (نمازگزاران) پاک و پاکیزه کنید]

﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (الحج/۲۶) [و برایم هیچ چیزی را شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و به پادارندگان نماز و رکوع‌کنندگان و سجود برندگان پاک گردان].

از علی رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لعن الله من ذبح لغير الله». «لعنت خدا بر کسی که برای غیر خدا قربانی کند!». از امام جعفر صادق -رضی الله عنه- نیز روایت شده است: «لا تطف بقبر».

غلو در افراد صالح

این مشکلات، همه به خاطر غلو است! اسلام، غلو در هر چیزی را نهی فرموده است. عده‌ای در مقام عیسی غلو و زیاده‌روی کردند تا جایی که او را فرزند خدا، یا یکی از سه تا، و یا همان خدا نامیدند. عده‌ای در مقام روحانیون و پیشوایان دینی شان - احبار و رهبان - غلو کرده و آنها را ارباب خود قرار دادند و عده‌ای... الخ به همین دلیل خداوند غلو را امری زشت و ناروا دانسته و اهل کتاب - و دیگران - را از آن برحذر داشته است: ﴿يَتَّهَلَّوْا الْكِتَابَ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (النساء/۱۷۱) [ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگوئید] ﴿قُلْ يَتَّهَلَّوْا الْكِتَابَ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (النساء/۷۷) [بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود زیاده‌روی و افراط نکنید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه اعراض منحرف گشته‌اند، پیروی نکنید]... به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از غلو در او و زیاده‌روی در مدح و تعظیمش نهی فرموده است: «لا تطرونی كما أطرت النصارى عیسی ابن مریم إنما أنا عبد فقولوا عبد الله ورسوله». «در حق من آن چنان غلو و زیاده‌روی نکنید، همانگونه که مسیحیان در مورد عیسی پسر مریم غلو کردند. همانا من

تنها یک عبد و بنده هستم، پس بگویید: بنده خدا و فرستاده‌اش». قرآن کریم نیز، رسول خدا ﷺ را - که دارای بالاترین درجات نزد خداست - به عبد و بشر یاد کرده است و در این مورد تأکیدات فراوانی آورده است. «نسائی» روایت می‌کند که: «ولما قال له رجل: ما شاء الله وشئت قال: أ جعلتني لله ندا ما شاء الله وحده؟» و هنگامی که مردی به او گفت: اگر خدا و تو بخواهید! فرمود: آیا مرا شریک و همتای خدا می‌گردانی؟! (بگو:). اگر خدا تنها بخواهد». یک بار هم، سلمان فارسی خواست که برای پیامبر ﷺ سجده نماید، اما رسول خدا ﷺ او را از این کار نهی کرد و فرمود: «فلا تسجد لی واسجد للحي الذي لا يموت». «هرگز برای من سجده نکن، بلکه برای کسی سجده کن که همیشه زنده و باقی است و هرگز نمی‌میرد!». شرک قوم نوح ﷺ که در فصل اول از آن سخن گفتیم و روایتی از «ابن عباس» رضی الله عنهما نقل کردیم که حاکی از این قرار بود: بت‌های قوم نوح ﷺ اسامی مردان صالحی بوده که بعد از مرگشان، شیطان مردم را وسوسه کرد تا مجسمه‌هایی از آنها بتراشند و اسامی‌شان را بسیار یاد کنند، ولی آنها را پرستش نمی‌کردند تا اینکه نسل بعدی آمد و کم‌کم آنها را تعظیم و عبادت نیز نمودند و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند: وقتی آنها در گذشتند، بر سر قبورشان رفتند و گنبد و بارگاه درست کردند و سپس صورتشان را تراشیدند و پس از مدتی، آنها را عبادت و تقدیس هم کردند! حقیقت این است که «غلو» از محبت بیش از اندازه ناشی می‌شود. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (البقرة/ ۱۶۵) [برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، همه محبتشان برای خداست (و به خاطر او و برای او، دوستان خدا را دوست می‌دارند)].

... نکته مهم و جالبی که در این آیه دیده می‌شود این است که: این افراد، هم‌تاهایشان را همچون خدا دوست می‌دارند؛ یعنی اینکه آنها خدا را شدیداً دوست

دارند، ولی چون افراد دیگری را نیز در این محبت با خدا شریک کرده‌اند و در محبتشان چنان غلو نموده‌اند که باعث شده همانگونه که خدا را دوست می‌دارند، آنها را نیز دوست بدارند، به عنوان مسلمان پذیرفته نشده‌اند. پس چه رسد به افرادی که هم‌تاها را از خدا بیشتر دوست بدارند؟!

توسل و واسطه قرار دادن بندگان صالح

متوسل و دست به دامن شدن به غیر خدا، موضوع دیگری است که اسلام آن را شرک دانسته است؛ زیرا هیچ موجود دیگری همچون خدا، خارج از قید زمان و مکان نیست، و قدرتی غیبی ندارد که بتواند همه جا حاضر و ناظر و قاهر و محیط بر همه چیز باشد که مردم - در هر مکان و زمانی - به او دسترسی داشته و هر وقت بخواهند متوسل شوند! اگر چنانچه موجودی در جهان دارای چنین صفاتی باشد، در واقع همتای خدا بوده که این در اسلام - و فقط اسلام - صحیح نیست و کفر و شرک آشکاری می‌باشد. انسان بایستی به موجودی متوسل شود که مقید به مکان و زمان نباشد و خود خالق مکان و زمان و همه چیز، همه جا حاضر و ناظر، آگاه به همه کارها و امور، همه چیز در دست او، و مالک نفع و زیان باشد که این هم، تنها مختصّ خدای - سبحان - است و بس، و اگر کسی این صفات را به موجودی غیر از خدا نسبت دهد، مشرک است و به عبارت دیگر، کسی که به غیر خدا - آگاهانه و یا از روی ندانستن - متوسل شود، دچار شرک شده است! قرآن بیان می‌کند که توسل به غیر خدا، یک نوع انحراف عقیدتی و فکری از صراط مستقیم، و شرک به خداوند - متعال - می‌باشد. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران/۱۰۱) [و هر کس (در تمام کارها) به خدا متوسل شود، بیگمان به راه راست و مستقیم رهنمود شده است]

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النساء/۱۴۶) [مگر کسانی که توبه کنند و برگردند و به اصلاح خویش

پپردازند و به خدا متوسل شوند و آیین خویش را خالصانه از آن خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند)، پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود [

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (النساء/۱۷۵)] کسانی که به خدا ایمان بیاورند و به او متوسل شوند، ایشان را به رحمت و فضل عظیم وارد خواهد ساخت، و در راه راست و مستقیمی به سوی خود رهنمودشان خواهد کرد.]

پس با توجه به این حقایق، هر کس که می‌خواهد راه راست و درست را طی کند و دین خود را برای خدا خالص گرداند و تنها او را عبادت کند و خود را داخل در رحمتش نماید و خدا را مولی و یاور خود بداند، باید که فقط به او متوسل شود و از غیر او دل برد! در غیر این صورت، از راه راست و مستقیم منحرف شده و همتایی برای خداوند - سبحان - تراشیده و مشرک گشته است. و اما در مورد جستن «وسیله» برای نزدیکی به خدا، قرآن کریم چنین می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة/۳۵) [ای مؤمنین! تقوا پیشه سازید و برای تقرب به خدا، وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید تا (از این طریق) رستگار شوید] ... برخی از مسلمانان - امروزی - کلمه «وسیله» را در این آیه به «وساطت» بین انسان و خدا تعبیر و تفسیر کرده‌اند؛ یعنی مؤمنان برای تقرب جستن به خدا، ناگزیر باید بندگان خاصش - همچون انبیاء و اولیاء و صالحان - را واسطه قرار دهند. آنها معتقدند که این عمل برای نزدیکی به خداوند و صلاح و رستگاری، کفایت می‌کند! اما چنین تعبیری از معنای «وسیله» - به زعم متوسلین به اشخاص - با اسلام مغایرت دارد. در توضیح آیه فوق، آیات دیگری آمده که نشان می‌دهد نزدیکی به خداوند، جز با ایمان به او و اعمال پاکیزه و پسندیده - که موجب رضایت خدا و تقرب بدو می‌گردد - به دست نمی‌آید و وساطت هیچ کس - هر اندازه هم منقی و به خدا نزدیک باشد - در تقرب به خدا و رستگاری و فلاح وی دخالت

ندارد: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَرْكَعُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَاَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (الحج/۷۷) [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (تنها برای خالق خویش) رکوع و سجده کنید (و تعظیم و کرنش برید و به خاک افتید) و پروردگار خویش را (به تنهایی) پرستش نمایید و کارهای نیک انجام دهید تا رستگار شوید، و در راه خدا جهاد کنید]

﴿وَأَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ﴾ (العلق/۱۹) [و (در برابر پروردگارت سجده ببر و (بدین وسیله به او) نزدیک شو!] پس نزدیکی به خداوند، جز با ایمان به خدا و روز آخرت و انجام اعمال شایسته به دست نمی‌آید و وساطت کسی در تقرب به خدا، نمی‌تواند مؤثر باشد ﴿وَمَنْ يَأْتِهِءَ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ هُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾ (طه/۷۵) [و هر کس با ایمان و عمل نیکو و شایسته به پیش پروردگارش برود، چنین کسانی دارای مراتب بالا و درجات والایی هستند] ... اسلام با شرک و بت‌پرستی اعراب جاهلی جنگید تا همین وساطت بین خدا و بندگانش را از میان بردارد و مردم را مستقیماً - بدون واسطه - به خدا متوجه گرداند، و همه افراد بشر را در ارتباط با خالقشان برابر بداند.

واسطه‌ها، خود دنبال وسیله هستند

بنابراین، وسیله در این آیه - که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَتَّقُوا اللَّهَ وَاَتَّغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة/۳۵) - عبارت است از: ایمان و اعمال شایسته؛ نه واسطه قرار دادن و تکیه کردن بر کسی یا چیزی در طریق قرب الی الله! تقوا - ایمان و اعمال شایسته - وسیله‌ای که در آیه ذکر شده، تنها راه رستگاری است که خداوند در اختیار انسان و حتی در دسترس او گذاشته تا بتواند خود را به وسیله آن به خدا نزدیک گرداند. نکته قابل توجه دیگر که در این آیه وجود دارد، این است که خداوند می‌فرماید: «وسيله را بجويد!»؛ نه آن که «وسيله را بخوانيد!!»؛ زیرا وسیله تقرب که خواندنی

نیست، آن گونه که برخی تصور کرده‌اند! اگر چنانچه انسان موجودی را به فریاد بخواند تا او را به خدا نزدیک گرداند، آن موجود همانند خدا شده است. در صورتی که انسان هرگز موجودی جز خدای - سبحان - را که در همه جا باشد و مشرق و مغرب از آن او باشد، بر همه چیز احاطه داشته باشد و... نخواهد یافت. غالباً کسانی که به غیر خدا متوسل می‌شوند و آن کس را وسیله بین خود و خدا قرار می‌دهند، خیال می‌کنند به صرف اینکه او در پیشگاه خدا، بنده‌ای مقرب و آبرومند است، پس می‌تواند او نیز مانند خدا، همه جا حاضر و ناظر و آگاه به همه امور غیبی و آشکار باشد، وقتی خوانده شود، جواب خواننده خود را بدهد، و می‌گویند: پس دست به دامن شدن او مباح است و هیچ ایرادی ندارد! و حال آن که آن موجود، هرگز صدای خواننده خود را نمی‌شنود تا کاری را برایش انجام دهد. در این آیه، همه مؤمنان - از شخص پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گرفته که اولین مؤمن بوده تا تمام اولیاء و بندگان صالح و برگزیده خدا - را مورد خطاب قرار می‌دهد. در صورتی که اگر چنانچه وسیله - به زعم متوسلین به اشخاص - همین بندگان خاص خدا و افراد متقی و پرهیزگار باشند، آنها خود نیز باید - طبق آیه - به دنبال واسطه باشند؛ چون آنها نیز باید برای نزدیکی به خدا وسیله‌ای را بجویند! بدین ترتیب، وسیله نمی‌تواند خود ایشان باشد؛ چرا که آنان نیز باید وسیله را بجویند. چنانچه قرآن کریم در تفسیر همین آیه می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ﴿٥٧﴾﴾ (الاسراء/ ۵۶-۵۷) (ای پیامبر! به مشرکان) بگو: کسانی را که به جز خدا (به هنگام بلا) به فریاد می‌خوانید، (خواهید دید که) نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می‌توانند آن را دگرگون سازند (و ناخوشیها را به خوشیها و برعکس... تبدیل کنند). آن کسانی که به فریاد می‌خوانند، هر کدام از آنان که از همه (به درگاه خدا) نزدیکتر است، خود برای تقرّب به پروردگارشان، وسیله می‌جویند و (با این حال) آنها هم به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناک هستند [

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (الاعراف/۱۹۴) [همانا کسانی را که به غیر از خدا به فریاد می خوانید، بندگانی مثل خودتان هستند. پس آنها را بخوانید، اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند!]

در حدیث رسول خدا ﷺ آمده است: «اللهم إني أسألك بأنك أنت الله الذي لا إله إلا هو الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد». «پروردگارا! از تو مسئلت دارم به حق اینکه تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست که یگانه و بی نیاز و سرور و الای برآورنده حاجات و نیازها هستی. نزاده ای و زاده نشده ای و هیچ کس با تو همتا و برابر نیست». این است «توسل» در دین خدا که رسول خدا ﷺ انجام داده است. چنانچه در حدیثی دیگر مربوط به آن سه نفری که در غاری مانده بودند، توسل به عمل صالح نیز آمده است. علی بن ابی طالب عليه السلام نیز، در مورد وسیله می فرماید: «إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه وتعالى: الإيمان به وبرسوله والجهاد في سبيله... وإقام الصلاة... وإيتاء الزكاة... وصوم شهر رمضان... وحج البيت واعتماره... وصلة الرحم... وصدقة السر... وصدقة العلانية... وصنائع المعروف». «برترین وسیله تقرّب به سوی خداوند - سبحان و متعال - برای متوسلین به او، ایمان به او و به رسولش... جهاد در راهش... برپاداشتن نماز... دادن زکات... روزه ماه رمضان... حج و عمره خانه خدا... صله رحم... صدقه دادن به صورت پنهان... صدقه دادن به صورت آشکار... و انجام دیگر کارهای نیک و شایسته است». هیچ کس و هیچ چیز، جز ایمان به خدا و اعمال شایسته برای رضایت و خوشنودی خدا، انسان را به او نزدیک نمی سازد و باعث رستگاری اش نمی شود.

به فریاد خواندن، یاری خواستن، پناه بردن و طلب نجات کردن از هر کسی غیر از خدا، همچون مردگان و صاحبان ضرایح و مقامات، مثل برآوردن حاجات، شفا دادن مریض، اعطای فرزند، گشودن مشکلات، پناه بردن، طلب پیروزی بر دشمن و... از جمله شرکهای دیگری است که بر توده‌های مردم امروزی پوشیده مانده است. به طوری که این نوع شرک، عمومی‌ترین شرک در جهان کنونی است! دلیل آن این است که: برخلاف گمان مردم که دعا و استغاثه و استعاذه را عبادت ندانسته و فقط عبادت را در نماز و زکات و روزه و حج و... منحصر می‌دانند، در حالی که - چنانچه از آیات قرآن برمی‌آید - مفهوم و معنی عبادت - البته بخشی از آن - همه اعمال و نیت‌های فوق را دربردارد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الدعاء مع العبادة»... «الدعاء هو العبادة». «دعا مغز و روح عبادت است»... «دعا همان عبادت است». پس خواندن غیر خدا شرک است و کسی که غیر از خدای - متعال - را به فریاد بخواند، مشرک می‌شود؛ زیرا او را نیز به خدایی گرفته و عبادتش نموده است. در حال حاضر، توده‌های مردم با وجود پیشرفتهای علم و تمدن، هنوز خیال می‌کنند که افراد دیگری نیز همانند خدا در هر زمان و مکانی حاضرند و می‌توانند به طور یکسان همه اصوات را بشنوند! و حال آن که اکثرشان از کتاب آسمانی و تعالیم آن نیز بهره‌مند هستند!

خواندن غیر خدا، چیزی جز پیروی از وهم و گمان نیست

آیات قرآن، نشان می‌دهند آن کسانی که مشرکین به غیر از خدا برای رفع مشکلات و برآوری حاجات و نیازهایشان به فریاد می‌خوانند - حال چه در قالب بت سنگی باشند و چه اموات و صاحبان قبور - اصلاً صدا و دعای آنان را نمی‌شنوند و اگر به فرض محال - به گمانشان - صدایشان را هم بشنوند، هرگز قدرت اجابت و پاسخگویی بدیشان را ندارند؛ زیرا این صفات تنها و تنها مختص خداوند یگانه و بی‌شریک است. قرآن می‌گوید: آنها برای این کارشان هیچ دلیلی ندارند و فقط از گمان و خیالاتشان پیروی می‌کنند و این

معبودان چیزهایی هستند که ساخته و پرداخته توهماتشان است: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ (المومنون/۱۱۷) [هر کس با خدا، معبود دیگری را به فریاد بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن ندارد]

﴿إِنَّا إِنَّا لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾ (یونس/۶۶) [هان! آگاه باشید هر آنچه که در آسمانها و زمین است، از آن خداست. کسانی که جز خدا، معبودانی را به فریاد می‌خوانند، پیروی نمی‌کنند مگر از گمانها، و ایشان جز به دنبال وهم و خیال نمی‌روند و کارشان جز تخمین زدن و دروغ‌بستن نیست]

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف/۴۰) [شما نمی‌پرستید غیر از خدا را، مگر اسمهایی بی‌مسمی که خودتان و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید، در حالی که خداوند هیچ دلیل و برهانی بر آنها نفرستاده است] ... و به همین جهت، به این بندگان گوشزد می‌کند که: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَمْتُونَ﴾ (۱۱۳) [اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (الاعراف/۱۹۳-۱۹۴) [برایتان یکسان است، خواه آنها را بخوانید و خواه خاموش باشید و نخوانید؛ زیرا کسانی را که به غیر از خدا به فریاد می‌خوانید، بندگان مثل خودتان هستند. پس آنها را بخوانید، اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند!]

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ﴾ (الاحقاف/۵) [و چه کسی گمراهتر از آن است که افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را صدا بزنند) پاسخش نمی‌گویند (و نه تنها جواب نمی‌دهند،

بلکه سخنانش را هم نمی شنوند) و اصلاً از دعایشان غافل و بی خبرند! [... قرآن کریم، در این باره مثل جالبی می آورد که حاکی از این است: کسانی که غیر از خدا را به فریاد می خوانند و خیال می کنند که آنها اجابت کننده دعاها هستند و دلیلی در این مورد ندارند، به مانند تشنه لبی می مانند که سرابی را از دور می بیند و دستش را به طرف آب خیالی! دراز کرده تا از آن مُشتی برگیرد و حاجتش را - که تشنگی است - برطرف سازد، اما هرگز حاجتش برآورده نمی شود و آب به لبهای خشکیده اش نمی رسد! ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ﴾ (الرعد/۱۴)] خداست که شایسته دعا و نیایش است، و کسانی که جز او را به فریاد می خوانند، هرگز دعاهایشان را اجابت نمی کنند و کمترین نیازشان را برآورده نمی سازند. آنان به کسی می مانند که (سرابی را از دور بیند و یا بر کنار آبی دور از دسترس نشسته باشد و) کف دستهایش را باز و به سوی آب دراز کرده باشد تا آب به دهانش برسد، و هرگز آب به دهانش نرسد!]

هرگز ما را نخوانده اید

قرآن کریم باز هم بر روی این معنی پیش می رود تا جایی که چنین گوشزد می کند: بندگانی که غیر از خدا، معبودانی را در این دنیا به خدایی گرفته اند و آنها را به فریاد می خوانند، تنها از خیال و گمانهای خود پیروی می کنند و این معبودان از دعایشان غافل و بی خبرند، و فردای قیامت به کلی شرکشان را انکار خواهند کرد و می گویند: ما به شما چنین چیزی نگفته و نخواسته بودیم که ما را با پروردگار - پاک و منزّه - برابر و یکسان قرار دهید. ما قبول نداریم و این خودتان هستید که از خیالات خود پیروی کرده اید و - به گمان خود - ما را شنوا و اجابت کننده و نزدیک و آگاه و... می دانسته اید، ما را با شما هیچ ارتباطی نیست! بیخود ما را دوست می داشته اید! پس از ما دور شوید که ما دشمنانتان هستیم و از شما کاملاً بیزاریم: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾ (فاطر/۱۴) [اگر آنها را به فریاد بخوانید، هرگز دعا و صدای شما را نمی شنوند و (به فرض) اگر هم بشنوند، قدرت پاسخگویی و اجابت به شما را ندارند! و در روز قیامت، شرک ورزی شما را انکار می کنند، و هیچ کس همچون خداوند آگاه، تو را باخبر نمی سازد]

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿۱۵﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱۶﴾﴾ (الاحقاف/۵) [و چه کسی گمراهتر از آن است که افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را صدا بزند) پاسخ نمی گویند (و نه تنها جواب نمی دهند، بلکه سخنانش را هم نمی شنوند) و اصلاً از دعایشان غافل و بی خبرند! و هنگامی که مردم (در روز قیامت) جمع می شوند، همین به فریادخواسته شدگان، دشمنان به فریادخواهندگان می شوند (و از آنان بیزاری می جویند) و عبادتشان را انکار می کنند]

﴿وَيَوْمَ حَشَرُهُمْ حَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَيَرْتَبُنَا بَيْنَهُمْ طَبَقًا وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿۱۷﴾﴾ (یونس/۲۸) [ما روزی همه مردم را گرد می آریم و سپس به کسانی که شرک ورزیده اند می گوئیم: شما و معبودانتان در جای خود بایستید. آنگاه آنها را از هم جدا می سازیم و معبودهایشان می گویند: شما (تنها به دنبال خیالات و هواهای نفسانی خودتان رفتید و اصلاً) ما را عبادت نکرده اید!]

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۸﴾ وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۹﴾﴾ (النحل/۸۶-۸۷) [و هنگامی که مشرکان، معبودان خود را می بینند (که در دنیا به خیال خود می پرستیدند) می گویند: پروردگارا! اینان معبودان ما هستند که به غیر از تو به فریاد می خواندیم. معبودان می گویند: بیگمان شما دروغ گوئید! (کی ما از شما خواسته ایم که ما را به فریاد بخوانید و پرستید؟!]. در آن روز همگی در پیشگاه خداوند سر

تسلیم فرود می آورند و آنچه به هم می بافتند، از آنان گم و ناپیدا می شود (و می فهمند که معبودانشان، صفات خدایی - آن گونه که تصور می کرده اند - ندارند) [

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَتُّؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ ﴿۱۳۷﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعِآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿۱۳۸﴾ (الفرقان/۱۷-۱۸) [روزی را که خداوند همه مشرکان را به همراه تمام کسانی که به جز خدا را می پرستیدند، گرد می آورد (به پرستش شدگان) می گوید: آیا شما این بندگان را گمراه کرده اید (و بدیشان دستور داده اید که شما را برای خود برگزینیم (و بپرستیم) و لیکن، آنان و پدرانشان را (از نعمتها) برخوردار نموده ای، تا آنجا که یاد و ذکر (تو و عبادت) را فراموش کرده اند و هلاک گشته اند!

﴿وَيَوْمَ تَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكِ كَةِ أَهْتُّؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ ﴿۱۳۹﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ ﴿۱۴۰﴾ (سجده/۴۰-۴۱) [در یک روز خداوند همه آنها را گرد می آورد و سپس به فرشتگان می فرماید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می کرده اند؟! می گویند: تو پاک و منزهی. (ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته ایم) و تنها تو یار و یاور ما بوده ای؛ نه آنان! ... نکته ای که در اینجا قابل یادآوری است، این است که از شیوه بیان این آیات - و دیگر آیات قرآن - روشن می شود که هدف از معبودها، همان فرشتگان و افراد صالح از قبیل انبیاء و اولیاء خدا می باشند و اگر مشرکان، مجسمه ایی از آنان برای یادبودشان درست می کرده اند، عبادتشان برای آن بتها که در قالب سنگ بوده اند - و خود می تراشیدند - نبوده، بلکه برای همین بندگان مقرب خدا بوده که معتقد بودند این معبودها، واسطه های بین خدا و ایشانند، و به این خاطر آنها را عبادت می کنند که آنها را به خدا نزدیک گردانند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (الزمر/۳) [کسانی که جز خدا، یار و

یاورانی را بر می‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را عبادت نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خدا نزدیک گردانند]

سرانجام پشیمانی است

قرآن کریم همچین اشاره می‌کند که: سرانجام پشیمانی است! زیرا تمام خیالاتی که در مورد معبودانشان داشتند و می‌گفتند که آنان واسطه‌های ما نزد خدایند و ما را به او نزدیک می‌سازند و از آتش دوزخ نجات می‌دهند، برباد می‌روند و پس از اینکه کار از کار گذشته می‌فهمند که از گمراهان بوده‌اند و هر چه داشتند، خیال و وهم بوده و تنها یار و یاور، تنها منجی و پناه‌دهنده، تنها فریادرس و غیاث المستغثین، تنها معبود برحق، خداست و بس: ﴿وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿۶۴﴾﴾ (الفصص/۶۴) [به پرستش‌کنندگان گول‌خورده) گفته می‌شود: معبودان خود را به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). پس آنها را به فریاد می‌خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی‌دهند. (در این هنگام) عذاب را می‌بینند و (آرزو می‌کنند) کاش! هدایت یافته و راهیاب می‌بودند]

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۳۷﴾﴾ (الاعراف/۳۷) [تا آنگاه که فرستادگان ما (یعنی فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان می‌آیند تا جانشان را بگیرند. (بدین هنگام بدیشان) گفته می‌شود: آن معبودهایی را که جز خدا به فریاد می‌خواندید، کجایند؟! می‌گویند: (نمی‌دانیم!) همگی از ما پنهان و ناپیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند. (در اینجاست که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند]

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤُا لَقَدْ نَقَطَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ

تَزَعُمُونَ ﴿۹۴﴾ (الانعام/۹۴) [(روز قیامت پروردگار به مردم می فرماید: اکنون) شما تک و تنها به سوی ما برگشته‌اید، همانگونه که روز نخست شما را آفریدیم و هر چه به شما داده بودیم، از خود به جای گذاشته‌اید (و دست خالی اینجا آمده‌اید) و واسطه‌گرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به فریادتان می‌شتابند و) آنان در (عبادت) شما شریک هستند! دیگر پیوند و ارتباط شما گسیخته است و چیزهایی که گمان می‌بردید (کاری از آنها ساخته است) از شما گم و ناپدید گشته است]

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿۹۵﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿۹۶﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَسَخَّطْنَا لَهُمْ أَمْوَالَنَا لَمَا كُنَّا كَارِهِينَ ﴿۹۷﴾ وَلَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَسَخَّطْنَا لَهُمْ أَمْوَالَنَا لَمَا كُنَّا كَارِهِينَ ﴿۹۸﴾﴾ (البقرة/۱۶۵-۱۶۷) [برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، همه محبتشان برای خداست. آنان که (با شرک ورزیدن، به خود) ستم می‌کنند، کاش می‌شد عذابی را مشاهده کنند که هنگام (رستاخیز) می‌بینند، قدرت و عظمت و سلطنت، همه از آن خداست و خدا دارای عذاب سختی است! در آن هنگام که (رستاخیز) فرا می‌رسد و پیروان گمراه‌شده از پیروان گمراه‌کننده می‌خواهند که نجاتشان دهند و سپس) رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند (و نسبت به آنان بیگانگی می‌کنند) و عذاب را مشاهده می‌کنند، و روابط (و پیوندهای محبت و اطاعتی که در دنیا داشتند) گسیخته می‌گردد (و دستشان از همه جا و همه کس، و از هر واسطه‌ای کوتاه می‌شود و در آن موقع است که) پیروان می‌گویند: کاش! بازگشتی (به دنیا) می‌داشتیم تا از آنان بیزاری جویم، همانگونه که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند! این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه

حسرت‌زا و اندوه‌بازی نشان ایشان می‌دهد، و (بالاخره) آنان هرگز از آتش (دوزخ) بیرون نخواهند آمد [

﴿قَالُوا وَهَمَّ فِيهَا مَخْتَصِمُونَ ﴿٢٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٧﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٢٩﴾ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿٣٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿٣١﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٢﴾﴾ (الشعراء/۹۶-۱۰۲)] آنان (که معبودهای دروغین را در دنیا می‌پرستیدند) در آنجا (با معبودان خود) به کشمکش و دشمنی می‌پردازند و می‌گویند: به خدا سوگند! ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که شما را با پروردگار جهانیان (در عبادت و اطاعت و فرمانبرداری و پرستش) برابر می‌دانستیم، و البته ما را جز گناهکاران (و رؤسا و بزرگان و یاوران شیاطین) گمراه نکرده‌اند. (ای وای بر ما! امروز) ما اصلاً واسطه‌گران و شفاعت‌کنندگان نداریم (و تماماً خیال و گمان بوده است!) و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی هم نداریم (تا دست کم، برای ما گریه‌ای سر دهد!). کاش! (به دنیا) برگشتی داشتیم تا ما هم از زمره مؤمنان می‌شدیم (و تنها خدا را می‌پرستیدیم) [

خداوند، نزدیک و شنواست و به واسطه نیاز ندارد

خداوند، دور نیست و محدود به زمان و مکان نمی‌باشد که بنده‌اش نتواند در هر زمان و مکانی او را به فریاد بخواند، بلکه از خود بنده به او نزدیکتر است؛ زیرا خالق و مالکش، هموست و از هر کسی به او آگاهتر است: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿٤﴾﴾ (الملك/۱۴) [هان! کسی که خلق می‌کند، می‌داند و او ریزبین و دقیق و آگاه است]

﴿وَمَا كُنَّا عَنْ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿٧﴾﴾ (المونون/۱۷) [و ما هرگز از حال آفریده‌ها، بی‌خبر و غافل نبوده‌ایم] ... [خیانت چشمها و آنچه را در سینه‌ها پنهان است، می‌داند]

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾﴾ (غافر: ۱۹) آیا به راستی خدایی که خالق انسان است و از همه احوال و نیاتش باخبر است و از رگ گردن به او نزدیکتر است، نیازی به واسطه دارد؟!]

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسُ بِهِ نَفْسُهُ ۗ وَخَنُّنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿۱۶﴾﴾ (۱۶/ق) [ما انسانها را آفریده‌ایم و می‌دانیم که به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد، و ما از شاهرگ گردن به او نزدیک‌تریم].

﴿وَخَنُّنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾﴾ (الوقعه/۸۵) [ما به او از شما نزدیک‌تریم و لیکن شما نمی‌بینید].

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾﴾ (المجادلة/۷) [مگر نمی‌دانی که خداوند هر چه را که در آسمانها و هر چیز را که در زمین است، می‌داند؟! هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند و درگوشی حرف بزنند، مگر اینکه خدا چهارمین آنهاست، و نه پنج نفری مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر و نه بیشتر از این، مگر اینکه خدا با ایشان است هر کجا که باشند. بعداً خدا در روز قیامت، آنان را از چیزهایی که می‌کرده‌اند آگاه می‌سازد؛ چراکه خدا از هر چیزی با خبر و آگاه است] ... روایت شده که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و پرسید: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او مناجات و نیایش کنیم، یا دور است تا صدایش بزنیم؟! در پاسخ سؤالش این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿۱۸۶﴾﴾ (البقرة/۱۸۶) [و هرگاه بندگانم از تو پرسند، پس من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم] ... شهید سید قطب؛ در تفسیر این آیه چنین آورده است: «اضافه کردن عباد به خود، و پاسخ رویاروی و بدون واسطه خدا بدیشان بدین معنی که فرمود: به آنان بگو: من نزدیکم... بلکه خداوند بزرگوار خودش به مجرد درخواست بندگان، پاسخ آنها را عهده‌دار گردید و فرمود: من نزدیک هستم... و نگفت: دعا را می‌شنوم... بلکه در پاسخ دادن به دعا و ندا شتاب به کار برد و فرمود: دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم... کار حیرت‌انگیز و آیه شگفت‌آوری است! آیه‌ای که به دل شخص

ایماندار، شادابی فرح‌افزا و مهر خوگرانه و خوشنودی آرام‌بخش و اعتماد و یقین می‌بخشد... و مؤمن با داشتن اینها، در آستان رضایت، و جوار شادی و نشاط، و پناهگاه امن و امان، و قرارگاه محکم و استوار زندگی می‌کند. متأسفانه بسیاری از مردم از این حقایق بی‌خبر بوده و توجهی به آن ندارند، و وقتی آنان به سوی خداوند یکتا و یگانه و بی‌نظیر دعوت می‌شوند، خدا را در یگانگی در «دعا و به فریاد خواندن» قبول ندارند، اما وقتی با او کس دیگری از بندگان خاص و مقرب در گاهش همراه شود، آنگاه خدا را قبول دارند و می‌گویند: حالا درست شد!! ﴿إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تَوَمَّنُوا﴾ (غافر/۱۲)

[هر گاه خداوند به تنهایی خوانده شود، کافر می‌شوید و اگر با او شریکی آورده شود، آنگاه ایمان می‌آورید!]

﴿وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا دُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (الزمر/۴۵) [هنگامی که نام خداوند به تنهایی و یگانگی برده شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان می‌گیرد و بیزار می‌شود، اما هنگامی که نام کسانی غیر از او برده می‌شود، ناگهان شاد و خوشحال می‌شوند!]... این آیات می‌گویند: کسانی که به خدا و قیامت ایمان ندارند، خدا را به تنهایی در هنگام خواندن قبول ندارند و بالعکس، با یاد غیر خدا و نام بردنشان شادمان می‌شوند! آیا این افکار و عقیده در این گونه افراد، شرک نیست؟! آیا غیر از خدا به فریاد خواندن و یا با خدا کسی را خواندن شرک نیست؟! اگر این عقاید شرک نیست، پس شرک به خدا کدام است؟!]

خلاصه گفتار

پس بدانید خداوند شرک را تنها بر اعراب جاهلی حرام نکرده است، بلکه برای غیر اعراب و همهٔ بندگان خدا - در تمام زمانها و مکانها - حرام نموده است. پس اینکه

می‌گویند: این آیات دربارهٔ اهل جاهلیت پیش از اسلام نازل شده است و تنها خطاب بدانها بوده و به دیگران اختصاص ندارد، این سخن از جهالت و حماقت برخاسته که ما اصلاً بدان اهمیتی نمی‌دهیم و برای آن ارزشی هم قائل نیستیم و بیش از این هم بدان نمی‌پردازیم! از خداوند می‌خواهیم که توحید و یگانه‌پرستی را روزیمان گرداند و ما را بر آن بمیراند و زندگی و مرگمان، با داشتن آن همراه باشد. و ما علینا إلا البلاغ.....

مبحث هفتم

مسح یا غسل وضو؟

در این گفتار اندک سعی میشود در مورد وضو مباحثی مطرح گردد. امید است خداوند درک حقیقی عطا نماید. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ (مائده ۶۱)

ترجمه اهل سنت: ای ایمانداران وقتی بلند میشوید به نماز پس بشوید صورتهای خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید بر سرهای خود و پاها را تا کله آن (شمالنگ) بشوید و.... (معارف القرآن ج ۴/۳۱۷)

ترجمه اهل تشیع: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز برخواید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا مفصل (برآمدگی پشت پا) مسح کنید و.... (تفسیر نمونه ج ۴/۲۸۴)

بحث اصلی در این آیه در مورد قسم چهارم وضو یعنی بخش ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ میباشد. در عربی لفظ کعب دو اطلاق دارد: یکی به قسمتی میگویند که بند کفش را در آنجا سفت می بندند و دیگری در غسل رجلین که دو استخوان برجسته در دو طرف بند پاهستند که پاشنه گفته میشود، که از نظر اهل سنت شستن پا تا این حدود فرض میباشد. اما مسئله به اینجا خاتمه نمی یابد؛ در نظر اعراب در این کلمه، حرف «لام» سه قرائت متفاوت دارد:

(۱) رفع لام که از حسن بصری (رحمه الله) بوده و فاقد اعتبار میباشد.

۲) نصب و جر لام که هر دو سعه متواترند. قرائت نصب لام قراءت نافع، ابن عامر، حفص، کسایی یعقوب است. قراءت جر لام، قرائت ابن کثیر و حمزه و ابو عمرو و عاصم میباشد. اختلافی که در مورد مسح و غسل رجلین میباشد به خاطر اختلاف همین دو قرائت است. امام رازی (رحمه الله) از علامه قفال شافعی نقل می کند که در تفسیر خود میگوید: از ابن عباس و ابن مالک و عکرمه شعبی و امام محمد باقر (رضی الله عنهم) که واجب در پاها مسح آن است که اهل تشیع قایل به همین میباشند. صاحب قول المعانی تمام این قول را مردود میدانند و میگوید علامه قفال شافعی آنها را بدون حجت نقل کرده اند. اهل سنت قرائت نصب را توجیح داد. آن را عطف به ایدیکم میدانند پس شستن پا را واجب ولی تشیع قرائت جر را لازم و آنرا عطف به رؤوسکم میدانند و آنرا لازم میدانند.

دلایل اهل سنت

از دلایل زبان عرب فقط به همین اکتفا کرده که نصب بر غسل حکم می دهد و جر بر مسح که در مورد مسح موزه می باشد. دلایلی از اهل سنت در اینجا آورده میشود که خود بیان کننده حقیقت است:

۱- حدیث صحیح از امام بخاری و امام مسلم می باشد که رسول خدا ﷺ قومی را دیدند که به پشت پایشان آب نرسیده بود، ایشان فرمودند هلاکت باد بر پشت پایی که خشک مانده باشد، وضو را کامل کنید. (بخاری کتاب الوضوء باب غسل الاعقاب ص ۱۶۵ / مسلم کتاب الطهاره - باب غسل الرجلین بکمالها ۲۴۰).

۲- محمد بن حسن صفار از حضرت زید بن علی و از پدرش امام حسین ﷺ روایت میکند که پدرم علی ابن ابی طالب ﷺ فرمود: (جلست اتوضا قبل رسول الله ﷺ فلما غسلت قدمی قال یا علی خلل اصابع رجلیک) یعنی یک مرتبه نشسته وضو می گرفتم که آن حضرت ﷺ آمدند، وقتی که پاهایم را شستم آنحضرت فرمودند ای علی در میان انگشتان پا خلل کن. (استبصار - کتاب الطهاره - باب وجوب مسح علی الرجلین حدیث ۸ ص ۲۹ چاپ بیروت).

۳) شریف رضی در نهج البلاغه از حضرت علی حکایت وضوی پیامبر را نقل میکند که در آن چنین آمده که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاهایشان را می شستند.

خلاصه گفتار

در پایان بیانی از علامه ابن بتمیه این موضوع را خاتمه میدهم: ایشان میفرمایند قسم به خدا کسانی که شهادت داده اند که طبق این آیه شستن پا واجب می شود بیشتر از کسانی هستند که شهادت داده اند که این آیه از قرآن می باشد. و ما علینا الا البلاغ ...

تمت بالخیر.

التماس دعا

آذر ماه ۸۸

منابع استفاده شده در این رساله

۱. قرآن کریم
۲. خلافت و انتخاب (عبدالرحمان سلیمی)
۳. بررسی نصوص امامت - شاهراه اتحاد (استاد حیدر علی قلمداران)
۴. تحفه اثنا عشری (شاه ولی الله دهلوی)
۵. سعاده الدارین فی شرح حدیث ثقلین (عبدالعزیز دهلوی)
۶. فاطمه زهرا از خود دفاع میکنند (ایوب گنجی)
۷. رحلت یا شهادت (جوایبه یورش به خانه وحی)
۸. دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب (دکتر محمد بن عبدالله الوهیبی)
۹. درسی از ولایت و حدیث ثقلین (آیت الله برقعی قمی)
۱۰. توسل (فائز ابراهیم محمد)
۱۱. توسل جائز و غیر جائز (عبدالعزیز بن عبدالله الجهنی)
۱۲. اهل بیت از خود دفاع میکنند (دکتر حسین موسوی)
۱۳. صحابه را شناختم بدون آنکه اهل بیت را از دست بدهم (مرتضی عسکری کرمانی)
۱۴. شرح عقاید اهل سنت (عبدالملک السعدی)
۱۵. تفسیر نمونه (مکارم شیرازی)
۱۶. تفسیر تبیین الفرقان (علامه شهید مولانا محمد عمر سربازی)
۱۷. استبصار
۱۸. فروع کافی
۱۹. اصول کافی
۲۰. وسائل شیعہ